کنگ کمین واقعه گردیده نوشته میشود تشریح ریاست آبا و اجداد او در میان
گنگ و جمن چونکه اجداد این مایان از قوم راجپوت بڑگوجر سورج بنسی و اولاد راجه
رام چندر متوطن هندوستان و مذهب هنود میداشتند بودند و در مکان یوتی و راجور گڈه
دچابچر بڑی وغیره از پشت تا پشت راجه مهاراجه بودند چنانچه راجه مهاسنگه والی مکانات
دیولی وغیره بود و همشیره راجه پرتهی راج قوم چوهان که راجه کلان هندوستان بود نام زد راجه
مهاسنگه موصوف شده بود و راجه پرتهی راج در مکان دهلی استقامت میداشت بسبب
تیاری مهم بر راجه پرمال مهوبه واله و آلها اودل ساخته آمد فوج از راجه مهاسنگه طلب کرده
قرابت کنور پرتاب سنگه پسر کلان خود را که همشیره زاده راجه پرتهی راج بود معه تابعین
سوار بکمک روانه ساخت کنور موصوف از پدر خود رخصت شده معه فوج همراهی کوچ بکوچ روانه
گشته بمکان دهلی نزد راجه پرتهی راج رسید حسب حکم فرموده راجه موصوف بطرف مهوبه کوچ بکوچ تشریف
بمکان بهاسو که درمیان دو آبه مذکور واقعست و علاقه راجه ڈور کول و آلده رسیده ڈیره ساخت یک
عورت قوم دهمری بخدمت کنور موصوف آمده استغاثه نمود و داد خواه گردید ظاهر ساخت که موضع
کهڑیا که از بهاسو بفاصله دو نیم کروه است و در ان موضع قریب یکهزار آدم قوم مینه مسلح جوان
بوده سوای ازین دیگر در همه دیهات گرد نواح هزارها آدم قوم مینه اند و حکم راجه ڈور کول او
که حاکم او شانست بخیال نمی آرند بلکه در دل و شان آید فساد و ظلم بر ضعیفان میکنند
چنانچه شوهر من عاجزه را بلا قصور مینه های مذکور زد و کوب نموده قید کرده داده است از برای خدا
بداد من ضعیفه باید رسید کنور موصوف در جوابش گفت که مایان غریب الوطن راه روایم و ازین ملک بیگانه

هیچ آگاهی نداریم درین میان راجپوتی به تندی و غصه تمام گفت ای کنور جی هرم راجپوتی
که باد و داد خواه نرسد اگر بداد این دهمهری نخواهند رسید سلاح شمشیر و غیره از خود دور کنید نام راجپوتی
موقوف نمایند و ضعیفی که از سخنان سخت راجپوت مذکور چاره ناچار کنور موصوف را بی اسباب بود در مظلوم
کمر بستن افتاد از انجا معه فوج همراه خود سوار شده بر موضع گهرپا رسیدند و از طرفین جنگ سخت قایم
رسید آخرش همه مردان ده مذکور از که و مه بقتل رسانیدند تا یک آدم هم زنده نگذاشت و درین قصبه
شوهر دهمهری مع کور که در قید بینه بود بسبب ناساختگی بقتل آمد دهمهری کور از دوستی شوهر گرد
هیزم فراهم نموده آتش داده خود را هم سوخت تا اشیای حق دعا خیر دین چند و میکرد
که حق سبحانه تعالی کنور جی را مالک ملک انجا ساز و دوست باشند راجه این ملک باشند گفته در میان آتش
گشته خاکستر شد و کنور موصوف قوم میئور را بقتل رسانید و فراری شده [illegible] بمقام بچاسو رسید
و قریب گهر [illegible] طرف کنور موصوف حمی و کشته گشتند [illegible] چند روز در مکان بچاسو قیام
داشتند راجه دور روپیل خود معه سامان ضیافت نزد کنور موصوف فرستاده پیغام شادی دختر خود
ساخته کنور بیتاب شکر اقبال نموده در ساعت سعد موجب آیین هنود ان شادی دختر راجه دور کول
بسیار مال و اسباب و اسپان و فیل ها و غیره موجود پرگنه بچاسو معه [illegible] همراه دختر خود
بکنور موصوف داد بعد آن کنور موصوف خسر راجه کول را از زوجه خود راجه او قلعه بچاسو گشته
فوج مذکور شده همراه راجه پرتهی راج بر مکان [illegible] رسیدند و از الهاوا و دول و غیره جنگ نمایان
رسید آخرش راجه پرمال [illegible] و الهاوا و دول و غیره کشته شدند و فتح نصیب نام راجه
پرتهی راج گردید آخر الامر بعد فتح ضروری راجه پرتهی راج [illegible]

کوچ نموده بطرف دهلی روانه شدند کنور پرتاپ سنگه [illegible] از راجه پرتهی راج رخصت
شده بمکان پهاسو رسیده قیام ورزید و راجه پرتهی راج بدهلی رفت بعد آن کنور پرتاپ سنگه اراده
رفتن بوطن خود موقوف نموده در مکان پهاسو بود و باش مقرر ساخت و بزور شمشیر [illegible] آن ضلع بقبضه
خود کرده ریاست کلان پیدا نموده راجه مهاراجه شد بعد آن مسمی راجه جاتو دوجی پسر کلان
راجه پرتاپ سنگه راجه و مالک ملک شد پس از آن راجه مین راج بجای پدر خود مالک گشته
و در مکان چونڈهیره که از پهاسو بفاصله شش کروه است جای حکومت راج مقرر نموده بنشست
از آن پس راجه جهلاک دوجی پسر کلان مالک گشت من بعد راجه پالن دوجی پسر جهلاک دوجی بعد
از آن راجه سنسار چند پسر پالن دوجی از آن بعد راجه بهار خان پسر راجه سنسار چند از آن بعد
راجه لعل خان پسر راجه بهار خان من بعد راجه سالباهن پسر راجه لعل خان از آن پس راجه اعتماد رای
پسر راجه سالباهن راجه عالیشان گشت و از فضل حق سبحانه تعالی راجه اعتماد رای را
بادشاه اکبر بدرجه اسلام رسانید شکر صد شکر بلک هزار [?] از جناب رب العالمین که مایان از ظلمت
کفر بیرون شده ایم و بنور ایمان در آمدیم بعده راجه رستم خان پسر راجه اعتماد رای مالک شد
من بعد اور راجه رستم خان پسر راجه رستم خان بجای پدر بنشست و در آن ایام در بادشاهیت
شاه جهان آباد دهلی تخلل بکمال افتاد و سوای زین راجه رستم خان مرد عیاش و کاهل بود و بدین [?]
از این باعث همه ملک آنها شکسته در چند سال از قبضه بدر رفت صرف راجه بنام ماندند بعد از آن
سیر خان [?] پسر خورد راجه رستم خان که مرد بهادر و با حوصله بود قدری ریاست بدست ساخت گرفت [?] از آن بهاکر
[illegible] خان پسر خورد سیر خان هم نامی با دولت و زر گشت من بعد بهاکر [?] علی خان پسر بهاکر [illegible] خان

مرد شجاع و تیز صاحب اراده گردیده مکان جهتاری را بقبضه خود کرد و تهاکر دوندیخان
پسر تهاکر روشن علیخان پدر بزرگوار اینجانب سن تیغ ماه بود که تهاکر روشن علیخان در جنگ
بدرجه شهادت رسید و ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت نمود زن نامسمی تهاکر ناهر علیخان برادر خورد
حقیقی تهاکر روشن علیخان مرحوم که در شجاعت بی مثال بود مالک شده ریاست راج برباد شد از
درست نموده چونکه والدم تهاکر دوندیخان بعمر بلوغت رسید تهاکر ناهر علیخان مکان جهتاهر
وغیره داده علیحده از خود کرده داد و بعد چند سال والدم مکان جتاهری خاص تهاکر
نیجوان برادرزاده حقیقی خود حواله کرده داد و خود از مکان جهتاهری برخاسته بمکان کمونه
رسیده قلعه تیار کرانده جای بود و باش مقرر نمود و بسیار صفت چونکه حق سبحانه تعالی والدم را بهم
صفت موصوف ساخته بود خصوصاً در شجاعت رستم و اسفندیار و در سخاوت نام حاتم از زبان ان رفته و در محبت
ریاست الله خود مثل جنید بغدادی بی طمع بود چونکه فضل حق جل و علا بر او شامل بود لهذا روز بروز
ترقی کار بار از ان بظهور رسید چنانچه قدری حال که نوشته میشود از ان معلوم خواهد نمود بلده

حال نواب دوندی خان بهادر از سمت ۱۸۰۶ این است که والد این خاکسار مسمی نواب
دوندیخان بهادر رئیس مکان خاص کمونه پرگنه میتم پور معه شصت و چهار مواضع و پرگنه سکار
معه هشتاد و چهار دیهات و تعلقه بروالی معه چهل قریات در سمت ۱۸۰۶ یکهزار و هشت صد و شش در
در قبضه نواب ممدوح بود و من سه برادر حقیقی یکی برادر کلان مسمی نواب نصرت خان بهادر در
در سمت مرقوم بعمر چهارده سالگی و در شجاعت و سخاوت بی بدل و دوم این ضعیف مسمی بلند خان
بعمر دوازده سالگی بحد بلوغت رسیده بود سوم برادر خورد مسمی مظهر علیخان بعمر یک سال

و مکان لکهنو در میان گنگ و جمن چنانچه دریای گنگ بفاصله ده کروه و دریای جمن
بفاصله بیست و پنج کروه و شهر کول بفاصله دوازده کروه بود و حال نمک حرامی

ساختن جرنیل پیرون از آقای خود دولون سند و لبست انگریزان در ملک

دهلی دران زمان جرنیل پیرون صاحب از طرف مهاراجه دولت راو سندیه مع فوج جرار
قریب چهار پنج کمپو و پانزده هزار سوار مالک ملک بود و در کول استقامت میداشت چنانچه
جرنیل مذبور از آقای خود نمک حرامی نموده از انگریزان سازش ساخته کمپو و توپخانه جنگی وغیره بطرف
دهلی فرستاده و خود مع فوج سواران همیشه در کول میماند و ازین سازش نمک حرامی کسی را اطلاع نبود
و قلعه علی گده که از کول بفاصله یک نیم کروه است جرنیل پیرون صاحب را بقلعه مذکور فرستاده و دران
قلعه قریب پنج شش هزار سپاهی جنگی و توپخانه بسیار و سامان باروت و گوله و غله وغیره اسباب خورد
و نوش چهار ماهه و یک لک روپیه نقد موجود بودند و قلعه مذکور را تا بانی و خندق است از هر چهار طرف
لبالب از آب بود و موجب گفته جرنیل نمک حرام یک صاحب ملازم خود دو الدم در آن قلعه فرستاده بودند
چنانچه در ماه کاتک سمت مذکور یکایک جرنیل لیک صاحب بهادر که افسر کلان سپه سالار فوج انگریزی
بود بوقت طلوع آفتاب قلعه فوج جنگی بر کول بطرف قلعه علی گده رسیدن زمان پیرون صاحب
نمکحرام بفوج سواران مقابله سوار فوج هلکی سواران را همراه کپتان فلوری صاحب پیشتر برای مقابله
فرستاده و خود مع دو صد شصصد سواران خانگی روی بفرار نهاده بطرف متهرا روانه شده و واقعه
و دیگر فوج سواران ازین مراتب آگاهی نداشتند حتی که خبر از جرنیل نمک حرام بفوج سواران رسید او نیز ان
همه راس خود شده بفرار نهادند و جرنیل لیک صاحب بهادر مع فوج انگریزی بموضع همولیه قریب کول در آمده

بعد عرصه هفت هشت روز بیگاه یک پاس وقت چهار گهری شب باقی مانده حمله بر قلعه علیگده ساختند
تا یک پاس روز بر آمد قلعه مذکور را گرفتند و هزاران سپاهی قلعه بقتل رسیدند چنانچه منجمله یکصد
مردمان فرستاده والدم قریب ... آدم سپاهیان تا زنده ماندن بجمونه رسیدند و باقی همه سپاهیان
بقتل در آمدند آخرش جرنیل لیک صاحب بهادر تمام ملک را گرفتند و در مقام کول والدم از
جرنیل لیک صاحب ملاقات ساخته و برای امداد خود طلب سواران نمود چنانچه یکصد سوار معتمد حسب
الطلب بخدمت جرنیل لیک صاحب فرستاد و جرنیل صاحب موصوف بسیار راضی شدند والدم رخصت
شده بجمونه تمام بجمونه داخل کردیدند دران ایام بسبب عملداری فساد در ملک یا کشته مسمی
ناهر علیخان که عموی والدم بود با والدم بسبب چند نقیض کمال مستند شد و خلاصه نقیض نوشته میشود
که روشن علیخان جد والد والدم و ناهر علیخان ... برادر حقیقی بودند و چونکه والدم عمر هفت ... وزیر خورد سال
بود روشن علیخان جد صاحب ... جنگ رجه شهادت رسیدند و ناهر علیخان حصه ملک گرفتند ... یتیم بود
واتروی ... وغیره متصرف ناهر علیخان بودند چونکه والدم بحد بلوغت رسیدند ناهر علیخان صاحب ... خصم
کمونه وغیره چند ... برای اخراجات داد آخر باز والدم بجمونه رسیده قلعه تیار ساخت و قیام نمود و بعد از آن
بیرون حصار از طرف حصار ... سبب ... شده رکول رسید ز ناهر علیخان
و از ... صاحب ناموافقت گشته فوج کمو و سواران بیرون حصار قلعه ... مکان ...
ناهر علیخان بود فرستاده تا یک ماه جنگ ... قلعه مذکور ... آخرش ناهر علیخان قلعه مذکور را گذاشته در مکان
... که عمل ... بود و قیام کردند ... بیرون حصار ... یتیم بودند ... والدم بود والدم را
ازین باعث ناهر علیخان ... میخواستند ... بوده ... وغیره خارج ... مکان

مذکور بقبضه خود آرند و پرگنه پهاسو که از کمونه قریب سه کروه سمت دکهن بیگم شمرو بود
و نزد بیگم موصوفه فوج جنگی قریب هفت پلاتن و یک هزار سوار آن بود چنانچه جرنیل لیک صاحب
پرگنه مذکور را بوالدم داد و والدم بر قلعه پهاسو معه جمعیت خود رفته محاصره و جنگ نموده قلعه
مذکور را از مردمان بیگم شمرو گرفته تهانه خود قائم ساخت بعد عرصه یک دو ماه بیگم شمرو از جرنیل لیک صاحب
سازش نموده تابعداری صاحبان عالیشان منظور ساخته لهذا پرگنه پهاسو بدستور سابق جرنیل
صاحب به بیگم شمرو بخشیده خط برای واگذاشت پرگنه مذکور باسمی والدم نوشته فرستادند
چنانچه والدم حسب الحکم جرنیل صاحب مردمان خود را از قلعه پهاسو طلبیده گرفته بندوبست
ملازمان بیگم شمرو کنانیده ازین باعث از بیگم شمرو و والدم نقیضین کمال بمیان آمده و باهر علیخان
از قلعه داری پهاسو دستبرداری نموده گرفت و پرگنه سکارپور که در تحت والدم بود دران پرگنه
ٹھاکر انند سنگه و برادرزاده اوی مسمی کشور سنگه رئیس چاند که بودند و از آبا و اجداد شجاع و
و مردانه بودند باهر علیخان انند سنگه و کشور سنگه مذکورین را ور غلانیده که ایشان سکارپور
را جنگ نموده بدل جمعی تمام بگیرند و امداد دو ندیجان از مکان سکارپور [illegible] قلعه دار بیگم شمرو
آمدن بخواهم داد فقط انند سنگه و کشور سنگه بر قلعه سکارپور انند سنگه و کشور سنگه
صلاح و تجویز گرفتن مکان سکارپور بدین وجه نمودند که خود هریان سکارپور متعد و مستعد شدند
و ٹھاکر دها را جمعیت [illegible] و غیره قوم راجپوتان بڈه گوجر هزارها مردمان سپاهی در پرگنه
پهاسو بودند از اتحاد خود هریان مذکور صلاح یک جهتی نموده و نیز از دیگر رئیسان آن ضلع
در [illegible] گرفتند و قریب یکهزار آدم قدیم و جدید نوکر داشتند و قوم گوجران قریب

توپ شش هزار و دو صد با تمام اگرفتند و دیگر مردمان سپاهی که از فراهم موجود
قریب پانزده هزار جوانان همراه گرفته بوقت شب از مکان خود روانه شده هنگام طلوع آفتاب
بر قلعه شکارپور رسیدند و قصد نمودند که جابل نشین بود و قلب خود را بوقت قریب نزدیک سپاهیان
موجود بودند و بر چند تن یک یک سپاهی قلعه نزدیک لب بندوق کار رانده چنانچه یک سپاهی بران
قلعه بود انجا جان بحق روانه گشته بوقت دو پهر روز در یکونه که بفاصله یک گروه بود سید خیر الله
والدم از عقل و درایت نمود که این سپاه صرف چند روزگاه و اثنا بعد از اینکه بسیار ناصر علیخان غیره
خواهد بود در صورتیکه بذات خود بیدار کرده است از جانب و یک سال تا خواهم رفت از عقب ناصر علیخان
جنگ مکان کوته را برباد خواهند ساخت قریب دو صد پیاده با معه توپخانه و سواران
همراه ذو الفقار خان از یکونه روانه شده سید و بجمعیت یکصد سواره و پیاده
شکارپور ساخته چنانچه بوقت یک گهری روز باقی مانده در آنجا رسید و از فاصله یک صد قدم
از قلعه آمده توپ نمود چنانچه از توپ سر باشند و بنیاد نمودند
و دیگر مردم و مواضعات مسکنه خود رفتند و آن کشور سنگه معه
صد مردمان جنگی قلعه را گذاشته به شهر شکارپور رسیدند و در قصبه شکارپور بیگ
سپاهیان قیام کرده همان خیال که مردمان همراه
گرفته ذو الفقار خان قلعه
مردمان قلعه طرف شهر دیده
[illegible]

جمعیت کشته آمده از درجولی چو دهیریان قریب از سپاهی معه مطلوب خان و کرم خان تاقو
قایم ساخته و چوکی مذکور متصل سرای و این همه احوال نوشته بکلونیه فرستاد و الذم کلان
بخت خان بهادر در آن مکان کی بوده برای مدد ایشان فرستاد و مکان کی بود از سکار پور قریب
کروه و نیز از کلونیه بفاصله نیم کروه است و دیگر مردمان نیز هم کروه بسکار پور رسیده شدند

محاصره ساختن بلارنیان فوج الذم اسمید سنگه و کشن سنگه و غیره راجپوتان را در سکری

سکار پور چهار پنج قریب هشت صد پیاده و یکصد پنجاه سوار ذوالفقار خان هم شده
مورچه مذکور را پیدا شده پاتفنگ کیشن و نیز شدند در ضمن سسنی هار راجپوت و غیره
راجپوتان قریب چهار هزار سوار و پیاده فراهم نموده بر موضع کرنه که از سکار پور بفاصله دو کروه
ورده مذکور در تعلق چو دهیریان سکار پور بوده است هم در آن موضع موجود برای امداد مفسدان
رسیدند و ذیره ساخته و رحمت خان سالار از غیره قریب یکصد سوار لازم و الذم بودند مقابله هار
و غیره بموضع کرنه رفتند از فصل ها و هار راجپوت و غیره اسپ و پیغام فرستاده که مایان برای
حفاظت خود در اینجا آمده ایم حالا اینجا خود خواهیم عرضی بفیصله جنگ ایشان اینجا
فرار شده مکان سکی ... رفتند و دیگر روز سواران مذکور بر موضع چاپند و کنه نا آنجا و جوره قریب امرار
مواشی گاو و گوسفند گاو و غیره حتی گرده آورده و مورچه از هر دو طرف هر یک دروازه ها رسانیده بند
بعد عرصه دو روز ذوالفقار خان حمله ساختند و بر دیوار مذکور چسپانیده بطور آن ابرا
بر آمدن ساختند و باعث حسره و دیر حمله قایم مانده و از هر دو طرف مردمان کار زخمی آمدند و نیز زخمی شدند
لیکن سیچ ... و کرد و هم بسیار ... زمان فوج الذم بوده سبب عداوت که از ذوالفقار خان داشت طرح داد

حمله نساختند ازین باعث حمله پیش نرفت مگر مطلوب خان که غلام والدم بود و بسیار دلاور
از طرف مورچه شیخ سیدو قریب ده دوازده آدم همراه گرفته برکواره دروازه سرا رفته چهپر
انداخته آتش داده کواڑهای دروازه مذکور سوخته خراب و برابر نموده درین سبب آفتاب
غروب شد و حمله پیش نرفت مگر جنگ سخت گردید ازین باعث مفسدان مذکور هراسیده قریب سه صد
یا چهار صد مردمان مفسد از بس سوال آورده اذن جنگ نمودند که ما را از منزل بیرون کن و دهید چنانچه
پناه داده بیرون کرده **فرار شدن آنند سنگه و کشور سنگه از سرای و کشته شدن بعضی**
آنند سنگه که از پای لنگ بود و سواری پالکی میکرد هراس خورده از سرای مذکور رو بفرار نهاد
وقتی که از سرای بیرون شدند مردم مورچه را اطلاع نگردید مگر از سوستاره اوشان کشور سنگه
برادرزاده آنند سنگه که بر اسپ قیمتی سوار بود سبب آن که ... ایستاده شد که کشور سنگه از اسپ
بزیر افتاده و اسپ بطرفی دویده رفت که بدست سپاهی افتاد فی الفور مطلوب خان بسبب خبر مذکور سوار گشته
و آنند سنگه وغیره بر دو گروه رسیدند و از زبان آنها رسالی بجنب اوشان یک آن وار بندوق سر کرد
مطلوب خان آن آواز بندوق اسپ را دوانیده دو دیگر سواران هم عقب رفتند و برادرم کلان نسبت خانه زر
بهادر رهان نیز از مکان تمکی پوره در قلعه شکارپور رسیده بود چنانچه این خبر یافته دنبال مفسدان
ساخت مطلوب خان معه سواران نیز دو یک آن فرقه مقابله کرد ازین سواران اولا یک بندوق بر آنها
سر کرده از قضای الهی همان گولی بندوق بکشور سنگه رسید فنا گردانید و از منضمین قریب یکصد سواران فرار شده
اوشان را محاصره ساخته بندوقها سر نمودند چنانچه قریب یک صد و پنجاه مردم طرف مقابله از ضرب گولی بندوقها
جان را از قالب عنصری بدر کردند و خود آنند سنگه نیز فی النار السقر گردید بعد سواران شمشیر بر سینه ساخته حمله

نموده همه را بقتل رسانید مگر از انجمله دو دو یا دو از فرقه لشکر جان بسلامت بردند باقی همه طعمهٔ تیغ

غازیان اسلام گشتند و سر هر دو سرداران عیدوار بن جدا کرده بمکان شکارپور واپس آمدند هرگاه

این خبر در جانها رسید آن زمان همه بدخواهش شبل هر دو مالن بازماندگان و قبایل [illegible] در اراضی

مذکوره مکان را گذاشته فرار پیش نمودند وقت صبح که این خبر رسید برادرم کلان بهادر میان فتح العور و ساده

گدی [illegible] بود منهدم و مسمار نمودند از فضل فتاح حقیقی این فتح عظیم که در قیاس هم نبود در ظهور رسید

در عهد والدم بزرگمن دشمنان و بدخواهان بکمال گردید و خیال فاسد از دماغ مفسدان بدر رفت و از عنایات قادر

برحق والدم از شر دشمنان محفوظ ماندند بعد آن گورگردی موقوف شده عملداری صاحبان

عالیشان قایم گشته و رسل صاحب بهادر کلکتر در کول رسیده قیام ساخت و جابجا همه پرگنات

تحصیلداران و ساده انتظام خود نمودند و از والدم و رسل صاحب ملاقات گردید و درین اثنا

[illegible] تا اند نشان پرگنه نوح چهل هزار ها فراهم آمده بر قلعه پرگنه مرقومه که تحصیلدار از طرف صاحب

کلکتر موصوف بود آمده محاصره نمود و تمامی اهل استاد و نشان بعد ضرب بسیار غارت شده و قلعه را مسمار

نموده انچه [illegible] کلکتری [illegible] بود هر یک گوا گرفته بجا اشخاص بردند ازین باعث رسل صاحب پرگنه مذکور

[illegible] یک هزار [illegible] بعض والدم کرده چنانچه والدم بجمعیت یکهزار سوار و

پیاده از [illegible] دشمنان گردید در قلعه [illegible] الا رسید ملاحظه ساخته که قلعه و مکان [illegible]

و غیره مسمار [illegible] پرگنه [illegible] قلعه را هم از جای شکست [illegible] در

بالکل تحصیل [illegible] پرگنه نوح حسن [illegible] [illegible] پرگنه [illegible]

و غیره بخزانه کلکتری داخل گردید [illegible] بعد [illegible] ماندند [illegible] کلکتری [illegible]

۱۴
شده از صاحب ممدوح تحصیل انجهت والدم برای شناسندی صاحب و خوف لشکر
که از گمونه بقا سلسله فساد کرده بود رفته مقام نمود چنانکه گمر تهان شهر قیام بستانستند بهر جهه خود و بستی
مزاج صاحب مبعوث جست جوی کرد که باعث افزای کسالت مزاج صاحب و متکلمه ناچار بعد از رخصت
از انجا سوار شده بگمونه داخل شدند و در دل خود قیاس ساخته که اجازا از رسل صاحب باموافقت شده است
فوج انگریزی خواهد آمد لهذا از پرگنه نوح چهل مردمان تهانه خود در خانه گنانیده و در گمونه طلب داشتند
و از گمونه معه جمعیت موجوده سوار شده به پرگنه ازول رسیده مشتاق الی تحصیلدار را بر آورده
تهانه خود قایم ساخته مسمی امراو سنگه را تحصیلدار از طرف خود مقرر نموده و دو ضرب توپ هم از
تحصیلدار سابق گرفته واپس بگمونه رسیدند و مردمان فرستاده در پرگنه ... نیز تهانه خود
ساخته مسمی کرم خان را تحصیلدار مقرر نموده بعد از چندین شاه حسن خان که از صاحبان عالیشان
فساد برپا کرده در بهرتپور رسیده بود مستاو و ناهر علیخان که هم از صاحبان عالیشان انحراف ورزیده و از
مذبور ... نسبتی نموده هزار آدمی نوکر داشته ... اگر ... فرخ آباد رسیده ... نموده

صلح شدن فیما بین ناهر علیخان و والدم و عهد نامه از طرفین نوشته شدن بمهر و دستخط رئیسان

الضلع و درین عرصه بنام صلح معروف چودهری بهادر خان جوزجه والد و قمر الدین خان ... و
والدم در گمونه فرستاد چونکه والدم را بهر وجه خاطر دار ناهر علیخان از همه منظور بود از سخن راست
انحراف نمود بموجب گفته چودهری ... کور و قمر الدین خان بعضی پرگنه پتم پور موضع ستی و دوده بناهر علیخان
داده و نصفی پرگنه مذکور ستی و دوده بگمونه بطرف والدم مقرر شده عهد نامه بمهر رئیسان الضلع نوشته
داده غرضیکه ناهر علیخان از بلاد بنده آشتی تمام گردید در سمت ۱۸ جسونت راو هولکر بطرف ...

گردیده قریب گمونه شده بفرخ آباد رسید و عقبش جرنیل لیک صاحب معه فوج جنگی قریب کمونه دیره
ساخت و الدم بضیافت جرنیل موصوف پیش آمد و در امورات اتباع هیچ فرو نگذاشت جرنیل صاحب
بهادر بمقام فرخ آباد رسیده شب خون زده و هولکر موصوف معه فوج خود رو بفرار نهاده بمکان دیگ که
علاقه راجه والی بهرت پور بود رسید و جرنیل صاحب هم نزدیک رسیده مورچه تیار کرده جنگ در میان

گردید جنگ شدن از کرنیل گلبر صاحب بمکان اترولی و فتح یافتن والدم بر فوج انگریز

در میدان درین عرصه کرنیل گلبر صاحب بهادر معه یک پلٹن و سه صد سوار از کول بطرف اترولی شهر
رفت در اثنای راه مقابله باهر علیخان و اکبر علی خان با هفت صد سوار نموده از گوله توپ ابلا خطر کرده همراه
شدند و یک سوار را نزد والدم فرستاده چنانچه والدم و رستم خان بهادر معه چهار صد سوار بموجب نوشته باهر
علیخان جو شدند و یک پلٹن تخمینا معه یک ضرب توپ عقب هم آمد خبر شنید که قصبه اترولی کرنیل موصوف
رسیده میخواست که تهانه والدم را قتل سازد درین عرصه قریب پنجاه نفر قوم روهیله از تهانه کمر بسته بیرون
آمده بر کناره آبادی شهر جو علی های ورسان بسر راه آمده بنشستند چون والدم دید که پلٹن انگریزی
قصد تهانه میدارد معه سواران همراهی خود در قریب فوج انگریزی بفاصله یک صد قدم رسیده زد و خورد
جنگ تفنگ بمیان آمد و درین اثنای پلٹن انگریزی نزدیک پیاده ها بفاصله ده دوازده قدم رسیده
تک بفوج انگریزی از بودن پیاده های مذکور آگهی نبود که ناگاه یک پیاده منظور گولی های بندوق سر کرده که یازده
شانزده تلنگه از ضرب گولی ها زخمی و کشته گردیدند و نیز فوج انگریزی را اطلاع نبود که جمعیت پیاده
قلیل است دانستند که صدها مردمان خواهند بود و عقب خود بفاصله یکصد قدم سواران ایستاده دیدند از زیر
باعث هراس خود زده پس پا شده بازگشت نموده بمیدان رسیدند و علم ایستاده ساختند و دیره ها قائم نمودند

بعد عرصه یک پاس پلتن معه یک ضرب توپ ملازم والد مهار جعفت سید ناصر علیخان جمعدار والدم
با اسم صلاح خشت نمین صلاح سفر گشته مگر از پیاده ها پلتن خود مقابله جنگ باید نمود والدم تنها قریب
ذیره فوج انگریزی رفته تجویز مکان لایق جنگ نموده پس آمدند و مردمان همانجا خود قریب سه صد پیاده مسلح
قوم اعوان که رئیس آن ضلع بود و دیگر زمینداران گرد نواح و شیخ ملا نقی خود قریب هفت صد مردمان
پیاده فراهم بودند و در پلتن نیز قریب پانصد سپاهی بودند چنانچه همگی جمعیت بنده با دیگر همراه
بالتمام غرض سپاهی فوج همراه گرفته نزدیک ذیره فوج انگریزی بفاصله چهار صد قدم بلباغ کنده بود
که چهار طرف آن مورچه دیوار خاکی بطور آمد و کمر کسری کم بود در آن پیاده ها از زیر مورچه بطرف ذیره
فوج انگریزی نشانیده ضرب توپ مذکور در میان مورچه ایستاده کرانده از پیش توپ مورچه مذکور شکست
بطور جاکی ز راست کرانیده و پشت توپ مذکور در ذیره های فوج انگریزی نموده و خود والدم معه
سواران جنگی کار دیده و نیک و در دو تو قریب سی اسپ را گذاشته پیاده گشته معه جمعیت خود بفاصله
یکصد قدم ایستاده نشستند که بر وقت کار امداد جمعیت خود نموده شود و برادرم نظام الدین خان بهادر
بطرف جنوب معه دو صد سواران ناصر علیخان و اکبر علیخان جمعدار معه هفت صد سواران دست راست
ایستاده شدند لیکن فوج انگریزی را از این امر بالکل خبر نبود که بعد ترتیب صف حکم سر نمودن توپ داده و توپ
سر شد گوله توپ در میان ذیره ها زد نموده که صاحبان عالیشان از این گستاخی برهم شده فورا
کرنیل گلبرت صاحب بهادر معه دیگر افسران انگریزی کمپنی ها و دو ضرب توپ همراه گرفته حمله نمود و یک کمپنی
و یک توپ بطرف سواران دست راست که ناصر علیخان جمعدار بودند و یک کمپنی بطرف جنوب که برادرم نظام الدین
بود قایم ساخته خود معه یک کمپنی دست توپ رفته چونکه هم پنجاه قدم از توپ ما بنده با لشکر ما از میان

و غیره هراس خورده و بعد از فساد دراین باعث همه مردان صف پیشین فراری شده وقت تنگه
والدهم دید که شکست فاش گردید مردان جوق و دمه ترک کرده و بجوانمردی و شجاعت که حق جانبازی از
نجیب و از انجا بر خاسته پیش قدمی نموده معه پنج صد مردان جنگی که همراه بودند بجای که توپ پیاده
رسیده قایم گشته در این ضمن فوج انگریزی بر دو قدم رسیده و بارها زدند تا امیر علیخان که شکست فاش
گردید بر ملا گفته که بندیخان برادر زاده من هرگز هرگز نفر از انجا اهدا و ... گشته شود و بعد مرده
زندگی من هم نمانده کشته خواهم گشت این گفته از اسپ فرود آمده پیاده گشته همره دو ... دیگر
یکی ... زاده امیر علیخان ... پیاده وار ... جنگ جدل ... الدهم شده ... تا خنجر
جنگ سخت از اندازه قیاس بیرون یافته که صد جوان از لشکر انگریزی بکار آمدند و ... خود ... گل ... زخمی
شده ... از این باعث باقی ماندگان فوج انگریزی ... رسیده ... از خوف ... انها ... سمت
خود ... گشت چار ... پنهان ... گاه نیز ... معلوم ... گشتند و ... را
گوران ... پاره پاره نموده ... هرچند که ... ساخته هرگز سراغ انها ... آخرش ... بعد
یک پاس شب گذشته معلوم گردید که ... از جوار اند والدهم تجویز نموده که از چهار طرف بر انها حمله
اورده بقتل رسانند مگر امیر علیخان چنین صلاح نموده که مایان ... این ... صلح ... و صاحبان عالیشان
مالک ملک ... فوج و حاکم اند ... حاکمان مالک الملک ... فتح یافتن امر محال آخرش صلح خواهد شد
بر ... صلح صاحبان عالیشان ... گفت که یک کرور روپیه سرکار کمپنی ...
... ازکجا داده شود ... که حق جل و علا ... از چنین فوج جنگی ...
ساخته ... مگر از ... خود ... بیرون کرده ... لهذا ...

شکست خورده مذکوره مراجعت نکردند و وقت صبح فوج مخوفه از کشت زار مذکور بیرون آمده [illegible]
با توپ تهرسید فقط و بنابراین جرنیل لیک صاحب بهادر شب خون فوج جسونت راو هولکر زده و هولکر
موصوف شبخون خورده بمکان دیگ رفته همان زمان چهار پلتن و قریب چهار هزار سوار رجبان یکندر صاحب [illegible]
متفرقات برای ناهر علیخان صاحب تعین کرده فرستاده و کرنیل گلمبر صاحب را افسر کمان لکر فوج
مقرر نموده و خود جرنیل لیک صاحب بهادر معه فوج همراهی خود بمکان دیگ آمده مورچه تیار گردانیدند

جنگ نمودن فوج انگریزی با ناهر علیخان بقلعه املائی تا یک نیم ماه بعد آن ناهر علیخان قلعه مذکور را گذاشته رفتن و رسیدن بقلعه کمونه

چنانچه کرنیل گلمبر صاحب معه چهار
پلتن فرستاده جرنیل لیک صاحب و یک پلتن همراهی خود معه پنج پلاتون و ضرب توپ های بید
و تمام اسباب قلعه شکنی و از چهار هزار سوار و پیاده همراه گرفته تا ناهر علیخان که در قلعه املائی استقامت
ورزیده رسیدند در حضور ناهر علیخان قریب هشت صد سواران ملازم خود همراه اکبر علیخان
پسر خود کرده بکمونه فرستاده و معه جمعیت پیاده ها قریب یکهزار ضابطه قلعه خود نموده بمقابله پیش آمده
و کلمبر صاحب جنگ سخت قلعه شکنی نموده لیکن بکسی وجه پیش رفت آخر بسبب قلعه اسباب خورده [illegible]
نماند و تا عرصه یک نیم ماه جنگ میان شده بعد آن ناهر علیخان صاحب بوقت شب قلعه املائی را
خالی ساخته خود معه جمعیت دو صد پیاده و سوار بخیر و عافیت تمام بکمونه رسیدند و دیگر همراهیان
پیاده ها بوقت بر آمدن قلعه آواره گشته بخانه های خود بالا بالا رفتند و الدم چون بلده کمان
ناهر علیخان از دست رفت لهذا قلعه ترک پوره که خوب تیار ساخته بود معه اسباب سرانجام قلعه داری
در ضرب توپخانه ناهر علیخان داده چنانچه خان ممدوح بقلعه مسطور رفته بند و بست خود ساخته قیام ورزیدند

بعد آن خریطه صاحبان عالیشان بنام والدم بدین مضمون آمده که نوشته جرنیل لیک صاحب
بدین مضمون رسیده است که ناهر علیخان صاحب از فوج صاحبان عالیشان بمقابله پیش آمده ایشان را در کمین
ماندن نمیدهند یا از دوندیخان بهادر مزاحمت یکسبی چه نسازند باید که آن صاحب بازار ناهر علیخان
را پناه ندهند در صورت یکه فوج انگریزی خود رسیده دانند چنانچه در جواب آن نوشته فرستاده که
ناهر علیخان خود بخود در اینجا رسیده حالا جواب دادن آن بر ایشان نیست صاحبان عالیشان با
فرموده قصور خان موصوف معاف فرمایند فقط جنگ نمودن فوج انگریزی بر

قلعه کمونه با عرصه یکماه غرض که افواج انگریزی قریب هشت پلتن و پنج شش هزار سوار
معه جرنیل لیک صاحب افسر کمان متصل قلعه کمونه در رسیده ساخت و رسل صاحب کلکتر ضلع علیگره که از والدم
عداوت دل میداشتند شامل فوج انگریزی گردیده و مسمی مردان علیخان برادرزاده حقیقی والدم
که در موضع چتهاری از کمونه بفاصله دو کروه جانب مشرق است قیام میداشتند چنانچه برای طمع
نفسانی نمک والعزبی نشناخته همراه رسل صاحب کلکتر موصوف بوده در فوج انگریزی قیام ساخت
اختیار نموده تا بر یک مقدمه نیک و بد را خبر میرسانید بسبب رسیدن فوج انگریزی بر قلعه کمونه تهانجات تحصیلداران
والدم از پرگنات مثل اترولی و دهبائی و بردولی وغیره برخاسته در قلعه کمونه رسیدند مگر در پرگنه سکندرآباد
کمونه قلعه بود چنانچه در آن قلعه برادرم کلان نواب رستم خان بهادر معه جمعیت هفتصد پیاده و دو صد
و پنجاه سوار قیام میداشتند ازین باعث در پرگنه سکندرپور عمل والدم قایم مانده و من همراه والد در قلعه کمونه بودم
و عمرم سیزده سال بود فقط چونکه دبدبه شجاعت و تهوری والدم از بس مشهور بود و نیز کرنیل گلر صاحب کمان افسر
در جنگ سابق زخمی گشته شکست در میدان خورده بود لهذا کرنیل مذکور یکبارگی ریخته بر قلعه کمونه نمیتوانست

و فوج سواران هر روزه گرد قلعه آمده جنگ میساختند و قریب یکهزار پیاده از قلعه برآمده مقابل
سواران میساختند لیکن فوج سواران انگریزی آن پیاده ها را طرح می دادند یکروز سکندر صاحب معه برادر خورد خود
و چهار رساله سواران انگریزی معهود بگرد قلعه رسیدند و قریب یکهزار و پانصد پیاده از قلعه برآمده مقابله آور شدند
لیکن مسکندر صاحب معه سواران همراهی خود از زد بندوق پیاده ها دور رده رفته گرد قلعه میساختند و پیاده
هم همین طور گرد قلعه گشته مقابل سواران می بودند درین ضمن سکندر صاحب معه فوج سواران گرد قلعه نموده
بطرف دیره های خود در واپس شدند آنزمان پیاده ها دانستند که سواران انگریزی انجا فرو شدند لهذا پیاده ها
نیز واپس شده بقلعه رسیدند مگر هفت نفر پیاده از اجیت سنگه راتهور که در شجاعت بی مثال بود و دیگر شش پیاده هم
نامی مردانه بودند و شان بقلعه نیامدند و متصل کوه از قلعه بفاصله چهار صد قدم ستاده ماندند درین ضمن
سکندر صاحب برادر خورد خود و فوج سواران همراهی پیاده های مذکور را دیده از نزدیک دیره های خود واپس
گشته یکبارگی بران پیاده ها اسپ دوانیده حمله آوردند و خواستند که این پیاده ها را بقتل رسانند نامور خورد
نا هنجار چو درو ان اجیت سنگه راتهور از پیاده های همراهی خود پنج شش قدم پیش قدمی نموده سوار یکه
پیش آمده شمشیر بر اجیت سنگه ضربه شمشیر را بر بندوق گرفته مگر انگشت سینه او و نقشی بریده گشت و درین حال
اجیت سنگه هم ضربه شمشیر بر پیشانی اسپ [illegible] زد که [illegible] درزد که اسپ بیجان شده بر زمین افتاد و سوار هم
سرنگون افتاد و دران حال سوار هم شمشیر زده و همراهی پیاده ها همراهی اجیت سنگه فی الفور رسید و شمشیرها زدند
درین عرصه هزارها پیاده به امداد اجیت سنگه از قلعه برآمده شامل شدند و قریب چهار گهری جنگ سواران
با هزارها از پیادگان گولی بندوق خورده صدها اسپ سوار زخمی گشته کشته شدند لیکن باز نوبت به
نیزه و شمشیر نرسید درین عرصه سواران بهمراهی خود زده رو بفرار آوردند بدیره های خود رفتند تعداد آن

اجیت سنگه وغیره هم بمقابله رسیده بودند هر هفت تن را خلعت و دوشاله و شمشیر وغیره والدم عنایت فرمودند
لیکن طبیعت من بسبب شجاعت جوشیده کار نمایان اجیت سنگه را بهور اگرچه بکر بود خوش نیامد از همراهان خود
گفتم که اگر وقت صبح سواران انگریزی بطریق معهود گرد قلعه خواهند آمد اینجانب من تنها سوار شده
مقابله خواهم نمود چنانکه رستم را در قدر شناخت بود و اسفندیار را حسرت رو نماید لیکن بشرط زندگی تن تنها همه سواران را
بی پا نموده تا بدریای شان خواهم رسانید در این فکر و اندیشه اوقات عزیز گذشت همه شب را بسر
چنانچه از همراهان من کسی شخص بخدمت والدم رفته از همگی احوال اراده طبیعت من اطلاع داد
چنانچه والدم وقت یک گهری شب باقی مانده در مکان خوابگاه من تشریف آورده بدیگر مکان نشستند چونکه
بوقت شام حکم داده بودم که بر اسپ سواری من وقت دو گهری شب باقی مانده زین بسته بدارند اتفاقاً
یک گهری شب باقی مانده خوابم چنان غلبه نمود که خفتم بعد یک گهری بوقت صبح بیدار گشتم و لباس
و زره فولادی پوشیدم که خدمتگار من عرض نمود که حضور یعنی قبله و کعبه اینجانب نشسته اند بمجرد شنیدن
این لفظ مسلح و کمر بسته ملازمت قبله و کعبه نموده آداب و تسلیمات بجا آوردم فرمود که برای چه کمر بسته و زره
در بر پوشیده عرض ساختم که آنقبله و کعبه من منصف و راست گو زمانه اند از راه منصفی
راست جواب عرض بنده فرمایند و عرض من این است که احوال رستم و گیو و گودرز و بیژن وغیره پهلوانان
فردوسی علیه الرحمة در شاهنامه نوشته که تنها سوار با هزاران سوار مقابله ساخته شکست فاحش داده
چنانچه سخن فردوسی شاهنامه راست است یا زیاده گوئی نموده والدم در جواب فرمود که فردوسی
راست گفته است بعد از آن عرض نمودم که اگر این بنده در فن جنگ دلاور موافق گیو و گودرز
و دیگران نیم در زندگی پس زنده ماندن چه و در مقام بی هنری و نامردی منظور نیست مطابق

شاه نامه **بیت** مرا زندگانی نماند زخورست * گر از دیگرانم هنر کمترست * و اگر حق
جل و علی این عاجز بنده خود را موافق گیو و گودرز پیدا نموده است تا موجب پهلوانان مذکور جنگها
خواهم کرد و امروز تن تنها با هزار سوار مقابله خواهم نمود و بفضل حق سبحانه تعالی چنان
کار خواهم ساخت که آن قبله و کعبه من خوشنود خواهند گشت چنانچه والدم گفتند گشته چهره بنا
سرخ ساخته فرمودند که ایشان از جنگ قلعه که آهسته آهسته میشود تنگ آمده میخواهند که در دو
گهری جنگ تمام شود وقتیکه ایشان اسپ سوار شده برای جنگ بیرون قلعه خواهند رفت آنزمان
دیگر اشرافان را کی گوارا خواهد بود که در قلعه نشسته جنگ ایشان را ملاحظه خواهند ساخت لهذا همه
مردمان قلعه از که و مه بیرون قلعه شده همراه ایشان جنگ خواهند کرد درین صورت در عرصه دو گهری جنگ
تمام خواهد شد چنانچه بشنیدن این کلمات طبیعت من بهم گشته زره که در برکشیده بودم انداخته جدا کردم
و گفتم که بنده را معلوم باشد که از جنگ تنگ رسیده اند لهذا قسم حق سبحانه تعالی و آنغند دو چهار آخرش
قلعه خالی خواهد شد و همگی مردمان قلعه را گذاشته خواهند رفت آنزمان بنده هرگز هرگز بیرون قلعه
نخواهد رفت و جنگ بقدر زور خود نموده در قلعه نشسته خواهم گشت والدم فرمودند که ایشان از کسی
نمیگویند که از قلعه بیرون شوند و موجب گفته خود باید ساخت آخرش من خاموش گشته نشستم
و اراده که داشتم از دل خود بدر کردم بعد ازین برادرم کلان سلمه از قلعه گهونری معه یکصد و بیست و چ
سواران سوار شده بقلعه گهونه رسیدند **جنگ نمودن برادرم کلان بهادر**
و اینجانب از فوج سواران فوج انگریزی و فتح یافتن بایان فهیدا
و از برادر کلان بهادر صاحب جنگ نمودن کردم برادر ممدوح فرمودند که بدون حکم قبله و کعبه خود

بچه طور جنگ نموده شود من ذمه حکم گرفتن از قبله و کعبه خود نموده چنانچه از چهار گهری شب
باقی مانده بر اسپان زین نموده سواران کمر بسته تیار شدند صبحی که بر وقت بیرون شدن آفتاب قریب
یکهزار یا نصد سواران فوج انگریزی معه مرزا ولی بیک سالدار افسر کمان بموجب معمول برای گردنمودن
قلعه آمدند آنوقت فی الفور من دویده بخدمت قبله و کعبه خود رفته نسبت تمام عرض نمودم که امروز
حکم جنگ نمودن فرمایند که عین نوازش خواهد بود چنانچه والدم برای رضامندی خوشنودی من
حکم جنگ دادند و از آنجا برخاسته بر مکان من که بر برج قلعه بود آمده برای تماشا جنگ نشستند و من
رخصت شده نزد برادر کلان آمده گفتم که اذن جنگ نمودن آوردم برادر کلان از حد زیاده خوشنود
گشته همه بر اسپان سوار شده بیرون قلعه رفتند آنزمان من از برادر کلان گفتم که بدون یک حکم شدن
جنگ درست نخواهد شد یا آنصاحب بطور خود مالک حکم گشته جنگ نمایند یا اختیار من دارند برادر کلان
گفت که درین جنگ اختیار ایشانست آنچه حکم نمایند عمل خواهم آورد آنزمان گفتم که آنصاحب معه جمعیت
سواران همراهی خود طرف چپ بفاصله دو صد قدم از گروه من باشند و فوج بنده بدست راست خواهد ماند
اگر مقابله فوج انگریزی گردد در آنوقت آنصاحب معه جمیع همراهیان خود در پشت فوج انگریزی رسیده
جنگ سازند و اگر غول آنصاحب مقابل خواهد شد همین طور من بر پشت فوج انگریزی آمده حمله خواهم ساخت
و منصور شد از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که فتح خواهد شد چنانچه بموجب قرارداد از آنجا بقصد
روانه شدیم و همرکاب برادر کلان بهادر قریب یکصد و بیست و پنج سوار و همراه من سی و پنج سوار جنگی
همراه بودند چنانچه بفاصله دو کروه از قلعه طرف شمال مقابله فوج انگریزی از غول برادر کلان
بهادر در گردید مگر فوج سواران انگریزی در دل خود خیال ساخته که در غول دست نشاید جمله قرا

سواران اند لهذا از غول برادر کلان بهادر مقابله نساخته بیکبارگی همه شمشیرها کشیده
حمله بر غول من نموده اسپهای اختیار دوانیدن در آنزمان بهادران همراهی من باواز بلند بخیال
دل دهی کهیم و سه بندوق سر شدند چونکه سواران انگریزی قریب آمدند من جمیع سواران استاده شده بدست
چپ باگها گرفته برگردن اسپها نهاده و در دست راست حربه برچهی و نیزه و شمشیرها گرفته کسوف اعدا
راست نمودیم بسبب همین خود حمله کرده ماندیم که سواران انگریزی بر روی زمین هراسان مثل عنان اسپان
گرفته رو بر راه فرار آوردند و من معه سواران همراهی خود در میان دشمنان آمدیم و برادرم کلان نیز معه
بیست و پنج سوار اسپها را انگیخته حمله نموده در میان آنها شدند لیکن اینقدر گرد و غبار شد که ایچ
بهم نمی آمد اینچنین تاریکی شد که سر اسپ خود هم دیده نمی شد ازین سبب برزنی نگردید نهادیم تا
باهم اسپها دوانیدیم نفهمیدیم که بیک گشت غلط بر پیش آمد چنانچه دران گشت مایان و ایشان بهم رفتیم
اندران گشت بسبب چوا قریب سی سوار از آنها بر زمین افتادند چونکه از گشت مذکور بیرون
آمدیم یکبارگی گرد و غبار پس ماند و روشنی ظاهر شد آنزمان من و کل بهادران همراهی من
بر سواران انگریزی برچهی نیزه و شمشیر میزدند و بادو گرد عقب ایشان ساخته تیر به زنی
نمودیم که قریب یکصد سوار از آنها کشته شدند و یازده نفر گرفتار نمودیم و قریب بیست اسپ آنها
بهادران جمع کرده آوردند و دیگر اسپان خالی همراه ایشان شده رفتند لیکن پیاده شده ایشان
شکست خورده به یره خود رسیدند و ما از آنجا بعلم نصرت حق جل شانه فتح نصیب گردیده خیال و پیا
و دیم سو بسبب این مرد مسافت بهادر معه همراهیان خوش وقتی تمام بقلعه گونده داخل شدیم و از
مفضل تعالی کسی از همراهیان ما زخمی و کشته نه شد همه صحیح و سالم ماندیم در امام مسجد شکر بجا

الهی ادا کرده فقط و برادرم کلان بهادر صبحی از والد خود رخصت شده معه سواران همراهی
خود از قلعه کمونه سوار شده بقلعه کنور به فتح آن مشغول شدند باز گرد گردان قلعه ایشان و از سواران فوج انگریزی موقوف گشته
بود و چهار روز نشسته بودند درین عرصه ویلایتی دیگر به امداد شان رسیدند و کرنیل گلبر صاحب
بشجاعت تمام یک مورچه بطرف شمال بفاصله دو صد قدم از قلعه مرتب کرده و پانزده ضرب توپ
بینه‌ئی در مورچه مذکور آورده برای شکستن قلعه سر نموده و شب و روز گوله توپها میزدند که از یک طرف دیوار
قلعه شکسته شد درین عرصه یک روز یک سپاهی بوقت یک پاس روز باقی مانده از قلعه بیرون آمده قریب مورچه
انگریزی بفاصله پنجاه قدم رفته بزیر ڈهوره جای نشسته گوله بندوق زنی کرده و دیگر مردمان قلعه
بدون حکم یکایک جوانان نیز در سپاه مذکور قریب بیست و پنج نفر فراهم شده تفنگ زنی را شروع نمودند چونکه
والدم برادرم ازین امر آگاهی نبود از بی‌شعوری سپاهیان مذکور نهایت مزاج برهم گردیده لیکن چه توان کرد
که مقابله روبرو پیش آمد لاچار برای امداد شان دیگر مردمان فرستاده چنانچه قریب پانصد جوان مرد نیز
عقب ایشان بفاصله چهل یا پنجاه قدم که جو بچه‌ها نیل بودند رفته قایم گشتند و ازین سوا اصیلها مردم متفرق
بهر جا قایم شدند در ضمن ده دوازده سوار انگریزی نیز بطرف دست راست از مورچه خود ایستاده
شدند چنانچه نه جوان مع آنها از بی‌شعوری خود با بدون حکم بطرف سواران که از قلعه بفاصله یک کروه
بودند رفتند بعد آن کرنیل گلبر صاحب و سکندر صاحب برادر خورد خود و دیگر صاحبان عالیشان معه
پنج شش هزار سوار رسیده دیدند که نه نفر پیاده بمیدان ایستاده اند صاحبان معروف سواران خود را
لعنت ملامت نموده که از نامردی شما نوبت باینجا رسیده که هشت نه جوان پیاده از قلعه بفاصله یک کروه
بمیدان آمده ایستاده اند افسران فوج و همگی سواران بجواب آن عرض نساختند که این صاحبان

برای تماشا ایستاده تماشای پایان میبینند که اینها را از بیم ایشان تباه نموده و نوبت بجنگ ما خواهد
رسید این کلمات گفته یکی پنج شش هزار سوار یکبار با جمعیت حمله نمودند در آن وقت
من بر برج قلعه ایستاده بچشم خود دیدم که سواران انگریز یکباره بر پیاده ولندیزه قریب بهادران گور رسیدند
و بهادران گور باستقلال و شجاعت تمام بر یک جا ایستاده شدند و تهیا تا رسیدن گرفتند
و بندوق سر نکردند چونکه فوج مذکور از مردان کجا در قریب پنج قدم رسیده تا بمقابله بیشتر
نیاورده عنان گردیده بجای است ساخته قریب پنج چهار قدم از جای ایستاده شده بودند چون تمام
ایشان رفتند که دلاوران گور در میان ایشان بمیدان پیاده ماندند دلاوران قلعه ترتیب یافته ایستاده
برای آن بهادران در بیشه تمام شدند و سواران انگریزی تخمیناً پنج شش هزار سوار پیاده
در پیاده قریب بیست پنج قدم از پیاده ها قلعه پادو گهر ایستاده ماندند که هزاران گولی بندوق آنجا خالی
بار بر ایشان می بارید لیکن اصلاً از جای خود تجاوز نکردند و قریب پانصد سوار و پانصد اسپ زخمی گشته
شدند درین حال آفتاب غروب گشت فوج سواران گور بندیره با جمعیت رفتند و پیاده ها جمع و سالم
بقلعه رسیدند و مردمانی که قریب سه زخم انگریزی تفنگ را میکردند بوقت شب او نشان علم طلب
گرفت و بخیر و عافیت تمام بهمه اهالی قلعه رسیدند و هر روز توپچیان انگریزی شدند و جنگ
میکردند و صد حیات ده روز کشیده پس ایشان کار برجست و پسکند صاحب با فوج جنگی تو
در باغ رفته مورچه قایم ساخته و باغ مذکور از قلعه بفاصله یکصد قدم بطرف مشرق بسمت دروازه قلعه بود
ازین مورچه آمد و رفت قلعه مسدود گشت و توپ ها بر دروازه حرکت افتاده و جبرئیل حسن کمر قلعه
جسپانیده بود چنانچه با وجود بودن جسونت راو هولکر معه فوج قریب پنجاه و شصت هزار سوار

لکنیو بوقت شب حمله ساخته قلعه ڈیگ را گرفت جسونت راو هولکر معه فوج از ڈیگ فرار شده
در مکان بهرت پور رفته قیام کرد و جرنیل لیک صاحب بهادر هم در قلعه ڈیگ شد و بست خود ساخته معه فوج
کوچ نموده قریب بهرت پور رسیده ڈیره ساخته مورچه سباییه هر روز جنگ توپ بها و غیره از طرفین میکردند
و مسمی شیخ فضل الله از طرف والد مصنف به وکالت راجه جواب سوال بخدمت جسونت راو هولکر [illegible]
حاضر بود در ضمن نواب امیر خان بهادر معه فوج سواران قریب چهل هزار سوار نزد جسونت راو هولکر رسیده و چنین
صلاح افتاد که نواب امیر خان معه فوج سواران همراهی خود از بهرت پور روانه گشته عبور دریای جمن و از انجا
عبور دریای گنگ ساخته در ملک انگریزان رسیده فتنه انگیزی نمایند بر وقت تیاری جسونت راو هولکر بهادر
شیخ فضل الله ملازم والد راقم همراه نواب امیر خان نموده و از نواب موصوف بتاکید تمام گفته که [illegible]
بکمونه رفته امداد نموده بعد ازان عبور دریای گنگ باید کرد چنانچه نواب موصوف معه فوج از بهرت پور کوچ
ساخته عبور جمن نموده بطرف کمونه راهی شد **ذکر تعاقب فوج انگریزی از قلعه کمونه بسبب**
خبر آمدن نواب امیر خان بهادر گلبر صاحب و سکندر صاحب که معه فوج انگریزی [illegible]
بر قلعه کمونه چسپیده جنگ میکردند لیکن در هر جنگ از امداد حق سبحانه تعالی شکست میخوردند از
باعث عجب جنگ والد مردم برادرشان ملازمان بعد خبر روانه شدن نواب امیر خان معه فوج از بهرت پور روان
بطرف کمونه بوقت چهار گهری شب گذشته رسید مگر بعد خبر سراسیمه شده مورچه بایر خاک نموده
گلبر صاحب و غیره معه فوج تیاری کوچ نموده روانه جانب علیگڈه شدند از ینجا والد مصنف بیجا نیاز سجده شکر
بدرگاه حق جل و علا ادا کرده و روز دوم از فراری شدن فوج انگریزی نواب امیر خان معه فوج رسیده قریب
یک نیم کروه از قلعه کمونه بر لب ندی کالی بطرف شمال که مکان سید نور صاحب واقع است ڈیره نموده

والدم و برادر کلان بهادر ورمن بیره نواب امیرخان رسیده ملاقات نمودند و از انجا
نواب موصوف بقلعه تشریف آوردند چنانچه بمهمات تواضع بموجب شایسته سرداران نجیبی نمودند
پس والدم از نواب موصوف چنین صلاح نموده که اگر پنج چهار هزار از همراهیان خود درینجا گذاشته
الصاحب عهده بر درنگ نمایند درین فایده است اگر فوج انگریزی اینجا خواهد ماند
انشاء الله تعالی تا عرصه چهار ماه مقابله خواهد شد و بسبب ماندن اینجا فوج انگریزی نقصان صاحب را فرصت
کلی خواهد بود آنزمان حاصل جمعی تمام شد و بسبب آن صلح بظهور خواهد رسید و الا صاحب فوج فراهم خواهد شد بعد
عرصه دو چهار ماه الصاحب امداد اینجا خواهد رسید انشاء الله تعالی وقت رسیدن امداد فوج انگریزی
که در مقابله خود ثبات نموده خواهد شد و اگر فوج انگریزی عقب الصاحب خواهد رفت آنزمان اینجا
فرصت خواهد بود و درین صورت فوج جنگی خاطر خواه فراهم خواهد کرد و بعد عرصه شش ماه فوج
جنگی مجموع کمک تیار چنانچه برای الصاحب حمله فوج انگریزی که عقب الصاحب خواهد بود شکست داده
نموده شود درین صورت فوج انگریزی از این ملک بر نموده شود چنانچه نواب موصوف صلاح
والدم را پسند خاطر ساخته بالیران سرداران همراهی خود را طلبیده از ایشان مشوره نمودند چنانچه از سوی الفته
لیکن کسی از همراهیان نواب موصوف قبال ما تمرین نکرده نساختند بعد آن خبر رسید که سرداران
فوج انگریزی بموجب حکم جنرل لیک صاحب بهادر برای عقب الصاحب لمبر خان بهادر از بهرتپور روانه شده
چنانچه فردا فوج مذکور درینجا خواهد رسید درین خبر نواب صاحب موصوف را نهایت تشویش رسید و اراده کوچ
نموده باز والدم از نواب موصوف گفت اگر صلاح سابق منظور نشده مضایقه نیست لیکن همین مناسب
و صلاح است که امروز وقت چهار گهری شب باقی مانده فوج انگریزی ضرور درینجا خواهد رسید درین صورت تیراه

فوج مذکور بطور خفیه ایستاده شوید و من هم معه هر دو پسران و جمعیت خود قریب مذکور ایستاده
خواهم گشت هر وقت رسید فوج انگریزی یکبارگی حمله ساخته شمشیرزنی خواهم ساخت اگر با فوج انگریزی
تنه و بالا نمائیم آن زمان آنصاحب معه فوج خود فوج انگریزی را قتل سازند انشاء الله تعالی اگر آنصاحب
گفته من عمل نمایند فوج انگریزی را تباه کرده بعد آن میل جمعی تمام عبور دریای گنگ ساخته در ضلع هندوستان
قرار واقعی خواهد گردید و اگر آنصاحب این صلاح من عمل نخواهند نمود و بدون جنگ از اینجا کوچ نموده
عبور دریای گنگ خواهند ساخت در صورت فوج انگریزی عقب آنصاحب خواهد ماند و یک روز هم قرار
بدست نخواهد رسید آخرش بهتر نخواهد بود آینده آنصاحب مالک اند آنچه که بهتر دانند نمایند نواب
موصوف از رفیقان خود صلاح ساخته لیکن کسی قریب کمونه جنگ ساختن قبول نمود آخرش بوقت یکپهر
شب گذشته نواب امیرخان بهادر معه فوج از مقام که قریب کمونه بود کوچ نموده رفتند و بموجب موعود الله
همان شب فوج انگریزی بوقت چهار گهڑی شب مانده بر پڑاو فوج نواب امیرخان رسیده دیدند که همه
از سابق کوچ کرده رفتند آن روز در انجا ڈیره ساخته صبح فوج انگریزی عقب نواب معصوف کوچ
کرده رفتند و نیز گلبرچ صاحب سکندر صاحب معه همگی فوج همراهی خود که از قلعه کمونه جنگ با ساختند
عقب نواب امیرخان عبور گنگ نموده روانه گشتند آخرش در ضلع سنبهل مرادآباد نواب امیرخان
و فوج انگریزی مقابله جنگ گردید لیکن فوج همراهی نواب معصوف تن دهی نساخته فراری شدند اکثر
فوج متفرق گشته از نواب امیرخان علیحده شدند اکثری قوم افغانان باشنده آنضلع بودند بخانه
خود رفتند و دیگرها مرهته وغیره همراه نواب شهامت خان فراهم شده بدیگر طرف رفته بگرد بهرت پور
نزد جسونت راو هولکر رفته شامل شدند و نواب امیرخان قریب چهار صد پنجصد سوار آواره شده بکوه

رسید و والدم نواب موصوف را در روز دشت مردمان واقف راه همراه داده عبور دریای

کنانید که نواب موصوف بهرت پور رسیده و جرنیل لیک صاحب بهادر از مکان بهرت پور جنگ شروع

نموده و عرصه جنگ قریب یکماه دوازده روز کشید آخرش راجه رنجیت سنگه والی بهرت پور از جنگ

نهایت تنگ آمده وکیل خود بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر فرستاده ملتمس نموده جرنیل لیک

صاحب بهادر بنگاه برابری خود نموده قصور معاف کرده مکان دیگ گرفته بود راجه موصوف بخشیده

عهدنامه نوشته صلح کرد و جرنیل صاحب موصوف بعد صلح از بهرت پور معه همگی فوج همراه خود کوچ

کرده رفتند فقط والد و مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر معه فوج همراه خود از بهرت پور بطرف گوالیار کوچ

رفتند مقابله ماندن از فوج انگریزی تا عرصه هشت ماه بعده صلح شدن از صاحبان

درین عرصه رسل صاحب و سکندر صاحب خود معه فوج از مکان چتابهری رسیده دیره ساختند و تا عرصه

هشت ماه از والدم قصه قضایا انواع انواع درمیان مانده بعد آن کرنیل جی مین صاحب بهادر معه فوج

پلاتن ها وغیره شامل رسل صاحب شده در چتابهری رسیده و بخدمت میر رجب علی منشی خود را معه خریطه نزد

والدم و رسل صاحب کلکتر از سابق بخوبی چه معلوم شد لهذا کرنیل صاحب جی مین معه فوج جنگی

برای دریافت حال والدم و رسل صاحب کلکتر که تفتیش نیست داد فرستاده است که قصور کدام کس است اگر قصور

کلکتر موصوف از روی مثل ثابت خواهد شد کلکتر مذکور را سزا داده خواهد شد و اگر قصور ملازمان ثابت

جنگ مذکور و سزا رسانیده خواهد شد چنانچه بعد دریافت حال والدم مختارکار خود را برای نالش نزد کرنیل

موصوف فرستاد لیکن والدم را از سررشته آئین انگریزی بالکل اطلاع نبود ازین باعث از همراهان خود صلاح

نموده کرده دیوان سکهه لعل نالش . فاما یاد نساختند کر رسل صاحب نالش نموده شود بهتر خواهد گ

صاحبان انگریز طرفداری هم قوم خود خواهند نمود و کرنیل رجی سین صاحب بموجب شرط
مثل طرفین مرتب نموده بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر فرستاد و جنرل صاحب موصوف که منصف
زمان بود از روی منصفی جرم بجانب سکهه لعل مقرر فرموده دیوان مذکور را از نوکری معزول
گردانیده بالکل خست نمود در مقدمه والدم بکرنیل رجی سین صاحب نوشته فرستاد چنانچه کرنیل موصوف
عهدنامه باین مضمون که تا عمل انگریزی ایشان بکسی مزاحمت نخواهند شد و کسی صاحبان عالیشان
طالب ایشان برای ملاقات نخواهد ساخت و ملاقات معاف کرده نوشته حواله والدم نموده وقتیکه کرنیل رجی سین
صاحب معه فوج جنگی قریب کمونه رسید پیغام صلح نموده بود آن زمان والدم بخدمت ناهر علیخان نوشته فرستاد
که مکان ترکی پوره شامل پرگنه پیتم پور علاقه کمونه است و ملبر بالکل پرگنه پیتم پور از سابق در سرکار کمپنی
بهادر بنام من مقرر است حالا علیحده ساختن صلاح نیست و نیز آن صاحب را جدا از سوال علیحده
بسرکار نمودن مناسب و صلح طرفین معرفت من خواهد گردید چنانچه در جواب آن گفتند و نوشته فرستادند که اینجانب را
شما تلافت صلح نمودن منظور نیست آنچه که بهتر دانند ایشان بکنند و آنچه بهتر در عقل من خواهد آمد خواهم کرد
خواه صلح خواه جنگ علیحده علیحده خواهد بود لهذا والدم در عهدنامه جواب سوال نام ناهر علیخان نویسانیده
و نگفته تا که از والدم جواب و سوال مانده و صلح نشده کرنیل رجی سین صاحب از ناهر علیخان رنجیده حال معلوم
میکرده ماند بهر وجه خاطر ارتی بجمعی میکردند جنگ نمودن فوج انگریزی از ناهر علیخان
تا عرصه یکماه و ده روز بر قلعه ترکی پوره بعد آن ناهر علیخان قلعه مذکور را
گذاشته رفتن مردانگی و بهادری بکمال بعد صلح از والدم یکایک بدون اطلاع و
شب فوج انگریزی تیار ساخته راهی شده بر قلعه ترکی پوره بوقت یک پاس شب باقیمانده رسید و حمله نموده

و تا صبح صادق حمله مانده از طرفین جنگ شدید گردید آخرش از فضل الهی حمله پس رفتا
و قریب دو سه صد مردمان تلنگه های پلتن انگریزی کشته و زخمی گشته و فوج انگریزی پس نا شده
قریب مسکر کرده از قلعه مذکور آمده دیره ساخت و بهر ونجاره و فوج و غیره از مکان جتاهری کوچ نموده
همان مورچال فوج سابقه شده دیره نمودند و مزاج والدم نهایت تشکی بود و از قریب جنرل موصوف که از
ناهر علیخان نموده بود طبیعت هم برهم گردید حتی که از کرنل موصوف تعیش کمال بظهور رسید تا
تا عرصه چهل روز جنگ شدید ماند لیکن از جنگ شدید انگریزی سبحم نشد مگر غله وغیره اشیای ماکولی
نمانده لهذا ناهر علیخان صاحب قلعه را خالی ساخته بشجاعت و مردانگی تمام براه دروازه قلعه برآمده
بر مورچه انگریزی حمله نموده شکست داده روانه شدند و کرنل جی سپین صاحب قلعه را مسمار ساخت
در آن زمان موسم برسات بکمال بود و آب ندی کالی بجوشش و خروش مصروف و در قلعه ترکی بوده و قلعه گنوری
ندی مذکور هم حایل بود از این باعث والدم خواستند که اولا از قلعه گنوری جنگ جمع آمده شد لهذا
خود بدولت مومن در قلعه گنوری قیام ساخته انتظام قلعه و ارکی جنگ اجتماع نموده بودند و تفاوت
رسیدن فوج انگریزی میداشتند فضل حق سبحانه تعالی که شامل حال بود در آن زمان مهاراجه جسونت راو هلکر
از طرف لوه کوچ نموده بطرف ملک پنجاب رسیده اراده رفتن بطرف لاهور ساخته بود که یکایک کرنل
رچی سن صاحب با فوج همراهی خود از قلعه ترکی بوده کوچ نموده بکول رسیده دیره ساخت و خریطه مبارک
تمام باین مضمون به سمی الدم نوشته بکمو فرستاد که برای خاطر داری من کنور کلان یعنی ملت خان بهادر را
برای ملاقات بکول بفرستند که روبروی خود از رسل صاحب کلکر مصفای گنانیده دهم و مستندات درگنات موجب
مرحمت آنصاحب گردانیده شوند جناب والدم اقرار ساخته لیکن برادرم کلان صاحب در خدمت آن الاصر

ساخت که جواب بعنوان نوشتن مناسب نیست مرا حکم فرمایند که از کمونه سوار شده بفاصله پنج شش
کروه رفته واپس بخدمت عالی خواهم آمد آنزمان نوشته بامیر ساد که یکایک درد شکم بدنشان نمیشد خان
حادث حال گردید ازین باعث از شش کروه رفته واپس آمدند چنانچه والدم باین قرار رخصت فرمودند برادرم کلان
از کمونه سوار شده بدلاوری تمام راسته راست بکابل رسیده دیره ساختند ملاقات بخوبی از کرنیل بهی حسب [illegible] نمود
چنانچه کرنیل موصوف بهر وجه خاطرداری و تعظیم و تکریم کمال نموده و اسناد پرگنه کهمر و نوح جهیل و شکارپور
و کمونه وغیره از کلکتر موصوف نویسانیده حواله ساخته و بعزت تمام فی الفور رخصت ساختند و هماندم وقت کرنیل
موصوف تیاری کوچ نموده مع فوج همراهی خود از کول روانه شده بخدمت جرنیل لیک صاحب بهادر رسیدند و
برادرم کلان بهادر بخوشی تمام رضامندی صاحبان عالیشان بدست آورده بکمونه بخدمت والدم حسب المقتضا آ
گردیده هماندم وقت بتحصیلداران پرگنات کهمر نوح جهیل وغیره روانه ساختند و بندوبست علاقه خود قرار واقعی
ساخته تا عرصه سال بخوبی و چه قصه فساد نگردیده و درین دو سال والدم مستعد بتمام تیاری قلعه‌ها و فوج و
ذخیره وغیره شده چنانچه دو پلتن جنگی تیار نموده سوای آن مبلغ سه هزار پیاده‌ها و چهارصد سوار قوم اشرف و
دلاور و شجاع بهم رسانیده و دوازده ضرب توپ خورد و کلان نیز تیار کرانده و قلعه کمونه و قلعه کنور انیز دیگر
قلعه‌ها قلب نموده گرفت و یک قلعه در نوح جهیل و یک قلعه بزلواکده علاقه کهمر و یک قلعه در نانکپور علاقه
نوح جهیل و یک قلعه اونه علاقه کمونه همگی شش قلعه بتخت والدم بود غرضی که از فضل حق سبحانه تعالی کیفی خیر
از قسم مبلغان و تجمل سرداری وغیره نمانده و درین دو سال مبلغان معامله دوام دادم بخزانه کمپنی انگریز بهادر
داخل ساختند و دامی درمی باقی سرکار انگریزی بذمه خود نداشته و نیز یک بیسی چه عدول حکمی سرکار کمپنی نموده لیکن همه
ملازمان که همه در شجاعت و مردانگی مثل خود دیگری در جهان نمیدانستند و والدم و برادر کلان بهادر

در دلاوری و شجاعت مثل رستم و اسفندیار بودند والدم در قلعه جاجین کمونه استقامت ورزیده
و باغ از قلعه کمونه بفاصله یک صد پنجاه قدم و گرداگرد باغ خندق بعرض هشت گز و عمق آن چهار گز
کرانده بود و در آن باغ برادرم کلان بهادر باستقامت مستعد شد و در قلعه کنوری من بودم بدیگر جا

نمودن صاحبان عالیشان و جنگ نمودن از قلعه کمونه بار دوم بعد

دو سال یکایک حکم نامه صاحبان عالیشان بمضمون تو والدم رسید که حکم صادر برای مسمار
قلعه های ضلع میان دوآب صادر گردیده لهذا اطلاع داده میشود که ایشان بمجرد دیدن حکم نامه
حاضر گردیده همه قلعه های علاقه خود باختیار کرانده دهند چنانچه والدم برادر کلانم و همراه او بر برادر
تابعین خود در طلبیده استفسار صلاح انجمعی نمودند در آن زمان چنان رسم بود که اگر کسی صلاح جنگ بدهد
از همه مردمان عوام الناس ملک خاص نیز مشتهر و انگشت نما بنامردی و بزدلی بگردد لذا این باعث
تابعین و قوم الصدر عرض کردند که مایان تابع مرضی سرکار ایم آنچه حکم خواهد شد بجان بجا آورده
و هیچ صلاح دیگر نمیدانیم پس والدم متوجه طرف اینجانب شدند عرض کردم که اگر اینجانب را دخل
جنگ نمودن کامل است صاحبان عالیشان معذور فرمایند تا جا بجا آنچه حکم رسد در بجا آوری آن بهر
و توقف نفرمایند و بموجب حکم صمد حاضر شده همگی قلعه ها را مسمار کرانند و در صورتیکه خیال
از دل مبارک بدر نشود این بت باز به بیت آمدن امر محال چراکه از فضل حق سبحانه تعالی قلعه ها مع
قلعه داری و غیره موجود بهر لازمان که دل در بسته است بکسی وجه هرا این جناب انگریزان نمی دل
از که همه سپاهیان شیر غران و خروشان اند اگر دو صد سال بخشی وجه وار مدار بشود و قلعه کنوری و کهنه
نشود و دیگر قلعه ها مسمار شوند آخر نوبت باز نوبت جنگ خواهد رسید و در آن وقت خداوند کریم

آنجناب در بست ماندیانه والدم جواب داده که خیال جناب از دل خود دور نشود این صلاح درست ۵
نبودن جناب از نسبت خود در قلعه ها مسمار نمودن نهایت کمال است چنانچه صلاح جناب معروض بود
جواب حکم نامه بدین مضمون نوشته فرستاده که کسی مع فوج حکمی سرکار کمپنی بهادر از من بیاد نرسیده سوای
عهدنامه بد تحریر اکثر صاحبان عالیشان که بر آن عهدنامه حضرت عیسی و حضرت مریم علیهما السلام
گواه نوشته ام هست و برای ملاقات و غیره نه طلبیدن و قلعه ها مسمار نمودن در عهدنامه مذکور نوشته است و در حکمنامه
حکم طلبیدن و قلعه ها مسمار ساختن نوشته است درین صورت سراسر عهدشکنی است از صاحبان عالیشان امید به عهد
نیست بعد چندی یکاه فوج انگریزی قریب دو کنهود هفت هشت رساله کمپنی بهادر معه لاٹ جرنیل و کسر صاحب
بهادر افسر ایشان بمقام کول رسیده دیره ساخته لاٹ صاحب حکم نامه دیگر بمیعاد سه روز که اگر حاضر نخواهد
شد فوج انگریزی روز چهارم بکمونه خواهد رسید نوشته فرستاد والدم مختارکاران خود را معه جواب حکم نامه
ثانی بخدمت جرنیل موصوف بمقام کول فرستاده خلاصه مضمون جواب حکم نامه هم زبانی مختارکاران
والدم این است در عهدنامه برای ملاقات نه طلبیدن و قلعه ها را مسمار نساختن نوشت صاحبان عالیشان
موجود است امید عهدنامه موصوف در کول حاضر نخواهم شد و اگر صاحبان عالیشان را نگاه بر عهدنامه نشد و مسمار
نمودن قلعه ها منظور مزاج است درین صورت رعایا را چه طاقت که دم زند و در حکم نامه سابق مسمار نمودن گدهی های
این ضلع نوشته بود اولا آنصاحب و در چهار گدهی علاقه دیگر رئیسان این ضلع را مسمار فرمایند بعد آن من هم
برای مسمار نمودن قلعه های علاقه خود حاضرم و درین مقام کمال است که اولا با وجود عهدنامه قلعه های علاقه من مسمار
شوند و اگر این هم منظور نباشد تا ملک دیگر به سرحد عملداری کمپنی بموجب علاقه من عطا فرمایند که من خرچ مع
اسباب خود قلعه ها خالی نموده برای سلامتی ملک عملداری حضور رفته ایام گذاری خواهم ساخت چنانچه بدین وجه

سخنان تابعداری و عاجزی ساخته لیکن اصلا پذیرا نگشته بعد سه روز جرنیل و کسن صاحب بهادر
معه فوج قاهره از کول کوچ نموده از قلعه بکونه بفاصله دو کروه طرف درمیان شرق و جنوب رسیده
دیره ساخته و بعد آن حکم نامه سوی عادی سنگه بهادر که حاضر نخواهند شد بر قلعه مورچه پیمایند خواهند شد
فرستاده و در جواب آن خطی بمضمون نوشته فرستاد که اینجانب با وجود عهدنامه صاحبان عالیشان
منهدم کنانیدن قلعه ها هم منظور ساخته لیکن آن صاحب نگاه بر جاه و حشم و فوج قاهره نموده اینجانب
ناچیز و ذلیل فهمیده خیال عهدنامه انگریزی و عاجزی من نمی سازند و سوال الجواب نمی فرمایند و انصاف
مالک ملک و شهنشاه اند و من ضعیف ناچیز ام لاچار نگاه بر فضل حق سبحانه تعالی است بموجب بیت
قادرا قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی ٭ مرده را جانی تو بخشی زنده را بیجان کنی ٭ لیکن چون صاحبان
عالیشان میدانستند که در محاصره گجکهری هم راقم حرام نمک است بنا هیچ یکی سوال را جواب نداده بعد چهار
سه پهر پلا انها تیار نموده بسمت جنوب که آبادی جایا بود و آنرا باس کوته میگفتند در جایا فرا رسته بود
آمدند وقتیکه فوج انگریزی که حد زد گوله توپ رسید توپها سر ساخته از فضل الهی گوله اول در صف پلا انها
مذکور رسید زود نموده چهار تلنگه از ضرب گوله کشته گشتند چون دانستند که فوج انگریزی با چنین آهن
باتش که از قلعه بفاصله یکصد قدم بود همه لاوزان تا گرشته بحضرت والدم عرض ساختند که بابان
حکم فرمایند که اول لاجنگ در باس جمع هم ساخته او شان را در باس آهن توپ اهم داده والدم همه را اولاد
و نسل خود داده که در باس لیار نیست و جنگ میدان اول و زنمودن صلاح نیست امروز خاموش باید
غرضیکه از قلعه تک آدم ربیرون قدم نداده مگر توپها از قلعه سر میکشتند چونکه فضل الهی شامل حال اینجانب
شد و فوج انگریزی معه در کمال بود از این باعث بفضل الهی یک گوله هم خالی نرفته فوج انگریزی از گوله آتش تنگ

تلف میگشتند لیکن بمردانگی خود درست سربست آمده در باشن رسیده یک جاده کلان که برکناره باشن بطرف قلعه بود
مورچه ها چسپانیده مقر ساخته قیام نموده و مورچه را تیار ساخته و بتوقف گرفت شب پیش مورچه مذکور دو بازو
مردمان فرستاده در زیر دمدمه که از زد گولی بندوق حفاظت باشد باشن های شکسته بر زمین زدند که آواز آن
بر قلعه رسید قلعه الهیها دانستند که مورچه تیار ساخته اند لهذا بندوقها بر آن آواز سر میکردند و از مورچه گولی بتمام صدا
دو صد قدم بیلداران معه کمپنی ها فرستاده از قلعه بطرف مغرب قریب پنجاه قدم از قلعه مورچه تیار ساختند و
قلعه الهیها را ازین ماجرا اطلاع نگشته و در همه شب مورچه چنانکه قبل ازین بکمال تیار کرده بودند و ضرب توپ تفنگ
بلتن در آن مورچه قایم ساختند **شکست دادن قوم انگریزی را در روز دوم از مورچه** چونکه
صبح گردید و روز روشن شد همگی مردمان قلعه دیدند که قریب توپ ها پنجاه قدم مورچه بطریق قلعه کوه ایستاده
است ازین ماجرا دلاوران تنگ گشته بخدمت والدم عرض ساختند که دیروز با یار احکام جنگ نفرموده ازین با
قریب قلعه مورچه بلند معه توپ ها و بلا انتها موجود گشتند اگر همین طور خواهد بود صبح در میان قلعه فوج انگریزی
خواهد رسید حالا حکم فرمایند که مایان به مورچه رفته جنگ خواهیم ساخت یا مایان کشته خواهیم شد یا دشمنان را هلاک کرده
مورچه رسیده خواهیم گرفت چونکه احوال مایان طاقت دیدن نداشته بجا ماندند چونکه والدم دانستند که دلاوران
راست میگویند فرمودند که بوقت دوپهر روز حمله کنانیده خواهد شد خاطر جمع دارند چونکه والدم فهمیده که اگر
بدون بندوبست حکم حمله نمودن خواهم داد تا همگی دلاوران که در شجاعت و مردانگی از که و مه جوشیده اند از قلعه بیرون شده
بر مورچه حمله خواهند ساخت لهذا اینکه مردانه را اسم بر کاغذ نویسانیده و بوقت نوشتن اسم هر یکی از دلاوران مکرر
میگفتند و میگریستند که نام مایان در کاغذ نمایند آخرش نام یکصد بهادر نوشته لیکن دو صد مردانه که جنگ
معه برچهی ها شمشیر و سپر از قلعه بیرون آمده و ازین دو صد دلاوران یکی هم سند و تفنگ در خود نداشت اراده همه ها

و دوام تدبیر حمله چنین نمود که بر حمله این دو صد دلاوران شمشیرزن که میروند عقب دلاوران مذکور چهار
کمپنی پلاتن معه شدند و تنها نه چنانکه صد قدم پس روند وقتیکه دلاوران مذکور شمشیر را بیجا نموده بر آن مورچه
انگریزی تاختند خواهند گرفت بعد آن عقب کمپنی مذکور در مورچه رسیده باهم خلط ملط گشت مورچه مذکور
که پیش صاحبان جالیتان تجار کرانده گرفته بود مگر سلامت که بخیریت آمد شد بالکل کشته و زخمی شده
عقب مورچه که میدان مین مورچه واله‌ها بود بر آن از چهار ضرب توپ و قریب یازده صد بندوق ولایتی
فشانیده که اگرچه مورچه واله‌ها که بر زدند برای امداد مورچه مذکور فوج انگریزی نیز بیازده ضرب چهره گوله‌ها
توپ و گوله‌های بندوق را در فوج انگریزی بسته کرده بود و آمد و رفت مورچه بستند و مسدود شدند و بست توقف
دو پهر روز در روشن دلاوران یکایک جو بنجه‌های نیل که از قلعه بطرف شمال از مورچه انگریزان بفاصله صد قدم
بودند فراهم شدند بعد آن دو صد دلاوران مذکور یکبارگی بر مورچه حمله مانند تیر که از کمان جستند نمودند
پلاتن انگریزی با جرأت بندوق سری نمودند مگر روی هم و توپها بی کاران بطرف قلعه و بسیار از دلاوران بکار آمده بود
بودند صدا در این تیغ طرف حمله واله‌ها شدند فتح ایشان را این باعث شکست شد چونکه دلاوران پاهای
انگریزی بخاطر نیاورده قریب مورچه رسیده درها باز زدند درین عرصه فوج انگریزی که در مورچه بود تاب مقاومت
نیاورده هراس خورده رو بفرار نهادند تا بجدی که کلاه انگریزان و کرچ ایشان جابجا فرار شدند چونکه از مورچه
مذکور بیرون آمدند دلاوران قلعه توپها و بندوقها که برای همین وقت در قلعه تیار استاده بودند سر نمودند که از
آن قریب پانصد ششصد مردمان نامی از فوج انگریزی کشته و زخمی گشتند و دلاوران قلعه در مورچه رسیدند
و از عقب چهار کمپنی مذکور نیز داخل مورچه شده نشستند و مورچه خواستند که هم دو توپ را از مورچه بر آورده
در قلعه برند لیکن توپهای مذکوره که نهایت سنگین و کلان و دمدار و جابجا جنبش نکرد و در مورچه نکس را ستاده

ماندند و دشمنین همه فوج انگریزی از دیره های خود آمده بر مورچه مذکور زور دادند لیکن نزدیک
توپها و گولهای بندوق که از قلعه سر میشد فوج انگریزی تا مورچه رسیدن نتوانستند و قریب یکپاس
جنگ شدید از طرفین ماند آخرش از حکم عالی دلاوران که در مورچه بودند از انجا روانه شده بخیر و
عافیت تمام در قلعه رسیدند و از انجا یک دلاور بکار آمده و یک کس زخمی شده در قلعه پنج چهار کس
دلاوران زخمی و کشته از ضرب گوله توپ و گولهای بندوق شدند و از فوج انگریزی صدها کس زخمی و کشته
گشتند و بعد برخاسته آمدن دلاوران از مورچه فوج انگریزی در آن مورچه رسیده استحکام نمودند و زبانی
اکبر علیخان پسر طاهر علیخان صاحب بگوش خود شنیده ام که از من میگفتند روز یکه دلاوران قلعه کمونه
بر مورچه انگریزی حمله نموده ستیده گرفته بودند پلتن انگریزی توپها مورچه ها را گذاشته فرار شده
بودند بوقت سه پهر بموجب طلب بخدمت جرنیل ورکس صاحب حاضر شده جرنیل صاحب گفتگو در زبان
انگریزی میفرمودند و یک صاحب انگریز مترجم بود سوال جواب بی جرنیل صاحب بهادر میکرد چنانچه صاحب
ترجمان از من گفت که جرنیل صاحب میفرمایند که برادر شما جنگ خواهد ساخت از این سخن هراسیده عرض
نمودم که آنصاحب بچشم خود ملاحظه میفرمایند بعد آنصاحب ترجمان گفت که جرنیل صاحب میفرمایند که صبح
بوقت طلوع آفتاب در اینجا حاضر شده خواهند دید که یک کس هم از قلعه والها زنده نخواهد ماند بعد آن
رخصت شده بدیره خود آمده همه شب بیدار ماندم و درین همین اندیشه بودم که از بالا آسمان شکسته شده
بر قلعه خواهد افتاد که یک کس هم زنده نخواهد ماند آخرش بوقت صبح بر دیره جرنیل موصوف حاضر شدم مگر جرنیل
صاحب بسبب خجالت پیش خود نه طلبیده گفته فرستاده که بدیره خود بروید من بدیره خود آمدم و حال خجالت
از نوشت احوال معلوم خواهد شد روزی که قلعه والها مورچه انگریزی وقت سه پهر روز زورشکن زده بود

جنرل ورکس صاحب و دیگر صاحبان عالیشان را نهایت خجالت میشوند که بر قلعه حمله نموده اگر
مردمان را بقتل رسانند بوقت یک گهری شب گذشته در همین صلاح کونسل نمودند مردان علیجان را
که از والدم عداوت بسیار داشتند طلبیده پرسیدند که ذوالفقار نجان عرصه ایکه فوج انگریزی در روز روشن حمله کرده
گرفته و صاحبان عالیشان را هتک کمال روی داده لهذا بر قلعه چگونه حمله نموده همه را بقتل رسانیده خواهد شد
مردان علیجان عرض نمودند اگر حکم شود در بیست سر احوال قلعه والا بعرض رسانم جنرل صاحب فرمود
که دهشت نخورید بیست بگوید بعد آن مردان علیجان گفتند که ذوالفقار نجان قوم شجاعت و مردانگی مثل
رستم و اسفندیار است و نیز قریب یکهزار و پانصد مردم در قلعه هر یک از آنها مانند شیر غران است و سوای
از این قلعه از کمین طرف رخنه هم شده است لهذا بر قلعه حمله پیش نخواهد رفت مگر یک گدهی است که از قلعه کمونه
فاصله چهار کروه است آن گدهی نیز لائق جنگ نیست و مردمان در آن گدهی کم اند اگر بطور شبخون فوج انگریزی
بر گدهی مذکور حمله ساخته مردمان که در گدهی اند بقتل رسانند از آن قلعه کمونه هم بسهل الحصول فتح خواهد شد
چنانچه مردان علیجان این سخن گفته رخصت شده بدیره خود رفت بعد آن همگی صاحبان عالیشان صلاح
مردان علیجان پسند ساخته همون وقت هر کاره ها که تیز تر انگریزی فرستادند تا به حصه نیم شب هر کاره ها حال گدهی
بخوبی تحقیق نموده دیده و سپس آمده بخدمت جنرل لیکس صاحب عرض نمودند که گدهی هم لایق جنگ نیست
و خندق هم ندارد بعد آن جرنیل صاحب یک پلتن که هشت در آن سکنه تیار ساخته روانه کردند حمله

بردن فوج انگریزی بر قلعه انونه و فتح یاب شدن اهل زمان والدم بر فوج مذکور

و حال گدهی انونه چنین است که در ایام سابق گدهی انونه را مسمی میر شکاران تیار ساخته بود بعد آن در عهد
بیرون صاحب گدهی مذکور مسمار شده و خراب گشته از عرصه دو ماه والدم گدهی مذکور را مرمت کنانیده

شیخ میدهو که ملازم قدیمی و مردانه بود معه دوصد سپاهی و یک ضرب توپ آهنی که گوله بوزن
نیم آثار پخته میخورد مستعد نموده غرض داشتن مردمان دران گدهی این بود که گدهی مذکور از کمونه بفاصله
چهار کروه است و از کنوری بفاصله یکگروه دارد هر کسی آدم از قلعه کنوری بقلعه کمونه و از قلعه کمونه بقلعه کنوری میرفت
در گدهی الونه شده میرفت لهذا برای آمد و رفت مردمان خود مرمت گدهی مذکوره نموده شیخ میدهو را
معه دوصد سپاهیان در انجا متعین ساخت مگر گدهی مذکور لایق جنگ انگریزی نبود خندق بالکل
انباشته و جا بجا گرد دیوار راه آمد شد مردمان بود مگر پیش دروازه یک پلّه تختهای گرانده و بر روی
بهاتک چوبی نهاده و گرد گدهی مذکور خندق عمیق درست کرده بود وقتی که پلتن انگریزی قریب دو کروه از
گدهی الونه رسید هرکاره ها ملازم والدم فوج انگریزی را دیده پیش قدمی نموده در گدهی الونه آمده شیخ میدهو را
اطلاع داده که فوج انگریزی بکشتن شما می آید از استماع این معنی همگی مردمان گدهی مسطور کمر بسته تیار شده
ایستاده شدند چونکه پلتن انگریزی از گدهی مذکور بفاصله چهار صد قدم رسید مردمان قلعه آواز دادند که ایشان
کیستند که یک تلنگه باواز بلند گفت که فوج انگریزی است که از پی قتل شما آمده خبردار باشید بشنیدن این
گدهی مذکور همین مردمان آنجا کمال گردیده گوله اندازان سر توپ آتش داده سر نموده فرار گشته
دیوار گدهی که راه جا بجا بود بیرون شدند و نیز دیگر سپاهیان فراری گشتند درین عرصه فوج انگریزی
دروازه گدهی رسیده مهری توپ را بر پهاتک نهاده آتش داد که پهاتک مذکور از ضرب گوله توپ شکسته
افتاد و راه گشت پس ازان صاحبان عالیشان بر توپ مذکور در آتی انداخته اندرون گدهی درآیند
خواستند که بر دروازه قلعه مهری توپ نهاده آتش داده دروازه را شکسته اندرون گدهی در آیند
شیخ میدهو چون دید که اکثری مردمان نامردی اختیار نموده از قلعه بیرون شده اند صلاح دانست که جمله فوج انگریزی

اندرون گدهی آمده همه را خواهند کشت و نگاه بر ننگ و ناموس هیچ ننموده وارد برجای گیرد
شده مردن خود گوارا ساخته قریب بیست مردان جنگی از فصیل گدهی بزیر آمده بر دروازه
دست بزنجیر برای کشادن کواطر زده باواز بلند گفت که ای لالا دران قلعه دروازه را بکشاید آمده
فوج انگریزی را کشید چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود از برج آنجا ...
افسران فوج انگریزی عاید گردید و دردل شان نشسته که توپ‌ها این گرفته بگدهی
توپ که بر دروازه گدهی رسانیده بود و پس کرده از جهه بیرون کنند و بیرون ...
رالی نمودند چون شیخ سیدو دانست که فوج انگریزی هراس خورده پشت داده
بیرون رفتند بعد آن شیخ سیدو معه مردمان همراهی خود بالای ... آمده بندوق ...
و هراسی که دردل مردمان گدهی رسیده بود بالکل برفت و دلاور گشتند و چهار ...
خود رفته جهره‌ها و گولها ... دند تا شش گهری بفاصله ده قدم از طرفین گولها ...
می بارید و از پلتن انگریزی بعضی تلف گشت و باقیمانده‌ها بدحواس شده فراری شدند ...
جقماقی و چهل و پنج تلنگه‌ها افتاده ماندند و فوج مذکور تباه شده باقیمانده‌ها بدیره خود ...
فوج انگریزی هراسان کمال گردیده تا نجدی که بوقت چهار گهری شب باقیمانده مستعد ...
سوار شده از قلعه بیرون رفته بفاصله دو کروه رسیده ایستاده ماندند و انتظار کسی صاحب انگ...
که اگر کسی صاحب انگریز را ببیند کشته نموده سر برید و بقلعه بیاورد در ضمن یک عید سوار انگریز...
آمدند ... مذکور چون دیدند سواران انگریزی اسپ‌ها داده ... سواران انگریزی ...
مذکور تا ... داده تحاشه سپاه ... فرار گرفت ...

نزدیک رسیده حربهٔ برچهی بر یک سوار زده که فی الفور رسیده بر زمین افتاد از دستگر روی
اسپ پیاده خود نزدیک اسپ خالی ساخته اسپ پیاده خود را بطرف قلعه دوانیده اسپ سواری مذکور گرفته سوی
اسپ پیاده گرفته تعاقب وی دیده آخر نزد اسپ اول گور عقب شده در قلعه رسیده که دیگر مردمان قلعه سپاهی اسپ مذکور را
گرفته بخدمت پادر کلان بهادر رسانید و فوج انگریزی گوله توپهای کلان و گولههای بم هزارها
شب و روز زدن اختیار نموده که برج های فصیل از ضرب گوله افتاده مگر زیر برج های فصیل مذکور
که در زبان هندی پاهی میگویند قایم ماند سوای زینی همه قلعه برباد شده و دیوار زینی مذکور
بلندی یکنیم درعه داشت پیش زینی خندق عمیق بود و گولههای بم خرد و کلان یعنی خردترین
بوزن بست آثار پخته و کلان بوزن یکنیم من پلک سوای خمپاره بود و گوله بم اول بالای قلعه رسیده
از بریری افتاده بر کسی که می افتاد کشته میشد بلکه گوشت او خاک میگشت و بعد افتادن بر زمین شکسته
پاره پاره میشد که صدها گوله شده بهر طرف میگردید و هر کسی را که اجل میرسید فاش گوله بم فرزدی نمود
دلاوران قلعه با وجود این همه تهنیت بلای جانستان از آسمان بر سر باریدن آن اثر یک سر مو بدل خود راه نداده چرا که
او سبحانه تعالی که مالک دلهاست اگر خواهد بزدل را مردانگی شیر عطا فرماید و شیر را بزدلی بخشد پس
با وجود عطای شیردلی طرفه ماجرای دیگر برای استقلال بظهور آورده آن این است که یکغباره
از جمله غباره های که آمده می افتادند آیده ثابت افتاده شکسته نگردید پس مردمان قلعه آن غباره را
آورده هرگاه شکستند درمیان باروتش یک مورچه کلان زنده بهر طرف دیده دیدند بر حفاظت
حافظ حقیقی یقین کمال آورده همه ها گفتند که چون حیات مورچه سرخی با بود از میان غباره زنده برآمد پس
اگر زندگی نام مردمان این طرف اوست از این غباره ها هیچ خطر نیست بلکه حق سبحانه تعالی برای جمعیت ما

بیکسان انچنین طرفه ماجرا که از اندرون غبار مورچه زنده معاینه کنانیده همه شکر حق سبحانه تعالی
بجا آوردند و احوال مورچه‌های انگریزی آنست که یک مورچه از باغ بطرف مشرق بموضع بان
بفاصله چهارصد یا پانصد قدم بود و از آنجا توپها سر میشدند و در اندرون باغ برادرم کلان بهادر معه
دو پلتن تلنگیان چقماقی و دیگری توره‌دار قیام داشت دران هر دو پلتن سپاهیان بندوقچی
هشت صد نهصد و سوای این قریب سه صد شتران فیقان همراه برادرم کلان بهادر بودند و
یک مورچه برکناره پشن چاه بطرف جنوب قلعه و مورچه دویمی بطرف مغربی قلعه بود و دو دیره فوج
کمپنی‌ها از قلعه در میان مشرق و جنوب دیره فوج سواران جمعیت که سپاه سرکار کمپنی هم بود
در میان مغرب و شمال بودند و جنگ اغلب هفت هشت روز شده باز رسیدن انجانب بقلعه

گنوری بقلعه گمونه بروز دوشنبه یازدهم انجا بقلعه گنوری رسیدن و رفتن فوج

انگریزی بقلعه گنوری انجانب یکروز پیشتر دو سوار از قلعه گنوری سوار شده توپ چهار
پیکهری وزیر آباد قریب دیره سواران فوج انگریزی رسیده سواران بطور گارد که قریب پنجاه شصت
سوار که بر سر راه ایستاده بودند انجانب را دیده بدون جنگ راه گریز گرفتند و از فضل الهی انجانب
معه سواران همراهی خود در قلعه داخل شدیم مگر وقت داخل شدن چند گوله توپها از مورچه‌ها بر انجانب زدند
چونکه فضل الهی شامل حال بود همه‌ها محفوظ ماندند لیکن بعد داخل گردیدن هزارها گوله بم از مورچه
انگریزی بر قلعه میزدند و انجانب هم توپها و گولی بندوقها صدها از دست خود در همه روز میزدم
و از مردمان سپاهیان خود دلجمعی نموده گفتم که از گوله‌های بم و از گوله‌های توپ هرگز اندیشه نکنند از
فضل الهی ایشان و اسباب ایشان در حفظ و امان حق سبحانه تعالی خواهند ماند و سپاه را بخوشی تمام میدان

بند غرضی که سه روز در قلعه کمونه ماندم و گاهی بر جانب باغ آمده بهر دو جا درین سه روز گرمی
جنگ میکردم بعد آن وقت یک پاس شب گذشته از والدم رخصت شده سوار گشته بقلعه گنوری
بخیر و عافیت تمام معه سواران و سپاهیان رسیدم و صبح آن دو پلتن و یکهزار سوار جرنیل وکسن صاحب بجانب
بر قلعه گنوری فرستاد که جنگ نموده قلعه گنوری را فتح سازند چنانچه فوج مذکور از انجا راهی
شده بوقت شش گهری روز باقی مانده قریب قلعه گنوری رسیدند و حکم دادیم که توپ از قلعه
سر نکنید که ایشان پندارند که در قلعه توپ کلان نیست لهذا برزد گوله دیره خواهند ساخت بعد آن
دیده خواهند شد غرض که برزد گوله فوج انگریزی دیره ها استاده کردند یک گهری برای چاره و گاه
و هیمه مردمان معه شتران و یابوها از دیره ها برآمده بمواضعات قریب رفتند و اینجانب این احوال
بچشم خود معاینه نمودم چونکه دو گهری روز باقی مانده بود پنج ضرب توپ کلان بر دیره ها سر کردم بهر
توپها نمودم که ضرب گوله ها بر دیره ها میکردند ازین باعث همه فوج سوار و پیاده دیره ها را گذاشته
رو بفرار نهادند درین عرصه آفتاب غروب گشته شب تاریک گشت بعد آن فوج انگریزی بدیره آمده همه
اسباب و خیمه ها بار کرده بردند و بفاصله یک و نیم کروه رفته دیره ساختند و بعد آن هر روزه سواران
قریب قلعه می آمدند و من معه سواران و پیاده ها از قلعه برآمده مقابله میکردم و جنگ توپ و بندوق فیما بین
میشد و موضع کریه از قلعه بفاصله پانصد قدم و نیز گدهی کوچک بود در آن گدهی قریب دو صد
سپاهیان تلنگه ها بطریق مورچه مقرر نموده قیام ورزیده بعد عرصه پانزده روز چوبداران وقائع نو
گویان سرکار انور که بذات بوده بخدمت صاحبان افسران فوج جرنیل که بر قلعه گنوری آمده دیره نموده بود بطور مخبر
آمده عرض نمود که اگر صاحبان عالیشان بمصلحت صلاح یابان کار فرمایند تا در یک روز قلعه گنوری خالی خواهد شد

بندوبست انگریزی می‌شود صاحب افسر کلان سخنان مخبران مذکور را اصغا فرمود بعد آن این زنان
مذکورین عرض کردند که اشرف خان که مالک قلعه است بعمر چهارده ساله خواهد بود و شجاعت ندارد
و بسبب صغر سن و ترس خود خواهد آمد جلد اینجانب مناسب است که از قلعه بطرف میان مغرب و شمال
بفاصله دو کروه که جنگل درختان خیلی پاک و چهار طرفش دیده نهایت است وقت شب در آنجا تا ششصد
سوار از فوج انگریزی رفته پنهان باشند و بوقت صبح دو چهار سوار ملازم سرکار قریب قلعه آمده ایستاده شوند
چونکه نگاه قلعه داران بر آن دو چهار سوار خواهد افتاد یقین کلی است که خود اشرف خان بسبب نادانی همراه
از ده پنجاه سواران قلعه سوار گشته برای کشتن و گرفتن آن دو چهار سوار بیرون خواهد آمد آن زمان آن دو چهار
سواران انگریزی مناسب است که فرار شده بطرف فوج سواران که در آنجا پنهان شده بودند بروند بصورت
ضرور اشرف خان عقب آنها شتافته بفوج سواران خواهد رسید پس فوج انگریزی اشرف خان را گرفتار
یا کشته خواهند ساخت بعد مردمان قلعه با این خبر رسیده قلعه را گذاشته فراری خواهند شد صاحب افسر کلان
این صلاح را پسندیده ساخته بوقت شب پانصد سواران تیار ساخته از دیره ها روانه کرده بجائی که مخبران گفته بودند
رفته ایستاده شدند صبحی پیش از طلوع آفتاب شش صاحب انگریز بسپاه سوار شده قریب صد قدم از قلعه
بطرف شمال ایستادند مردمان قلعه صاحبان معروف را دیده باینجانب اطلاع داد و نیز گفتند که اینان را
حکم شود دو دسته سوار از قلعه بیرون رفته صاحبان موصوف را گرفتار نموده یا سر بریده خواهیم آورد
اینجانب فی الفور حکم زین بندی بیست و پنج اسپان نموده داد و مکرر بهمراهیان خود گفتم که بدون
جمعیت این پنج صاحبان تنها قریب قلعه آمده اند در این چه حکمت خواهد بود غرضی که خالی از غرض نخواهد بود
اینجانب فریب آنها بدل خود مقرر نموده معه بیست و پنج سوار بیرون از قلعه رفتم صاحبان معروف بمجرد دیدن

مایان آهسته آهسته بطرف درمیان مغرب و شمال روانه گشتند اینجانب باز از همراهیان خود
گفت که این عجب ماجراست دیره های فوج انگریزی از قلعه بفاصله دو نیم کروه بطرف میان
مشرق و جنوب و صاحبان صرف پنج سوار اند و بطرف دیره خود نامیروند و برعکس بطرف درمیان
مغرب و شمال بدین مجمعی میروند از این صاف فریب معلوم میشود در این صورت همین صلاح مناسب
شما آهسته آهسته عقب من بیائید و من تنها سوار عقب صاحبان عالیشان خود را هم رفته اگر فوج
انگریزی پنهان خواهد بود تا صاحبان در آنجا خواهند رفت من این احوال دریافته واپس خواهم آمد
و اگر این طرف فوج نیست موت ایشان را اینجا آورده است بعد از دست من بفیصله رهائی نخواهند
یافت چرا که از دیره های فوج انگریزی بطرفیکه این صاحبان میروند فاصله پنج شش
کروه البته خواهد بود پس بهیچ طور از دست ما اینها رهائی خواهند یافت این سخن گفته نیزه در دست
گرفته اسپ را پویه پویه نموده عقب صاحبان بکور رفتم صاحبان مع جنود همراه اسپ را پویه پویه شتا
فتند غرضیکه در نشیب که ظاهر و گاندل بود در آنجا از نظر من جا نشین شدند چونکه من فرا آنجا رسیدم
دیدم که فوج سواران انگریزی در نشیب ایستاده است و از من فاصله بیست و پنج قدم مانده بود سواران
همراهی من از آنجا بفاصله شش صد قدم عقب بودند من حیرت زده ایستاده ماندم و از دست اشاره
بطرف عقب کردم که از اشاره من سواران همراهی ام بجای خود ایستاده شدند من در دل خود اندیشه
میکردم که اگر باز پس گردم فوج انگریزی عقب شده نوبت کشت و خون بیجا سواران همراهی من
خواهد رسانید و تا قلعه که عرصه دو نیم کروه است رسیدن مشکل سوای این حرف بدنامی و نامردی بمیان
و تیس الدم خواهد رسید و اینجا هم ایستاده ماندن محال چنانچه نیت نمودن دل من که فوج انداختم

و فوج انگریزی که پیش من بود از انجا بدست راست آهسته آهسته روان میشدم که بفاصله صد قدم
از فوج انگریزی رسیده ایستاده شدم و سواران همراهی من شامل شدند چونکه فوج سواران انگریز بیست
که قریب پیش رفت از انجا بیرون آمده بر جای بلند صف داده ایستاده شده توپها سر نمودند چونکه آواز توپ بقلعه
رسید قریب پانصد دلاوران پیاده از قلعه برآمده دویده می آمدند چونکه قریب رسیدند فوج سواران انگریزی
هراس خورده رو بفرار نهادند حق سبحانه تعالی من عاجز را از شر ایشان محفوظ داشته با امن و امان
بقلعه رسیدم غرض که بهمین جا انواع الانواع هر روزه از من و فوج انگریزی جنگ میکردید و در قلعه کوته
صاحبان عالیشان گوله های توپ و بم شب و روز متصل باران می بارید و مورچه ها بطرف قلعه نزدیک میکردند
چونکه مورچه انگریزی از قلعه بفاصله چهل و پنجاه قدم بطرف جنوب رسید صاحبان عالیشان از بیلداران
سرنگ ها بطرف قلعه کنده کنده بیشتر رفتند و در قلعه قریب صد بیلداران ملازم پیش قرار داده مردانه کار خود
یکتا بودند و مسمی اوده یا جمعدار آنجا که بعمر هشتاد سال بود و کار آزموده و اکثر جنگها دیده بود تا زمانه
وارسطو فطرت بود جمعدار مذکور پیش بندی نموده از خندق قلعه سرنگ بطرف مورچه کندیدن گرفت و چشمه
کردن در سرنگ انگریزی بیلداران قلعه وا از دهانه سرنگ طرف ثانی دریافته
سرنگ خود بطرف سرنگ طرف ثانی رسانیده رخنه کرده و بر وقت رخنه نمودن از والدم اطلاع ساخت
قریب هفت هشت نفر مردانه حربه گرفته اندرون سرنگ انگریزی بردند و بیلداران طرف ثانی بصاحب
مورچه اطلاع رسانیده نمود بعجز و شنیدن صاحب مورچه صد دیگر سپاهیان جنگی اندرون سرنگ آمدند
آخر نزد از هر دو جانب اندرون مین جنگ قرابین و تمچه وغیره کردید چونکه امداد حق سبحانه تعالی بحال ما
بیچارگان بود طرف ثانی والله بزیر زمین شکست خورده پشت داده از سرنگ بیرون رفتند

و سرنگ انگریزی بدین وجه تیار نموده بود که راست و چپ کهتی ها چوب ایستاده ساخته بالای آن تخته های سرکار بطور سقف انداخته بودند چنانچه دلاوران و بیلداران مردانه ها همگین چوب با و تخته ها برآورده بقلعه آوردند حتی که تا دروازه مورچه تخته ها و چوبها برآورده بردند که یک چوب باهم در سرنگ مذکور نمانده چونکه صاحبان عالیشان مالک ملک و صاحب فوج و خزانه و در شجاعت و مردانگی مثل آنها دیگری هیچ در ممالک هیچگی ملک هندوستان شده بودند و رئیسان هندوستان که مقدور یکلک آدم فوج می داشتند از دو پلاتن انگریزی مقابله جنگ نداشتند و یارا مقدور چهار هزار آدم و در جنگ که حق سبحانه تعالی فوج انگریزی پلتن ها سیکرد و صدها مردمان فوج انگریزی تلف میشدند فی الفور دیگر فوج همانجا قایم می شد و سر مو در جنگ تجاوز و حرکت در تغافل و سستی نمی شد بلکه صاحبان عالیشان بهادر بیشتر قدم و زور در لحظه بلحظه میفتادند چنانچه باوجود شکست سرنگ اول شان هیچ سرنگ دیگر همانوقت تیار ساختن شروع نمودند بیلداران قلعه احوال سرنگ های مذکور دریافته یک سرنگ از طرف خود تیار ساخته باروت نهاده آتش دادند که از صدمه آن نیز هیچ سرنگ پست گردیدند و مردمانیکه در سرنگ آنها بودند بزیر زمین ماندند بعد آن دیگر سرنگ های طرف شمالی بطرف قلعه روان گشته پرانیدن مورچه انگریزی از سرنگ و نیز یک سرنگ از طرف قلعه روان ساخته زیر مورچه انگریزی سانیده بوقت یک نیم پاس شب گذشته قریب هزار دلاوران قلعه بند و قیها در دست گرفته بموجب حکم والا بطرف مورچه تیار ایستاده شده بودند که دران سرنگ باروت نهاده آتش داده که بالکل مورچه انداز بزیر زمین کشیده رفت و همانوقت بالای مورچه دلاوران قلعه کوربند و قتل عام نمودند که قریب پانصد یا ششصد مردمان فوج انگریزی تلف شده باشند لیکن صاحبان عالیشان که شجاع زمانه و صاحب فوج بودند

اسپان را پس نخورد و کرد اگر دشمن کند بیده مورچه درست تا بوقت صبح تیار کرده گرفتند و
مردمان دیگر دران مورچه داخل نموده استقامت ساختند و صاحبان عالیشان که شهنشاه زمانه اند
و جمیع تلنگ میکردند دیگر افواج از جاده‌های هر ضلع میرسیدند پایان کسی به نسبت صاحبان عالیشان
و مثل آفتاب و ذره بودیم و چهار هزار مردم سوار و پیاده در سر دو قلعه بموجب تقسیل در قلعه مذکور نیز از
و در قلعه گنوری یکهزار و از نهاهر قدر که در جنگ تلف میشدند کم میگشتند و یک آدم را هم امداد از کسی
نمیشد نگاه بر حق سبحانه تعالی ساخته تا بجان کوشش میکردیم و مردانه با قلعه روز و شب جان بکف
نهاده کار نمایان ساختیم که بالکل همه حال امروزه کار سرباز نمیکنند اگر بنویسیم عمر باید مگر مختصر از صدی نو نیکی نوشته
میشود چنانچه یکروز بوقت چهار گهری روز باقی مانده برادرم کلان بهادر از قلعه در باغ آمدند و از دور
که همیشه هر روزه دوربین در دست گرفته نگاه بر چهار طرف میساخت بر دو سنگر مذکور آنچه که حال
انگریز و بین دیده بود بحدیست برادرم کلان بهادر عرض نمود که آنجا این دوربین بدست گرفته نگاه
برین درخت پیپل که بطرف شمال این قلعه بفاصله دو صد قدم در میدان ایستاده است فرمایند برادرم کلان
بهادر بموجب گفته او دوربین را در دست گرفته نگاه بر درخت مذکور ساخته و بخوبی غور نموده دیدند که بر آن
درخت یک صاحب انگریز دوربین در دست گرفته تماشای قلعه و باغ میسازد و فی الفور برادرم کلان
بهادر پنج اسپان خاصه سواری خود زین کنانیده همچنان حضور سنگر و از دو سنگر و نیز از اسپ علی
رسید امیر او علی و کرم خان این پنج مردانه‌ها را بر اسپان سوار کرانده فرستاد که انگریزی که بر درخت است از جنگ
او را گرفتار کرده یا کشته نموده بیایند وقتی که این پنج سواران مذکور از دروازه باغ بیرون آمدند صاحب مذکور
دیده از درخت بزیر آمده راه گریز بطرف سواران گارد خود اختیار نموده و آواز میداد که ای ... ارزان گارد

امداد من کنید و سواران اسپ ها را دوانیده او را امیر امداد علی نیزه بدست گرفته بر صاحب انگریز
کرده دید میر فتح رسید صاحب مذکور سونٹہ یا چوب در دست داشت بدست میر امداد علی خان زد و بزد
که از ضرب او دست از کار بماند و عقب آن مسمی کرم خان رسیده برچهی که در دست داشت بر سینه صاحب انگریز
مذکور چنان نمود بزد که سنان برچهی از پشت او بدر آمد باز برچهی را کشیده و از عقب او دیگر سواران
میر دراب علی و صلوت سنگه و ایزد سنگه همه ها رسیده حربه برچهی و نیزه هر پنج سواران زدند که صاحب
انگریز مذکور کشته شده بر زمین افتاد و مگر صاحب مذکور بر وقت خوردن زخم ها تا فاصله پنجاه قدم زخم خورده
خورده رفته افتاد و سواران گارد انگریزی که قریب پنجاه و شصت سوار بودند اصلا از جا خود نجنبیدند حتی که انگریز
مذکور از سواران گارد خود بفاصله چهل قدم رسیده کشته گشت بعد آن پنج سوار مردانه صاحب
مذکور را کشته از انجا باز گشته بخیر و عافیت تمام بباغ رسیدند و مورد تحسین و آفرین گشتند و صاحبان
عالیشان مورچه باین طریق در روز روشن بطرف قلعه کنده کنندیده روان ملیسا ساختند و لور از انجا هم پیش کرده
پیش نموده در عقب آن کنده ملیسا ساختند و باز بور مذکور را قدری پیش روان کرده کنده می ماندند
دلاوران قلعه بموجب تجویز حکم والدم دستانه حقه های پر بارود آتش داده بران انداختند زنها محلوچ مذکور
زده زده ملیسو ساختند صاحبان عالیشان بعد آن بعوض زنها محلوچ را جرم خام کشیدند که از صدمه آتش محفوظ
باشد بعد آن دلاوران مردانه بموجب تجویز والدم صدها گولی بندوق بر آن بور می نشستند جرم خام زدند
که صنعت صدمه گولیها جرم خام دریده محلوچ از یک جا نمایان شد بعد آن حقه ها بر روز داشته
زده بر جا نمایان میزدند که بور می سوخت صاحبان عالیشان چند بار دیگر حربه تیار کرده نموده
خود فرستادند و قتیکه قلعه الا تا از حقه ها بارود و آتش در بور می زدند تا زمان غرض چند روز بار دیگر داده [illegible]

سوزان انداخته سرد می نمودند دلاوران قلعه بروقت از دولچها آب بر آتش سوزان انداختن دستیاب
مردمان انگریزی از ضرب گولی بندوق شکسته و خسته می نمودند بعده صاحبان عالیشان برای محافظت دستها
دولچهای مربوره چوب بانس بسته آب بران میساختند غرض که بدین حیله بسیار طرفین میشد لیکن صاحبان عالیشان
از کندیدن و پیش بردن نقبها و ساختن مورچه بطرف قلعه باز نمی آمدند یکروز بوقت صبح والدم تماشا آتش فشانی توپهای انگریزی
سیر می نمودند و دست راست خود بر دوش رحمان خان که مرد شجاعت بی نظیر بود و دست چپ بر دوش برادرم کلان نهاده
نظاره توپها میکردند و سر مبارک والدم توام سر رحمان خان مذکور بود درین عرصه گوله اندازان صاحبان عالیشان
گوله توپ از مورچه که بر جاه بانس بود سر کردند که گوله مذکور سر رحمان خان را بکلی تمام پاش ساخته و از میان گردید چنانچه
چند استخوانهای سر رحمان خان مرحوم بر روی مبارک والدم رسیده مجروح ساخت بعد از آن هجوم روز
حمله انگریزی بر قلعه شده که والدم باوجود مجروحی همه دلاوران قلعه پیش شده داد مردانگی داده تن تنها از فوج
انگریزی زخمه مسدود کرد و تا عرصه دو پهر بحمله جرئت بی نسبت بود دیگر آنکه مکان بارودخانه تحت زیر آن سقف مضبوط
و بالای آن سقف دیگر یعنی دو چهته در گدیلی تیار کرانده و قریب پانصد من بارود نهاده بود و قریب بارودخانه
بوقت دو پهر روز والدم در یک مکان و بکرام سیر می نمودند و هزارها گوله آهنی بم یعنی خباره صاحبان عالیشان
از مورچه خود بر قلعه بگونه هیچ تکرک ها می بارانیدند که از قضاء الهی یک گوله بم بر بارودخانه مذکور افتاد و گوله
سقف را شکسته پاره پاره گشت و آتش بر سقف زیرین زیرش بارودخانه نرسید و شعله برخود از آن
والدم در دل خود فهمید که از پریدن بارود تمامی مردمان قلعه تلف خواهند گشت لهذا بر بارودخانه هجوم
مناسب و اگر زندگی ما یان چند روز باقی است از جناب الهی امید قوی است که آتش سوزان از دست ما یان
سرد نماید و آنچه که شدنی است بظهور خواهد آمد لیس از شجاعت و دلاوری همه مردمان سلطانی را از آب

گرفته فی الفور بچستی و چالاکی بر بارود خانه رسیده برانش آب ریزی نموده آتش را کور کرد و جمعیت
واین نهایت دلاوری بود که نموده که کسی آدم جاندار را چنین دلاوری نمودن قیاس نمی آید چه باد و خواتش
سوزان که بارود خانه آید و جای انصاف است که جاندار از پا خود در چنین بلا افتد و روز که موجه بنا
از سرنگ قلعه تباه گردید دیگر سرنگ ها انگریز که در زیر قلعه روان شده بود از صدمه سرنگ قلعه تباه گردید
بعد آن صاحبان عالیشان سرنگ دیگر روان ساختند از خندق برج قلعه بفاصله پانزده قدم مانده بود که مسمی
اودیه جمعدار بیلداران بخدمت والدم عرض نمود که سرنگ دیگر انگریزان از خندق رسیده پایان سرنگ کور
رخنه ساخته برباد کرده خواهیم داد والدم از آن گفت که ایشان چنانکه سرنگ های بی زحمت بنیاد
کرده است حالا سرنگ طرف ثانی قریب رسیده میگویند چنان نشود که بسبب تندی جنگ تباه شوند و زمان
در خاک قلعه حرکت خواهد افتاد و پسران او دیه مذکور که مردانه کمال بودند از دلاوری خود عرض نمودند که با یا
از مردن اندیشه یک ذره هم نیست اگر رشته آتش داده باشند باهم اندیشه نمی سازیم و نشانه آتش
زده مذکور را بدست گرفته یک طرف نموده کیسه های بارود نفس یکبارگی آورده پیش حضور خواهیم
والدم هر چند که انکار امتنع ساخته لیکن از شجاعت خود خیال نموده از خندق برج سرنگ در یکبار
روان نموده قریب سرنگ طرف ثانی رسانیده چونکه بر دل بیلداران طرف ثانی هراس کمال بود و از نام مردم
همچو بیلداران بعد سرنگ قلعه را دریافته بدحواس گشته بصاحب موصوف عرض نمودند که بیلداران قلعه
سرنگ خود را قریب سرنگ سرکاری رسانیده میخواهند که سرنگ را بطور سرنگ های سابق تخریب زده برباد
نمایند صاحب موصوف ازین ماجرای اندیشه کمال ساخته گفت که حالا چه باید کرد بیلداران انگریزی
عرض نمودند که حالا سرنگ انگریزی بقلعه رسیده راهی نمی آید اگر حکم شود بیلداران قلعه را کشته هم

۵۴

صاحب مورچه حکم داد آنچه بهتر دانید بعمل آرید بیلداران انگریزی آلات ماین کیه بای [illegible] در [illegible]
نهاده ذات واده آتش زدند قریب ده از ده مرد از انگریز بسیران او دیگران که دران [illegible]
بودند کشته گشتند از انها یک هم زنده نمانده از جایی که سرنگ انگریزی ماین برانیده بود از خندق
برج قلعه فاصله ده دوازده قدم خواهد بود دیگر حوض عمیق مثل چاه گردیده بعد ازان در جنگ گولها
توپ شب روز زدن اختیار نمود و تا سه روز همه گولها در زمین اندر قلعه والا یا هم میگفتند
که انگریزان با وجود دادن هزارها گوله چرا زیر زمین منتشر خواهند ساخت چنانچه بروز چهارم کل
زمین از ضرب گوله ها پریده چنان سخت قلتاد که تا زمین خندق از مورچه انگریزی نظر افتاده
باشد بعد ازان طرف دیگر خندق که بر دیوار ریتی بود از زیر تا بالا گوله های توپ [illegible]
که خندق مذکور از زمین تا بالای دیوار ریتی شکسته شده زیر خود افتاد و بسبب دیگر گوله ها دیوار ریتی [illegible]
درست کردن صورت نمی بست اگر اندرون خندق بیلداران قلعه رفته بجایی که خندق معه دیوار ریتی
برباد شده بود و بلند هر دو طرف جایی مذکور که بفاصله شست قدم دیوار در خندق که بلند دیوار مذکور از
عمق خندق تا دیوار ریتی بست کرده داده و در میان دو دیوار که بسبب بار شدن دو کناره خندق
توده خاک شده بود بران هیزم ها و چپرها انداخته لبالب ساخت و این تدبیر برای این نموده بود که اگر ظفر خواه
بسبب دیواری بست و جا فوج انگریزی آید و برقت حمله آتش بران چپر و هیزم ها انداخته شود که آتش بالا
گردد و حمله پیش رفت [illegible] که خندق بالطول [illegible] و در جمعه دیوار ریتی برباد شده آراسته گردیده بود و دران
زمان خندق مذکور بفاصله ده قدم مورچه انگریزی مضبوط تیار کرده گرفت فوج انگریزی ان مورچه مذکور که بفاصله
ده قدم از خندق ساخته بود محفوظ شده تمام روز در جنگ اندرون قلعه بیاید کسی را از مردمان اطلاع خبر نشود

اگر آن زمان که در قلعه رسید چون حالت قلعه باین نوبت رسید اودیه جمعدار در خلوت آمده عرض نمود ۵۵
که کار قلعه تمام گردید تا بحدی که خندق قلعه در قابوی طرف ثانی شد اگر خندق در قابوی ایشان می بود
تا در سیبی چه وغیره نموده قلعه در دست میکردیم حالا همین مناسب است که این قلعه را خالی نموده بقلعه گوری
رسیده جنگ باید ساخت چرا که این قلعه لایق جنگ نمانده در خالی ساختن دو گهری هم نمودن از عقل
بعید در جواب آن والدم گفت که احتمال از من نمیشود که قلعه را گذاشته بیرون شوم اودیه مذکور گفت پسر
مثال سبک مقتول خواهید شد آخرش والدم اقبال خالی نمودن قلعه نکرده و مردن خود اختیار ساخت
باز اودیه مذکور عرض ساخت که اگر همین منظور است مورچه که قریب خندق بقلعه متصل است دست
دلاوران قلعه حمله نموده مورچه مذکور قایم شوند و مایان معه یکصد بیلدار مردانه همراه حمله مورچه
رسیده در عرصه دو پاس مورچه چنان مضبوط کرده خواهیم داد که حمله انگریزی آن کسی چه بشکند و موج
قایم ساخته بعد آن خندق که عقب مورچه مذکور خواهد افتاد از سرنو در دست معه دیوار زمینی بطوری که پیشتر بود
تیار کرده خواهیم داد چنانچه برادرم کلان بهادر حمله نموده زدن مورچه انگریزی بعد آن درانجا مورچه خود
قایم ساختن اقبال ساخته والدم فرمود که یقین کلی است که ایشان حمله نموده فوج انگریزی را از مورچه بدر کرده
خواهند داد مگر بعد آن در آن مورچه قایم ماندن بنظر نمی آید برادرم کلان بهادر عرض نمود که اگر از فضل حق
سبحانه تعالی فوج انگریزی را فرار کرده مورچه بدست خواهیم آورد بعد آن تا که جان در بدن خواهد ماند از پا بها خود
مورچه را گذاشته بقلعه نخواهیم آمد مگر بعد مردن هر کسی که خواهد پای من گرفته کشان کشان از مورچه بدر کند
در آن زمان چاره نیست والدم فرمود که همت مردان مدد خدا انشاء الله تعالی ایشان مورچه را زده قایم خواهند ماند
لیکن امروز وقت دو گهری روز باقی مانده ایشان معه همراهیان و متعلقان خود از باغ در ینجا آمده حمله سازند که در روز فردا

جنگ نموده مورچه گرفته شود که در هر حصه دو گهری شب رسید و در تاریکی شب بلیداران چه بد نجوم
بوجه احسن تیار خواهند کرد و او دیه جمعدار که دانا بود عرض نمود که اگر انگریزان قبل از زدن حمله
قلعه خواهند ساخت فتح انگریزان خواهد شد اگر دلاوران قلعه پیش از حمله انگریزی مورچه خواهند زد تا فتح قلعه گیرند
خواهد بود آخرش بوقت دو گهری روز باقیمانده اصلاح حمله بر مورچه مقرر گشته **حمله نمودن فوج**
انگریزی بر مکان باغ و قلعه کلونه همان روز وقت دو پهر روز در فوج انگریزی تیاری گشته دلاوران
برای حمله بطرف باغ روان شدند و الدم برای تماشای جنگ از قلعه بطرف باغ میدیدند و بلدرم کلان بهادران در جو
دانست که فوج انگریزی برای حمله بطرف باغ می آید حکم تیاری داده و دلاوران انگریزی در راهای خم و گرد گشته
از باغ بطرف مشرق شده بطرف شمال آمدند درین آمدن از گوله های توپ قلعه مردمان فوج کشته میشدند در باغ
بطرف شمال قریب صد مردمان چهاتی زیر فصیل سینه سپر کرده فصیل برج که بطرف مشرق بود در آن برج
بسمی میورام مردانه معه نفر سپاهی استقامت پیشه نشستند و بلدرم کلان بهادر معه چهار مردانه و یکی در آن برج
ایستاده ماندند و حکم داد که هیچ کسی بندوق از باغ سر نسازد و قتیکه فوج انگریزی بفاصله چهل قدم خواهد رسید آنرا
حکم سر نمودن تفنگها داده خواهد شد لهذا همه مردانه ایستادند و همه تیار ساخته در دست گرفته ملتفت ماندند در آن
فوج انگریزی چون چهل قدم رسید از آن بموجب حکم بلدرم کلان همه مردمان باغ شدند و تفنگها آتش داده سر نمودند
گوله های تفنگ مذکور قریب صد مردمان فوج هلاک و زخمی شدند فوج انگریزی پیش قدمی نموده باز شدند بعد از
باز شدند و همه مردانه های باغ بر فوج از فاصله بیست قدم زده درین گولی های تفنگ از فوج قریب چهار مردمان
تلف شده باشند و بسیار تلف شدن مردمان کثیر فوج بدحواس شده فرو نموده بطور فوج ماندند و استاده دیده کناره
هیچ رسیده بزمین غلطان شدند درین عرصه جرنیل و فصاحب بهادر که برسوار رود دید یاد نشسته همراهان فوج نموده

که ابی بولاوران فوج برجستند و حمله نمایان ساخته در باغ رسیده همه مردمان را بقتل رسانیدند چنانچه از نعره زنان
جرنیل بصوب مکی مردمان بر جا بستند و دو از دیان خندق برج مذکور که اجنبه جنید بی که دیبان خندق
نهنند و ارزاده بالا آمدن ساختند از ادرم کلان بهادر که خود در اینجا موجود بود چو اید جنانکی جمیع مردمان
فوج بالا آمدن بدهد و درین عرصه حلقهٔ پیش مردمان طرفین که نات شدند چون کسی از جمیع مردم صوب
که ازینجا حمله پیش نخواهد رفت لاچار ازانجا معه فوج انگریزی روان گشته بطرف برج دیگر که سمت شرق
از برج مذکور بفاصله ده دوازده قدم بود رسیده و درخت ببول که بر کناره خندق بود سر آن درخت بر خندق بر زمین
انداخته و جرنیل و صاحبان بهادر گردن تلنگهها را بدست خود گرفته در خندق می انداختند و سنگهای که در برج بود
طفل ست ساله بی ملازمان صاحبان عالیشان را ابرار در دل خود ترحم نمی نمودند از درخت بالا آمده در باغ آمده همه مردمان
باغ را بقتل رسانیدند چونکه فوج انگریزی از برج بطرف فصیل برجی روان گشته آن زمان آدرم کلان بهادر از
میولرام مذکور گفت که از فضل الهی حق سبحانه تعالی حمله انگریزی در اینجا پیش رفت ازین عبارت زاده حمله
بدنگر طرف نموده پیش رفتند طبق امین هم بمقابله ایشان از اینجا دور روانه می شوم فوج انگریزی کجا که حمله
خواهند ساخت در اینجا رسیده جوشن کشت میولرام مردانه گفت که انشاءالله تعالی بجمعیت تمام ازینجا بمقابله
که تا پای برج فوج انگریزی آمدن نخواهیم داد بعد آن که آدرم کلان بهادر درین عرصه چهار از رفیقان خود را
برج مذکور بودند وان بر جسته مقابل فوج انگریزی فرستاد بجای که درد بان خندق انداخته بودند قیام ساخته
نشست خون نموده آن جا نهاده و نیز درین عرصه قمر جانه از رفیقان آدرم کلان بهادر شامل شده و نیز مردمان
تلنگها هم از سابق در اینجا بودند غرضی که از طرفین جنگ جدل نهایت گرم گشت و درین عرصه چهار زخم گولی
بندوقها از بدن جرنیل و صاحبان بهادر رسید لیکن جرنیل مذکور با وجود زخم ها بندوقها تلنگهها گرفته

مردانهای تلنگه را شکست درین اثنا برادرم کلان بهادر از جی سنگه راج پوت رساله‌دار گفت که
ایشان همیشه گولیهای بندوق بنشانه میزدند حالا چه شد لازم که در بندوق خود یک دو دانه گولی انداخته
رسیده این انگریز که مقابل ایستاده جنگ سخت میزند بزنند تا که این انگریز کشته شود آنگاه شکست فوج انگریزی بخوبی
گشت و جی سنگه مذکور بندوق خود را که گولی بود از دو مثقال بیش نبود و جی سنگه مردانه بموجب حکم قریب
بست گولی در بندوق خود که انداخته [illegible] بندوق مذکور بطرف سینه او درشت
نموده از فاصله ده قدم آتش داده که یکی گولی‌ها از سینه‌اش بیرون رفت انگریز مذکور رسید که بمجرد آن جرنیل
موصوف افتاده از دلاوری خود باز ایستاده گشته روان شد و بر اسپ خود رسیده سوار شد و بطرف دیره خود رفت
چونکه بفاصله چهار صد قدم رسیده بود که از قضا گوله توپ باغ بر اسپ او زده شد که اسپ کشته شد و از اسپ افتاد
مردمان فوج از آنجا در پالکی انداخته بردند بعد کشته شدن جرنیل صاحب بهادر برادرم کلان بهادر گفت
که الحال [illegible] شمشیرها بکشید و در خندق حسب گفته بر سینه فوج انگریزی بکشید این گفته فی الحال برادرم
کلان بهادر خود با دیگر مردانها بالای آمده و بالای سینه مردمان که بر خندق فوج دشمن حسب نموده در خندق
افتاده شمشیرها زدند مردمان فوج انگریز که در خندق بودند تلف ساخته از زد بانها بالای آن طرف خندق رسیده دیگر از
[illegible] کشته شده [illegible] مردانه [illegible] فوج خود جمله [illegible] از زد بانها بطرف خندق [illegible]
و فوج انگریزی که بر حمله باغ آمده [illegible] باقی مانده‌ها فرار شدند مردانهای [illegible]
[illegible] برادرم کلان بهادر آورده بودند فرمان [illegible] تمام شد قطع و [illegible]
انگریزی در دیره‌ها بطرف باغ روان گشته بودند [illegible] پلاتن [illegible] تلنگه‌ها بود و پلتن [illegible]
[illegible] و هر دو پلاتن گوره با جمیع صاحبان عالیشان [illegible] فوج تلنگه‌ها بودند لیکن [illegible]

بنظر نمی افتادند و معلوم نبود که حمله بر قلعه میشود این در اندیشه بودند که بباغ فوج انگریزی می آید در میان
رخنه برج که رخنه شده بود از هر دو طرف رخنه مذکور قریب پانصد الادران مستعد نشسته بودند که درین اثنا
ټولی پلټن انگریز یکایک از راه رخنه اندرون آمدند آن زمان معلوم شد که حمله انگریزی بر قلعه گردید میان
بخت سنگه و اودهو سنگه هر دو مردانه نیزه ها در دست گرفته بطرف دست چپ رخنه مذکور روان گشته زخم نیزه ها
بر ایشان زدند و ایشان را نیز آنها زخم ها زدند که از ضرب گولی بندوق اودهو سنگه کشته شده همانجا افتاد
و بخت سنگه بسلامت مانده از جاییکه رفته بود همانجا رسید بعد آن ټولی پلټن انگریز دیگر همانجا از دست
راست رخنه مسمیان گهاسی رام و کهیم نام سنگه راجپوت قوم چوهان که برادر حقیقی بودند شمشیرها کشیده
بر ټولی فوج می رسیده شمشیرها زدند و از ضرب گولی بندوق ها طرفین هر دو برادر مذکور کشته افتادند
چونکه اطلاع آمدن فوج انگریزی از رخنه برج بنول الدم رسید فی الفور نول الدم معه پانصد مردانه روان آن طرف
رخنه برج رسیدند مگر نول الدم از همه همراهیان خود برچهی در دست گرفته پیش می آمدند چون ټولی
انگریز از راه رخنه اندرون رسیده نول الدم که از همه ها پیش می آمد بر ټولی مذکور رسید و برچهی بر سینه
انگریز زد که کارش تمام گشت بعد از زدن برچهی دیگر انگریزان پشت داده فرار گشته از راه رخنه بدر رفتند
نول الدم عقب ایشان برچهی ها زده زده در میان رخنه رسیده که صاحبان عالیشان گوره ها بر نول الدم زور داده
حربه زنی کردند نول الدم در میان رخنه یک زانو نشسته از دست خود حربه ها میزدند که فوج انگریزی اندرون
برج قلعه آمدن نمیدادند و این کمال شجاعت و تهوری است که الله اند در حق سبحانه تعالی یک آدم تن تنها کشاده
در میان رخنه نشسته راه آمدن فوج انگریزی مسدود ساخته دو صد تا ضرب گولی گرج و قلم و سنگین دست
فوج ولایتی بر نول الدم رسانیدند تا بجایکه از ضرب گولی و سر نیزه بود پاره پاره شده

افتاد ریچی از ضرب گوله‌ها از جا بجا شکسته شده رفت بعد از آن شمشیر کشیده جنگ میکردند

از فضل حق سبحانه تعالی بر جسم مبارک حربه‌ها کار نمیکردند و چهل و پنج نفر دیوان دو طرف رخنه ایستاده گردید

بریک زدبان همه دهنده آتش چهار چهار گوله‌ها بالا بودند چنانچه بر یکی گوله‌های بالا فی نفر یکصد

و هشتاد گوله آمده بود و قباها میز دیدند و شش نفر گولۀ زیر رخنه بودند و قباها تیر خورده چنانچه از ضرب تیر و

جسدهای مردمان و انجام شجاعت‌ها عمی شده رخنه تا کوه سر شش گز بلند شده است [illegible]

و ریچی نیزه شدند حتی که نیزه و علم‌ها یکی از دیگر پیوسته شده میگرفتند بعد از آن بندوق از هر طرف صحرا

در این جنگ جدال مسمی صبح تیر سنگ و غیره در بها بسته مردانه از رفیقان یک دو مردم کلان نیز [illegible] رسیده

جمعیت جنان عالیشان که نیزه‌ها در دست بحد بیت الدم رسیده بودند و عرض نمودند که حمله انگریزی [illegible] فرار

کرده رفته ایم در جواب آن الدم گفتند که از فضل حق سبحانه تعالی انجا هم حمله انگریزی پس پا کرده دور [illegible]

ان شاء الله تعالی عنقریب همه آنها را [illegible] خواهد شد چونکه از وقت دو پهر حمله شده بود و تا [illegible]

[illegible] جنگ شمشیر و نیزه و بندوق و غیره بعد از آن [illegible]

[illegible] در میان خندق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

افتاده و همه افروخته شده فوج انگریزی بالکل تباه ساخت صاحبان عالیشان گوره ها با وجود
آتش سوزان قدم بالای آن بار و داخل الا از جای خود تجاوز نساختند بعد ان وقت غروب شدن آفتاب دلاوران
دلیرانه حمله نموده در خندق رسیده شمشیر زنی بر برج انگریزی ساختند چونکه فوج انگریزی سابق بصدمه توپ
پوره و برچهی و بان و بندوق تباه شده بود و باقیماندگان دو نفر نهادند و فتح عظیم دست داد و کمبو موزجه ضعیف نسل
[illegible] تباه ساخت در جنگ حمله ها از قلعه قریب یا نصف ششصد نفر مردانه بکار آمدند و قریب دو صد مردانه
زخمی شدند و مسمیان ذوالفقار خان و توڑ سنگه و کرپارام این هر سه قلعه دار کمونه بودند چنانچه بروز حمله هر سه
قلعه دار مذکور کشته شدند و اینها همراه والدم قریب یکصد و پنجاه نفر از رفیقان طعام بستر خوان دو وقت
میخوردند ازانها یکی هم زنده نماند بعد فرار حمله انگریزی وقت یکماه جنگ گذشته خاصه طعام پیش والدم
آوردند کسی نماند که همراه خورد در آنوقت والدم آب در دیده گردانیدند و افسران دانه و کارندگان همگی
بکار آمدند ازین باعث انتظام و بند و بست قلعه برهم گشت در مردان قلعه طاقت نماند و در فوج انگریزی هم
طاقت جنگ نمانده لهذا در مورچه های انگریزی مسلسل افتاده دیره فوج سواران که بطرف میان [illegible] مغربی بود
قایم ماند در اینجا [illegible] دیره های فوج کمپنی باختند و نیز در دیره ها [illegible] بیادگان تلنگه کمان افتاده [illegible]
و غیره بدخواهان گردیده ازین باعث جرنیل گلسپی صاحب که مالک افسر همه فوج بود [illegible] گردیده از [illegible] کسی
[illegible] که کسی شخص میسر شود که از طرف من خط گرفته بقلعه رساند و جواب از آنجا بیارد آخر شخصی گفت
کرده بندگان بهادر حرمت و عزت و تعظیم و تکریم قوم [illegible] از حد زیاده میکنند درین وقت اگر از قوم [illegible]
کسی نفر [illegible] البته بقلعه برده جواب بیارد چنانچه جرنیل موصوف نفر [illegible] را گرفته [illegible]
[illegible] از قوم [illegible] طلبیده خط خود بدست آنها داده بقلعه فرستاد [illegible] سطور قریب قلعه رسیده

آمده اند برداشتند که ما بر دروازه از قوم سادات ایم و پیغام آورده ایم گولی بندوق برین نیندازند
بر دروازه قلعه رسیده استاده باشند و اطلاع بخدمت والدم نمودند چونکه والدم را از قوم سادات
نهایت اعتقاد بود ازین باعث هیچ نگفته و ایشان را پیش خود طلبیده بتعظیم و تکریم پیش آمده خط
از دست ایشان گرفته خواند چنانچه خلاصه خط این است که جوانمردی و شجاعت ایشان هم چو آفتاب
هویدا گشت و مثل آن صاحب شجاعت و مردانگی دیگری در جهان نیست و حق جنگ از طرفین بجا آورده شد
بظهور رسید که حالت جنگ دیگر در فوج انگریزی نمانده سپاهیان هم از شجاعت و دلاوری آنها
بعید نیست که لاشهای فوج انگریزی را برداشتن دهید که لاشها برداشته تجهیز و تکفین آنها نمایم
همان وقت والدم در جواب خط نوشته حواله سادات مرسلین نموده رخصت کردند و خلاصه مضمون جواب خط
این است که خط مرسله آن صاحب در باب برداشتن دادن لاشهای فوج انگریزی رسید الا وقت شب
صبح بوقت روز روشن لاشها را برداشته خواهیم داد پس سادات جواب خط گرفته همان وقت
نزد جرنیل و کپتن صاحب رسیده خط مرسله حواله نموده دادند چونکه جرنیل موصوف نهایت خوش گردیده که
اگر جواب باصواب از والدم نمی رسید ممکن نبود که جرنیل موصوف مع بقیه فوج تا باستقامت از اینجا
کوچ میکرد ازین باعث بعد جواب باصواب حکمی شنیده استقامت ورزیده چونکه شب آخر گشت
و آفتاب آمد جرنیل موصوف یک خط باسمی والدم نوشته بدست آن سادات داده فرستاد و معه آن
قریب چهار صد دولی با کهاران قریب و چند صد چکره با قریب چهار صد بیلداران آن
لاشها فرستاده نهایت بسادات آمده رسیده و خلاصه مضمون خط این است که بموجب نوشته آن صاحب
برای بردن لاشها فرستاده شده است که بموجب قرار خود لاشها برداشتن دهند بعد

بر حال صاحبان عالیشان خواهد شد و من فوج انگریزی حکم موقوفی جنگ نموده و داده ام بحالیکه
الصاحب [illegible] فوج خود حکم موقوفی جنگ نموده دهند بعد چنانچه والدم از مردمان ملازمان انگریزی حکم
برداشته گرفتن لاشهای بیرون نموده و این هم گفت که لاشهای اندرون قلعه مردمان من نخواهند دفن ساخته بیایند
خواهند داد و حکم موقوفی جنگ میرزا صادر نموده اند و لاشهای اندرون قلعه از مردمان خود بیرون کرده داده اند و
لاشهای باغ را برادرم کلان بهادر از باغ بدر کرده اند و بر لاشهای صاحبان انگریز دو شاله‌ها انداخته برده سپرده اند
غرضیکه چهارصد و لیها لاشهای گوره را از وقت صبح بر چهکره‌ها و شترها انداخته چهکره‌ها و شترهای بسیار
بذیره فوج سپرده بند و باز می آمدند غرضیکه تا چهار گهری روز باقی مانده همین طور چهکره‌ها و شتران آمده میگردیدند
پس قیاساً معلوم میشود که از پنجهزار زیاده مردمان فوج انگریزی بقتل رسیدند و والدم از برادرم کلان
بهادر صلاحاً گفت که مردمان قلعه همه افسران معتبر قلعه داران وغیره گشته شدند ازین باعث مردمان باقی مانده
بدون افسران مثل شتر بی مهار مانده اند لهذا اهتمیمن صلاح احسن آنکه ایشان مکان باغ را خالی نموده همگی
مردمان در قلعه آمده انتظام و بندوبست قلعه قرار واقعی نموده بگیرند سوای این موقوفی جنگ هم از طرفین گردیده
لهذا بست و پنج نفر سپاهیان بر دروازه باغ بطور محافظت متعینه نموده هند برادرم کلان بهادر را ازین سخن
عار و ننگ کمال بود که اولاً مکان باغ خالی نشود لهذا ارشاد فرموده والدم کار نکرده خالی ساختن مکان باغ منظور
نساخته و سبب منظور نساختن این است که سابق از قلعه داران کموند و از برادرم کلان بهادر سخنان تکرار چنان
بعمل آمده بود که قلعه داران گفته بودند که باغ تا چند خواهد جنگید برادر کلانم فرموده که تا قلعه خواهد جنگید پس قلعه داران
مذکور گفته که این ممکن نیست که بر قلعه خالی گردد لیکن برادرم کلان فرموده بلکه بعد از چهار گهری قلعه خالی خواهد شد بعد
چونکه قرب شب گردیده و اعیان خود گشته فرستاده چهار صد مردمان حتمی که در ان قلعه موجود بودند برای نگردم

دادن آنها والدم حکم داده چونکه موجب نوشته بالا مردمان باقی ماندگان قلعه بدون افسران تاب
نمی آوردند لهذا همراه چار پانی یک صد و پنجاه شصت مردمان خود و گروه قلعه فتح
آغاز نموده غرضیکه همه مردمان همراه رحیم خان قلعه را خالی کرده بدر رفتند والدم از این مراجعت اطلاع
و بجائیکه حمله گردیده بود بران خیمه نشسته بودند که در ضمن خبر رسید که همه مردمان قلعه را خالی ساخته
همراه رحیم خان بدر رفته و قریب دروازه کس نیست والدم در قلعه ماند و خالی شدن قلعه کنور از

والدم و برادرم کلان بهادر در قلعه گنوری و انجا جنگ نمودن فوج انگریزی

از قلعه مذکور از این باعث اجازت به اسپ سوار شده بیرون دروازه ایستاده یک سوار همراهی
خود را نزد برادر کلان بهادر فرستاد چنانچه برادرم کلان بموجب حکم والد خود یکان هر دو ساخته بجلد
نزد والدم رسیدند و از انجا بطرف قلعه گنوری راهی شدند چنانچه همگی بلا زمان از تقسیم سوار و پیاده همراه والدم
گشته بیکبارگی چار طرف رفتند غرضیکه از پنجاه شصت سوار بوقت یاس شب باقی مانده در قلعه گنوری داخل شدند
و یکجا انواع تسلیات نموده خدمت کاجه بجا آوردم و صبح یکان خالی یافته فوج انگریزی قلعه گنوری
را محاصره میکردند و بعد یکان بارود خانه که تا یکی کمال داشت کسی شخص آتش آورده فرستی میکرد که آتش
بارود خانه نزدیک رسید و گشت قریب پانصد هفت صد مرد فوج از صدمه بارود مرده و مجروح گردید که از آن جمله
آن قلعه و در آنجا که هم جنگ کرده مردمان فوج انگریزی تلف ساخته و جرنیل کس صاحب هم بهادر
انگریزی که فوج نموده بقلعه گنوری رسیده متوجه بطرف درمیان معرکه خبر رسید بنده نام ... بود پای کلان
نمودن تا هم جنگ در قلعه گنوری از زر جنگ باده ... و خشت بطور ... جنگ ... قلعه گنوری ...
قلعه گنوری ... جواب جنگ ... سرنگ از قبل صاحبان ... حمله قلعه و فوج انگریزی

تباه شده پیش نرفته لهذا جنگ حمله موقوف ساخته جناب توپ بم و مورچه و محاصره
بر قلعه گنوری از اندازه زیاده کردند که شب و روز گوله توپ‌ها و گوله بم باد چندان از قلعه گنوری
میزدند و گرداگرد قلعه گنوری هفت جای پره‌ها فوج نموده احاطه کرده گرفتند و در میان کمین‌ها
فوج سواران استاده نمودند که کسی بطرف قلعه مذکور خالی نماند و صاحبان عالیشان چنان
تجویز ساختند که بدون حمله مردمان قلعه از ضرب گوله‌های گوله‌های بم تلف شوند و باقیمانده
گرفتار یا کشته سازند چونکه آمد و رفت قلعه بسته و مسدود گردید ظهور والدم و انجابت تجویز ساختند که قریب
پنجاه سوار مردانه بوقت دو گهری شب باقیمانده از قلعه برآمده بجانب سواران انگریزی بیرون قلعه تاختند
و سواران انگریزی که بطرف شمال در میان پره‌های فوج استاده بودند بوقت صبح از سواران
مردانه‌های قلعه مقابله شده که بمجرد مقابله سواران قلعه حمله نمودند که سواران انگریزی تاب نیاورده رو بفرار
نهادند که سواران قلعه اکثری کشته و اسپان قلعه بجبر و قهر بدست رسیدند و نیز یک اسپ انگریزی گرفته آوردند و سواران
قلعه‌های تحسین آفرین گشتند و مردمان قلعه اصلا از جنگ انگریزی تنگ و بدحواس نگردیدند و نوبت جنگ
قریب بیک ماه رسید چونکه از گوله‌های بم هر روزه اسباب مردمان تلف میگشتند والدم صلاح قرار نمودند که چون
انگریزی حمله بر این قلعه هرگز هرگز نخواهند ساخت اگر دو چهار ماه زیاده تا یان در این قلعه نشسته خواهیم ماند
اکثر مردمان و اسباب از ضرب گوله بم تلف خواهند گشت و صاحبان عالیشان از کمک فوج انبوه انگریز بعث
یا بر از اسباب [illegible] نظر نمی آید و از فضل حق سبحانه تعالی در سیوه جنگ [illegible] نمانده که نظر بر
رسید لهذا حالا مکان قلعه هذا را خالی نمودن صلاح احسن است چرا که اگر دو چهار ماه دیگر جنگ بسازیم چه خواهد شد
خالی ساختن قلعه گنوری بجهادر و مردانگی تمام مقصود ما یک حصن ممنوع رسیدن والدم

و برادرم کلان بهادر و اینجانب در علاقه کروبلی غرض که بوجه صلاح
والدم بوقت پنج شش گهری شب گذشته قلعه را خالی نموده از اینجا سوار شده بیرون آمدیم
که فوج انگریزی راه مسدود ساخته سد راه شده ایستاده اند و دران وقت اراده مایان این بود که جنگ
قلعه آنچه که باید و شاید نمودیم حالا جنگ میدان چنانچه خواهیم ساخت تا که جهان قایم است سخن مایان
در عالم خواهد ماند و آخر مردنی است بموجب آیه کریمه کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْت بعد ازان
بر آنها حمله نمودیم چونکه فوج انگریزی از سابق رسیده بود تاب مقاومت نیاورده و بعضی از پیاده ها
خالی نموده رفتند مایان از همگی مردمان قلعه از اینجا بخیر و عافیت تمام روانه شدیم همگی مردمان پیاده
و اکثر سواران از مایان علیحده گشته بهر جانب رفتند و والدم و برادرم کلان بهادر و من معه هفتاد سوار
مردانه جنگی شب بار روانه شده بوقت یکپاس روز بر آمده بکناره دریای جمن رسیدیم و بر کنار جمن بموضع گهوره
علاقه پلسیت زمیندار موضع مذکور تواضع پیش آمده بسیار طعام نموده خورانید بوقت شام بکشتی
از گهات بلوچ پور عبور نموده شبانه از انجا روانه شده بوقت چهار گهری روز بر آمده در سرای جهاتی رسیدیم
و دران سرای فرود آمده بودیم تا با سپاهیان میخوردیم که خبر رسید که قریب چهار صد سواران انگریزی رسیدند
از استماع این خبر فی الفور از اینجا سوار شده بیرون دروازه سرای مذکور آمده ایستاده گشتیم که همگی سواران
همراهیان منتشر گشتند و مایان مشهور نموده آمدیم که مایان جوار سنگه ملکه گده والا هیم وقتیکه مایان بیرون
سرای ایستاده شده بودیم سواران انگریزی قریب چهار صد نفر بطرف مایان بشکل مددگاران اینجانب تن تنها
نیزه بدست گرفته بپا دیده را خبر نموده بر سواران مذکور رسیده گفتیم که باز پس روید و الا نیزه خواهم زد
مجروح شنیدند بعضی ازیشان بد حواس شده گفتند که مایان از ملاقات راجه سرا سنگه ملکه گده والا آمده ایم

من گفتیم که تا بهیر اسنگه مذکور بنسبت ما واپس نشود چنانچه سواران مذکور واپس فرستند من ایلچی اینجا اول
نزد والدم رسیدم و تا عرصه دو گهری آنجا ایستاده ماندم که همگی سواران همراهیان فراهم شدند بعد ازان
ازانجا روانه گشتیم و بوقت شام در مکان ... رسیدیم دانه و کاه اسپان خوردنی طعام از شهر وکیل طلبیده
گرفتیم و تا دو پهر بیرون شهر آرام نمودیم بعد ازان ازانجا روانه شده بوقت چهار گهری روز باقی مانده در مکان
ویر عملداری راجه بهرت پور واله رسیده دانه و کاه وغیره نموده بوقت نیم شب ازانجا روانه شده در موضع
موتهیا فتح پور که در انجا از سابق قبایلان معه برادر خرد مسمی مظفر علیخان بودند رسیدیم و ده هفت روز
در انجا ماندیم برادرم کلان همرا و برادر انجا نزد قبایلان گذاشته روانه شدن والدم معه اینجانب

از ضلع کرولی بسمت جهاونی مهاراجه جسونت راو هولکر و ازانجا رسیدن نزد نواب

امیرخان بهادر بمقام ناگور والدم و اینجانب معه شصت سواران ازانجا روانه شده اراده
رفتن نزد مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر کردیم چونکه از چهاونی مهاراجه موصوف قریب پانزده کروه رسیدیم ازانجا
خریطه بهمی مهاراجه موصوف نوشته بدست و سواره روانه ساختیم در جواب آن مهاراجه ممدوح نوشته فرستاد که درین زمان
زمین میان ما و جهان عالیشان صلح و عهد نامه شده لهذا آمدن آنصاحب درینجا صلاح نیست بعد ازان چنین صلاح افتاده که نواب
امیرخان بهادر در ضلع مارواڑ و از قریب مکان ناگور رونق افروز اند رسیده شود لهذا ازانجا روانه شده قطع منازل
ساخته نزد نواب امیرخان بهادر رسیدیم چنانچه نواب معه صوف بخاطر داری تمام پیش آمد و از راجه والی کشن گڈه
برای بدن قبایلان از خط کتابت درستی نموده قبایلان را از موتهیا فتحپور طلبیده در کشن گڈه فرستادیم
و مکان تهاتوله علاقه مارواڑ که حاصل سالیانه تمام قریب چهل پنجاه هزار روپیه خواهد بود نواب امیرخان بهادر سند
مکان مذکور نوشته داده گفته که قبایلان خود در انجا دارند شمیکه تا عرصه یکسال تا مسند دار همراه نواب

امیرخان ماندیم اخر هیچ بظهور نرسید و سوای از زیر باری تحمل گردید و بجز خرابی و نقصان هیچ
بظهور نیامد بعد آن در کشن گده آمدیم رفقا که محبت خرابی برداشته بودند هر یک را اسپ و نقدی و خلعت و
وغیره داده رخصت نموده ایم و با عرضه حقیقت بشتاه نزد قبله‌گاهان در کشن گده قیام نمودیم و یک کاغذ جوابی از
ازراه اینجا گرفته بودیار کرده فرمودند که معاملات بموجب طلب با تو نیستند همه یک صد سوار پیاده رسیم و برادر کلان بهادر
نزد قبله‌گاهان در کشن گده گذاشته نمودیم و چند ماه در انجا بودیم چونکه نحوست تاره بود بجز خرابی بیشتر هیچ نمی شد
دران ایام خط نواب امیرخان بهادر بنام این مضمون بوالدم رسید که اینجانب از انتظار تشریف ... اند
مناسب است که در اینجا تشریف آورند که در سرکار تمام غرضی که از [illegible] رسید بهادر رسانیده شد
[illegible] نزد نواب امیرخان بهادر که در ضلع مالوه همه فوج بود رسیدیم و چند ماه همراه نواب موصوف
ناگپور ماندیم لیکن بجز نقصان هیچ حاصل نشد لهذا اینجانب بخدمت والد خود بطور صلاح عرض ساختیم
در [illegible] نواب امیرخان [illegible] حال بجز خرابی و نقصان هیچ فایده نیست [illegible] نواب موصوف
لهذا اراده اینجا [illegible] خود در ضلع [illegible] مناسب نیست مگر اراده باید ساخت چنانچه والدم صلاح اینجانب ندیدند
ندانستم که والدم عرض اینجانب بذیرایی نمانید و ناحق خراب میشوند لهذا باز عرض ساختیم که از اینجا هیچ نشد
نیست [illegible] رخصت فرمایند که در کشن گده نزد قبله‌گاهان رفته چند روز آنجا مانده اراده [illegible] طرف خواهم
مناسب است والدم اینجانب را رخصت [illegible] فرمودند که خواهم [illegible] ایشان [illegible] کرده و [illegible] ساختم اگر از
هیچ نشد [illegible] بیستن [illegible] بهتر است [illegible] روانه شدن اینجانب از نزد والد خود بمقام فوج
نواب امیرخان [illegible] صعوبت راه [illegible] رسیده [illegible] کشن گده نزد برادر کلان بهادر
قبله‌گاهان رخصت شده تن تنها با یک سوار روانه گشتیم و در سواری [illegible] که نام او [illegible]

است و در فارسی برق ستاره فی الحقیقت اسپ ماده مذکور اسم با مسمی بود و سوای اینجانب برادرم کلان بهادر
دیگری اگرچه شه سوار باشد بران اسپ ماده سوار شدن محال بود که از قلعه گنوری برآمده بودیم اینجانب
بران اسپ ماده سوار بود و الا روز قریب [illegible] گروه راه رفته بودیم و اسپان ماندیده شده بودند که اسپان
در راه ایستاده ماندند مگر این اسپ ماده که در سواری من بود و ماندن نشده بود که گویا دو چهار گروه آمده است و دیگر
صفت او نوشتن کتابی می باید لهذا بر همین قدر موقوف داشتم که اینچنین اسپ ماده در این زمان کسی ندیده
و بلکه نیست احوال او نوشتن از عقل بعید معلوم میشود و در ان ایام اسپ ماده مذکور حامله بود و مسافت راه از انجا
زیاده بود و سوای این موسم برسات بشدت تمام و فساد در راه بدرجه کمال بحدیکه هزار یا پانصد سواران حیدرآباد
راه زنان غارت نموده بردند آخرش اینجانب توکل بر حق سبحانه تعالی نموده معه خرچ قلیل و پنج چهار آدم
عقد متعلقان من یک اسپ [illegible] باربرداری کرده روانه بطرف کشن گده شدم و قطع منازلها
میکردم و در [illegible] رسیدم و از انجا صبح راهی شده بفاصله چهار کروه یک ناله پیش آمد که کنارهای آن طرف
بلند بودند و راه تنگ بود و زیرش زمین از آب باران چنان ناقص گشته بود که اگر پای پیاده هم در ان [illegible]
در گل غرق شود چنانچه اینجانب ندانسته در آن ناله آمدم که فی الفور پاهای اسپ ماده دیدم در زمین غرق شدن
گرفت که اسپ ماده مذکور تنگ گشته بچالاکی تمام بیرون ناله مذکور رفت و عقب من اسپ باربرداری که بر روی یک
آدم بیمار نشانیده داده بودم اراده آمدن در ناله مذکور نمود من هرچند او را منع کردم لیکن آن [illegible]
بسبب بیماری که بد حواس بود گفتن من خیال نساخته اسپ کشیده در زمین [illegible] گشته [illegible] هرچند که بیرون ساخت
زیاده بر غرق میشد آخرش در ان ناله ماند من اینحالت دیدن از اسپ ماده خود بر آمدم و اسباب زین وغیره
از پشتش او علیحده ساخته بیرون آوردم بعد ان اسپ بیماری اسپ ماده خود و اسپ مذکور گرفته یکرسی

بطرف ملو دیگر رسته بطرف سینه او بستم و ده دوازده آدمی از راه رویان همراهی جمع و فراهم ساخته گرفتم ۷۰
بپشت و شانهای خود بار کردم و رسن دیگر به پیش بهمین تن خود بسته بجانب خود گرفتم و هر دو جانب زور کردیم بامداد حق سبحانه تعالی
بطرفیکه من رسن گرفته بودم آنطرف اسپ کور را بالای کناره مذکور آوردم و بطرف دیگر که ده دوازده آدم
بودند آنطرف اسپ دیگر زیر ناله افتاد و دست و پای بضرب هم رسید بعد آن بطور رسانی …
بیرون از ناله آوردم مگر دست و پای مذکور طاقت رفتار نماند و یک قدم هم از جا خود جنبش نمیکرد و لهذا لاچار شده
همگی اسباب اسپ را بر بادیه خود بار کرده بالای آن سوار شدیم و بمنزل رسیدیم وقت شب پارچه و غیره عمده که بود
در یک پارچه کلان بجاده بطور گده ساخته از رشته سوزن دوختم و دیگر اشیای که در آنجا گذاشته بودم جمع
چار جامه اسپ بادیه خود نهادم بالای آن گده اشیای پارچه ها انداخته بعد آن بسیک انداخته کشیدم
و رسن ها و غیره اسباب اسپ بادیه مذکوره عقب چار جامه بستم و روان شدم همچنین قطع منازل میساختم و پارچه ها که در
بدن پوشیده بودم تا عرصه بیگاه از بدن خود جدا نساختم و باران رحمت الهی بحدی می بارید که یکروز هم باران
موقوف نشده و هر روزه پارچه ها از آب باران تر میشدند و پارچه ها را یکدفعه هم از بدن کشیده خشک نکردم
مگر از گرمی بدن من پارچه ها خشک میگشتند و صدها کرم از قسم چیچری سرخ رنگ در بیخ رانهای من پیدا شده بودند
من هرگز خیال آنها نمیکردم و هیچ شخص مزدوران پیاده مثل خدمتگار و سائیس و غیره که همراه بودند از آن …
بیماری انها طاقت کم بود سوای آن … بود لهذا در همه منازل آب از جا
کشیده می آوردم و اسپ بادیه خود را از دست خود آب کشیده مینوشانیدم وقت شام بعد از نماز مغرب تا دو گهری خود
خواب میکردم و همه شب شمشیر در دست گرفته نزد اسپ بادیه ایستاده بودم حفاظت از دزدان و غیره میکردم
با چنین محنت و مشقت گاهی دل تنگ نمیگشتم و اندیشه و ترس از کسی نمیکردم مگر در ظلمی منزل …

دو ریلو صنع رسیدم و بارش باران بدرجه اتم بود و همه اسباب و پارچه ها از آب باران تر گشته این زمان
بودند در اینجا یک دکان بقال آمدم اسباب دیدم پیش دکان مذکور ایستاده اندرون دکان آمدم بقال
مذکور غل ساخته که در دکان پاهای ایشان را فرش شدن نخواهم داد چنانچه شور غل او را خیال نیاوردم اسباب را
از پشت خود برآورده در دکان مذکور نهادم و پارچه ها را که از باران اندخته تر ز اسباب ماده آمده تنگ گشادم
و بقال مذکور از غصه سیر معه دو هر گرفته بیرون دکان که آب و ان نعوذ اندخته من اسیچ خیال ناساخته زین اسباب ماده
اسباب از پشت اسپها دیده بدوش خود کشیده در دکان آورده نهادم و نیز اسپها دیده را پیش دکان بستم
و سیر معه دو هر آورده در دکان نهادم و بقال مذکور شور غل میکرد و میگفت که مردمان تنها نه را چه آورده بسیار اندر خواهم
ساخت در جواب آن گفتم که من از کسی فساد نکردم و مرد مسافرم شب باش شده ام جیحا هم شد پس مردمان از مسافر
بچه طور زیاد خواهند جست و اگر زیادتی خواهند نمود در طور یکه آب باران و بیت ها ان طور از گشت خون خون
روان خواهد گشت آخرش بقال خاموش نشسته ماند درین ضمن یک آدم از همراهیان من آمده بقال مذکور از دکان
برآمده مانع شده آمدن او اینجانب خواسته گردن بقال را بدست خود گرفته بر زمین زدم و دست آدم خود گرفته
در دکان مذکور آوردم بعد آن همگی مردمان همراهیان من آمدند چنانچه دکان مذکور بسیار کوچک بود لهذا
مردمان همراهیان را بدیگر جای فرش کنانیده صرف من تن تنها در دکان ماندم چونکه بقال مذکور از
من آزرده خاطر بود پنجاه شصت نفر تلنگه ها ملازم مهاراجه دولت راو سندهیه بهادر رسیدند بقال
مذکور او شان را در دکان جمع آورد از آنها چهار تلنگه اندرون دکان مذکور نشستند و باقیها بیرون ایستاده
بودند اینجانب هر چند که او شان را فهمانیدم که این دکان کوچک است گذاره ایشان نخواهد شد و سوای این
[illegible] بقال مذکور او شان را [illegible]

۷۴

نیاوردند و نوبت بر قصد فنا رسید طلبیدنا نجات هم نشد گشته قبضه شمشیر خود در دست
گرفتیم و کار بر ما آمد بدست خود گرفته مستعد جنگ شده از آنها گفتیم که دین بهتری نمایان است
از اینجا بدر شوید حق سبحانه تعالی در دل آنها ترس انداخته که بمجرد مستعد شدن ما کفش او ... ات
از اینجا رخصت شده رفتند و اینجانب همه شب در دکان مذکور آرام نموده صبح از اینجا سوار شده روانه شدم گرد
اثنای راه یک دریائی بعضی مدی پیش آمد که نسبت آب باران که موسم برسات بود از حد زیاده بجوش و خروش
آب می رفت که آواز خروش آب ناچار کرده شنیده شد اسباب اسپ بر سر آورده در رودبار پشت اسپ سوار شدند
درون نهر مذکور آمدم اسپ مذکور از آواز خروش آب نهایت تند شده و پس بکنار آمده اینجا
لاچار شده از پشت او فرود آمده پیاده شده عنان بدست گرفته اسپ را برای عبور مشغول اند زیرک آمدم
دیسمی از جنس سنگ کلان نمر ایشان من همراه بود از زور آب پای قایم نماند بدون پشت در آب روان
گشت چون دیدم که همراهی من در آب روان شده خواهد مرد با وجود دیگر باشنا در شنا بودم مگر دل من
گوارا نشد که بروبرو خود رفیق من بمیرد ما را از من خود مقرر ساخته عنان اسپ را گذاشته تردد او در
دست گرفته بطرف اسپ او روانه گشتم که تا هم برده ایستاده شده اسپ او را گرفت و برین بجهت از زور آب تا گر
من بجائی نشد بطوری که همراهی من در آب روان شده تو همانطور من هم در آب روان شدم لیکن از فضل
الهی حق سبحانه تعالی همراهی من قایم ماند بطرف اسپ که سرزوری کرده و در آب بطرف دیگری در آخر
بفضله در همان حالت نزدیک اسپ رسیده عنان گرفته ایستاده شدم از جنس سنگ مذکور نهایت در هوس گشت
گفت که از اینجا و اسپ خود نجات ... هر چند او را می فهمانیدم که تو سالم گرده در یاد گذاشته آمده ام و ...
نمی فهمد ما فهمانده طلبد او اسپ گشتن مناسب نیست و نیز باز گفتم که هم او سوار در پشت تو نیست مگر ... نمی فهمید

اینجانب را گرفته گفت که ما را گفته بعد از آن عبور ندی می سازند لاچار اینجانب از آنجا واپس شده
بانیطرف ندی برون آمدم و اسپ لاید خود را بدست ملاجان ملازم خود داده گفتم که از آن طرف عبور
ندی کرده برود و خود بر نواره رسیدیم و نواره مذکور نهایت کوچک بود و از صدمه آب میلرزید و
اینجانب که علم شناوری نمیدانست متوحش است که تنها به نواره مذکور سوار شده عبور ندی سازم
و پنجر و پیپه بملاجان داده ام در ضمن دو دوازده برکاره ها شمشیر بسته معه یک جمعدار خود در نواره
مذکور رسیدند و جمعدار مذکور شتاره اسباب خود در نواره مذکور نهاد و اینجانب هم چند اوراق متفرقه هم
که بار نمی آمد لاچار گردن او را گرفته از نواره مذکور در ندی انداخته و شتاره اسباب فقیر در ندی انداختم
بعد از آن شمشیر برهنه کرده بعضیه تمام از ملاجان که نسبت عبور ندی ساختم و بمنزل رسیدیم و تکلیفات نهایت
اگر بنویسم کتابی گردد لهذا مختصر می پردازم چونکه عرصه دو منزل الی کشن گده که در انجا برادرم کلان
بهادر و قبایلان بودند مانده اسپ ما دیده من که حامله بود از بچه زائیده صبحی از انجا راهی شدیم و بر مکان
لا انیه جلا آمدم چون پور رسیده مردمان لامه و الا اندرون شهر آمدن نمیدادند و سوای این [illegible] کاه وغیره هم
گرفتن نمیداده لاچار شده بیرون شهر گرسنه بسر بردیم و از انجا کشن گده بفاصله دوازده کروه
که یک منزل بود صبحی از انجا روانه شدم و بسبب بچه زائیدن جاقه افتادن اسپ ما نهایت تکلیف گردیده
چونکه از کشن گده فاصله چهار کروه مانده بارش باران از حد زیاده بارید که در همه دشت سوای آب دیگر هیچ
بنظر نمی آمد و در این حالت پیاده ها همراهیان از من جلو رفته و جدا شده آواره گشتند و شب تاریک گردید
و در آن بارش و شب تاریک ناگاه بفضل حق سبحانه تعالی همراهی شدم بر کناره ندی که مردمان را
کشن گده و الی نظور [illegible] متعینه بودند و چوکی مذکور از کشن گده بفاصله دو کروه بود در آنجا

رسیدم و از مردمان چوکی والها گفتم که بسبب بارش باران سخت تاریکی است راهی یحی جان از
کشن گڈه صورت نمی بندد لهذا همه شب اینجا خواهم ماند صبح وقت روشنی از اینجا روانه خواهم
شد و هر چند که از روشنان سخنان ملایم گفتم مگر روشنان اقبال نساختند لاچار بجهره اش خود
بر سبب ماندن به نشانده روان شدم و نگاه بر فضل حق سبحانه تعالی نموده سبب ماندن بیرون اندرون باری
انداختم چونکه فضل حق سبحانه تعالی شامل حال بود از دریای کورنجور نموده رهایی شدم راه را هم
نمی دانستم به چند جا بار حالت بکلیم پاس شب گذشته به دروازه شهر پناه رسیدم و مردمان چوکی
واله دروازه را وا نمیکردند آخرش بمنت و سماجت بسیار در دروازه کشن گڈه را کشادند غرض که در
حویلی خود نزد برادر کلان بهادر رسیدم و در آنجا آن طبیعت من فرده هم وقت جها نگشته باز از دم
گلابی بهادر و والده صاحب و دیگر متعلقان ملاقات ساخته و طعام خورده آرام نمودم و تا مدت
دو ماه در کشن گڈه قیام نمودم و نواب محمد شاه خان که سپه سالار فوج لکهوا وغیره از طرف نواب امیر خان
بهادر بود و در ضمن نواب موصوف در ملک مالوه اهتمام داشت و اینجانب از سابق شناسایی بود

خط برای طلب من فرستاد و روانه شدن اینجانب از مقام کشن گڈه و رسیدن نزد نواب محمد شاه خان بهادر و بعد آن رسیدن برادر کلان بهادر نزد نواب موصوف جهاونی

معه پنجاه سواران از کشن گڈه نزد نواب محمد شاه خان رسیدم و نواب موصوف بسیار خاطرداری
ساختند در عرصه ماه الدم از نزد نواب امیر خان بهادر و زیر یار محمد خان رسید برادر کشن گڈه رسید
و بیماری بخار رسید تمام طبیعت الدم جا داشت بعد صحت برادر کلان بهادر به موجب فرستاده نواب
محمد شاه خان معه سواران خانگی خود از کشن گڈه روان شده بمقام جوده پور در فوج رسید و نواب

محمد شاه خان خاطرداری برادرم کلان از حد زیاده ساخته و نواب محمد شاه خان این جوده پور معه
فوج قریب شصت پلاتن ها و چهار صد ضرب توپ ها و قریب دو از ده هزار سواران کوچ ساخته بملک منگره
که دران ملک تمام جنیه و سرمی باشند رسیده دیره ساخت و ملک منگره کوهستان بلند و بالها بسیار اند
و دران ضلع زراعت نمی کنند و ساکنان آنجا صدها گروه رفته مال غارت ساخته می آرند و بجز پیشه
غارتگری دیگر کار نمی آرند و بسبب شاه کوهستان از کسی چه اندیشه در دل خود ها نمیکنند حکایت

نمودن نواب محمد شاه خان از مکان جهاگ چنانچه یکروز نواب محمد شاه خان معه فوج همراه
خود از چهار گهڑی شب باقیمانده از دیره ها سوار شده بر مکان جهانک و لوکوار ای قتل نمودن نها
بوقت یک گهڑی روز بر آمده رسیده بودند و دران روز در زیر سواری من اسپ بی نظیر برنگ سبز نگ بود و تنها
سوار پیش رفتم و برادرم کلان بهادر بدست یک سوار از همراهیان خود بر در انجانب گفته فرستاد که پیش از همه ها
رفتن صلاح نیست و بار دیگر سوار فرستاد لیکن انجانب متحیک خیال نساخته و نیز مردو سواران همو
گفته من همراه شدند آخرش قریب موضع لوکوار رسیدیم نواب مرتضی خان رسالدار نواب معروف صوانجانب
گفت که حمله نسازند و حمله کردند چونکه مرتضی خان و یک قدم از موضع مذکور رسید بازپس گردیدند انجانب
معه مردو سواران همراهی خود و هیچ اندیشه نساخته اندرون موضع مذکور آمده دیدم که از ترس فوج ساکنان
موضع مذکور معه زن و بچه راه فرار گرفته بطرف کوه که قریب موضع میرفتند و چون بدیدم که همه مرد و زن فرار شده
میرفتند لهذا جریده برا نگردم غرضی که اوشان بالای کوه رفتند و من بر کوه ایستاده بودم که یک سوار از رفقا
من از راه حمق برای غارت نمودن اسباب آنها بدون اطلاع من بالای کوه رفت قوم جنیه فقیر که مرد از غار بنگر ان
بودند تنها سوار مذکور را دیده صدها مردم غلو ساخته دویده عنان اسپ یابوی سوار گرفتند و میخواستند بستند

که سوار را از پشت اسپ بزیر انداخته است بغار بندوق نجات نگاه من رسید بعد دیدن اینحال آن
خود را بطرف آنها انگیختم که یک زخم شمشیر زدن بالای کوه رسید شمشیر زدم و سوار همراهی خود را از آن
درطه بالا بیرون آوردم و بزیر کوه آمدم در توقف برادر کلان بهادر در سه ساعت زده سواران رسیدند و ازین
مفسدان مذکور قریب بانصد مردم جنگی غلو نموده از کوه فرود آمده بر ایشان حمله نمودند اینجانب چند نفر
تن تنها برآنها اسپ انگیخته شمشیر زده بهزیمت نموده دادم و باعو حصه شش گهری جنگ و جدل شده
بود لیکن دریغ صد از مردمان فوج کسی جهت امداد بایشان نیامد آخرش از فضل الهی ایشان را شکست ساخته
تعاقب نموده برادرم کلان بهادر در جهت نموده بزیر در حال که بیساخته از رسیده فرود آمدم بعد آن قریب
هزار مردم فوج حمله نموده بالای کوه بر آمده بموضع جایکه رسیده بغا نموده مردمان جنگ لوکو که از پایان جنگ کرده
پس تا هی شده مقرر بودند بموضع جایکه بالای کوه بود و همگین فوج بغا بنگش رفته بر ایشان رسیده شمشیرها
کشیده حمله نمودند مردمان فوج شکست نبسته تاب نیاورده روبفرار نهادند که قریب یکهزار مردم از فوج نواب
محمد شاه خان کشته شدند آخرش نواب موصوف از آنجا برگشته بهیره آمده خود رسیدند بعد ازین
نواب محمد شاه خان معه فوج خود از آنجا کوچ نموده ساخته بملک ... رسیدند و بهیره ساکن و در ملازمت بعمل آوردند
تحصیلداران مقرر ساخته بند و بست نمودند و نواب ممدوح سخاوت را برای طلبیدن والدم بکشن گده فرستادند

رسیدن والدم نزد نواب محمد شاه خان و با او از آنجا بمقام اجمیر نزد پلتن جنرال مرهته
رفتن و سند مکان بهولیا نام والدم شدن چنانچه والدم حسب نوشته از کشن گده

سوار شده در فوج رسیده از نواب موصوف ملاقات نموده و نواب ممدوح خاطر داری و دلجوئی والدم زیاده
نمود بعد چندی روز برادرم کلان بهادر از نواب موصوف بیک سخن ناخوش شده از آنجا به کشن گده

رفتند درین عرصه تانتیا صاحب مرهته صوبه‌دار اجمیر که از طرف مهاراجه دولت راو سندهیه بود
والدم را طلبیده والدم از نواب محمد شاه خان بهادر رخصت شده در اجمیر نزد تانتیا صاحب تشریف بردند
و اینجانب نزد نواب موصوف ماندم تانتیا صاحب مکان پهولیا که هشتاد چهار مواضعات بود و نیز گڈهی
ساخته بود در اینجا تعمیر کرده قریب سه صد مردمان بطور تهانه در اینجا گذاشته رفته بود لیکن مکان
پهولیا از سابق در تحت راجه شاه‌پوره بود و راجه مذکور جمعیت وافر داشت و مکان پهولیا از شاه‌پوره
بفاصله سه کروه است تانتیا صاحب از اجمیر چون رفت که در مکان پهولیا تهانه قایم نخواهد ماند
و راجه شاه‌پوره والا شنیده خواهد گرفت لهذا اسناد پهولیا بنام والدم نوشته داده رفتند بعد چندی راجه
شاه‌پوره والا بر گڈهی پهولیا معه جمعیت وافر رسیده یکروز جنگ نموده گرفت و مردمان مهاراجه دولت راو
سندهیه بهادر را از گڈهی مذکور بدر کرده گڈهی مذکور را مسمار کرد لهذا رفتن والدم بمکان پهولیا
نگردیده بعد آن اینجانب بموجب گفته نواب محمد شاه خان در اجمیر بخدمت والدم رسیده از صوبه‌دار
بدین شرط رخصت خواسته که بطور نوکر خواهد شد در مکان پهولیا بند و بست نموده خواهم گرفتن

رفتن اینجانب از اجمیر و از آنجا روانه شدن والدم و رسیدن نزد نواب محمد شاه خان

و از آنجا رفتن به پرگنه وزیرپور علاقه جی‌پور و آخرش والدم از صوبه‌دار موصوف
رخصت شده نزد نواب محمد شاه خان آمدند و بعد چند روز نواب موصوف از اینجانب گفت که درین
روزها تنگی خرچ بمن به درجه کمال است لهذا آن صاحب پرگنه وزیرپور علاقه جی‌پور رفته بند و بست
نموده کارروائی خرچ خود نمایند اینجانب بخدمت والدم همگی حال ظاهر ساخت والدم رفتن به وزیرپور قبول
نمی‌ساختند چرا که پرگنه مذکور قلیل البضاعت بود آخرش اینجانب عرض ساخته که در اینجا مانده چه خواهم

ساختند در اینجا تست گشت جرج کذا برد دانسوکاه کپتان شدن نظر می آید و الدم عرض نجات
را پذیرا فرموده معه دو صد پنجاه سواران از انجا سوار شده روانه وزیر پور رسیدم و در موضع سونیالا قیام
وزیر پور رسیده مقام ساخته و صبح نواب مرتضی خان را معه پانصد سواران نواب محمد شاه خان علاقه
پرگنه هندون مقرر نموده رخصت ساخته و مرتضی خان مسطور معه سواران همان روز بوقت چهار گهری شب
گذشته در موضع سونپید مقام ساخته و صبح مرتضی خان از انجا بطرف هندون راهی شد و نجابت
و والدم در قصبه وزیر پور رسیده بند و بست تحویل ساخته و مرتضی خان به هندون رسیده و حال تعینی
تحصیلدار هندون که از طرف مهاراجه جی پور و اله معه یک پلتن و چهار ضرب توپ و دیگر جمعیت سوار
و پیاده ها در هندون بود خبر آمد آمد فوج شنیده مکان هندون گذاشته معه جمعیت همراه خود در موضع
سرو مهر بسین دیره ساخته نواب مرتضی خان یک شب در هندون مانده صبح از انجا معه سواران همراهی تعاقب رسید
بسو مهر رسیده از جمعیت مهاراجه جی پور و اله مقابله جنگ نموده در عرصه قلیل از قضا آلهی یک گولی به
بدن مرتضی خان رسید که فی الفور جان بجان آفرین سپرده از نیست بهشتی قیام و سواران همراهیان لاش نواب
برداشته در هندون آمده لیکن بسبب خوبی شجاعت هم قیام نه کرده هندون گذاشته بوقت شام
در وزیر پور رسیدند و الدم نجابت لاش نواب مرتضی خان را در وزیر پور بعد یک پاس شب گذشته معه
همراهیان خود از وزیر پور سوار شده در هندون رسیده تهانه قیام ساخته و پلتن جمعیت وغیره از سوبه
روانه بطرف جی پور رسید چونکه خبر کشته شدن مرتضی خان و نواب محمد شاه خان سید الفور
نواب رحمت خان معه دوازده پلتن پنجاه ضرب توپ و هزار سوار روانه ساخته نواب رحمت خان
هندون داخل گشته آن زمان والدم و نجابت معه جمعیت سواران همراهی خود از هندون سوار شده در وزیر پور

رسیدیم و نواب رحمت خان تحصیلدار از طرف خود در هندون گذاشته خود بطرف پرگنه تودّه
تاوده روانه شده در پرگنه سکندره قیام نموده در پرگنات آن ضلع بندوبست خود کرده بعد گذشت
عرصه دو ماه والدم همراه جمعیت از نزد نواب محمد شاه خان فتح که نواب موصوف از کارگذاری
مایان رضامند شده پرگنه هندون را تعلق والدم نموده دل بندوبست نمودن در پرگنه

هندون و رسیدن برادر کلان بهادر از نزد نواب امیرخان فرمایان بضلع هندون

والدم بالا بالا آمده در هندون آن بند و بست پرگنه مذکور مصروف شدند قلعه خام در هندون تعمیر
ساخته و اینجانب نیز در موضع کهیره که از وزیرپور بفاصله دو کروه طرف مغرب واقع است قلعه
قلعه نیم ساخته گرفت و نام آن قلعه محمد گدّه نهادم و برادرم کلان بهادر که سابق از نواب
محمد شاه خان ناراض شده در کشن گدّه رسیده قیام میداشتند چند ماه آنجا مانده از کشن گدّه سوار شده
نزد نواب امیرخان بهادر رفتند نواب امیرخان بهادر از حد زیاده خاطرداری و دلجمعی برادرم کلان بهادر ساخته
و اینجانب بطور یکه مبلغ بهزار روپیه شوار ی برادرم کلان بهادر از نزد نواب امیرخان بهادر طلبیده گرفت
و یکروز اینجانب از قلعه محمد گدّه عرف کهیره همراه یکصد پنجاه سواران سوار شده بخدمت الدم
میرفت در اثنای راه موضع کند بیره و در آن موضع یک گلسی و منتی موتی سنگه قلعه دار همراه یکصد پنجاه
نفر سپاهی از طرف بهاکر سنگه والد استقامت میداشت و موضع مذکور در علاقه هندون بود و موتی سنگه مذکور
متمردی و سرکشی اختیار نموده بود و والدم در تدبیر سزا دادن آنها بودند لیکن اینجانب را از آن امر
اطلاع نبود و قریب موضع مذکور رسیدیم و برای فاتحه خواندن از اسپ فرود آمده که تمام آن دامنی بود بر آمده
پیاده پا شده همراه هیچ شمشیر و یکمرد تمام از ... شاه آمدم و موتی سنگه وغیره از سابق خبر داشتند

اینجانب شنیده بدین وجه در دل خود اندیشیده مستعد ایستاده بود که ناگاه یک صدای مردانه جنگ
آمد بجنگ که اینجانب آنها را دیده صاف دانستم که خیال فساد دارند لاچار یک ضرب ... که خالی بر آنجا ایستاده
بود بر آن آدم وزیر ضرب زد دو آدم از زخم ایشان [illegible] ایستادند و شان قریب ده قدم آمده ایستاده شدند
و از آنجا موتی سنگ قلعه‌دار و منارام دیوان هر روز نزد اینجانب آمدند و گفتگو می‌کردند و جمع ساختند که آنجا
از آنها چه درست گرفتار در جهت من آمد مسمی آرام سنگ که از رفیقان من بود ... چهار
گرفته گفت که نزد سرداران بزرگ گرفته ... من آرام سنگ که گفتم که ...
و در دل ... کرده و دانسته بودیم که موتی سنگ که روبروی من ایستاده بود ...
آمد ... آرام سنگ ... جوان ... ساخته ... آمده و دست ...
دو آدم دیگر از رفیقان من ... آرام سنگ ... اینجانب ...
... دست ... وقت ... جمعیت ایشان ...
از دست ... اینجانب ... گفتم که ایشان ... [illegible]
... بفضل حق سبحانه تعالی شامل حال ... سنگه ... آخر ... رفیقان
... رسانیده ... طرف ... اینجانب ... شمشیر ...
... جمعیت ... حمله کردم ... گشت ... [illegible]
... بعنی شهر پناه رفتند ... عقب ایشان ...
... [illegible] ... ایشان ...
... رفیقان من ...

بدست سوار بندی و دندان گیری و لب میزند و بدست کسی نمی آید اینجانب فی الفور تند شدی تمام جو در
بر سرین بجای فی بسم او نهاده و ما دم وار دیگر آمدم گفتم که بگیر بفضل است گور زدم نزد و موجب گفته من آدم
مذکور عنان گرفته بر پشت گور سوار گشت بعد آن اینجانب از خانقاه بدر آمدم در شعر صفه دمان راه بود
در دست کسی نشسته بیرون آمده گولی بندوقها میزد و تا آخرش اینجانب بر پشت اسپ بود و اسپ سوار شدم در آن زمان کسی شخص
گفت که سعادتخان کشته گشت و لاش او در اینجا افتاده مانده بمجرد شنیدن از پشت اسپ فرود آمدم و گفتم
که من هم کشته خواهم شد و بالاش او از اینجا برداشته خواهم آورد این سخن گفته تن تنها اندرون خانقاه
آمدم و شیخ من سمیان جمن خان و ناهر خان بالا از اینجانب را گرفته میکشیدند من از ایشان گفتم که
مرا بگذارید و سخن بگوئید لیکن ایشان از بدخواهی هیچ نمیگفتند و از گرفتن باز نهادم اینجانب را گذشته نهادند
بر پهلوی جمن خان زدم که از ضرب شست در جمن خان طاقت نماند و اینجانب را گذاشتند از اینجا بدر رفتند در
همین حین میان امین الدین و ناهر سنگه که از رفیقان قریب بودند گفتند در بیرون آمدن مرضی آنحضرت چیست جواب
گفتم که عوض اینجانب از بردن لاش سعادتخان است ناهر سنگه و امین الدین گفتند بجای که لاش سعادتخان افتاده است
ما ایشان معلوم است ما ایشان میرویم آخرش ناهر سنگه ناهر و بندوق های خود نزد اینجانب گذاشته برای آوردن لاش سعادتخان
رفتند در شعر صفه مردمان قریب آمدند من دو بندوق که بر او شان زدم که او شان بدیگر طرف رفتند هرچند که گفتم که
اگر با ۱۵ نفر مردمان همراهیان در اینجا بیایند بر او شان حمله نموده گذر را خواهم گرفت آخرش ناهر سنگه و امین الدین
لاش سعادتخان را برداشته حواله مردمان دیگر نموده نزد اینجانب رسیدند بعد آن اینجانب از خانقاه بدر آمده بر اسپ
خود سوار شده موتی سنگه و مختار رام را گرفتار ساخته معاودت نموده بقلعه گهر رسیدم و لاش سعادتخان را مدفون
کردیم و میان مرزا امنو و آرام سنگه از ضرب گولیها زخمی شدند و یک کاره بطور خفیه والدم از ساتو قریب صفه گفتند

برای بافت شال فرستاده بود چنانچه هرکاره مذکور قضیه پیدا نا انجا روانه شده دو [illegible] رسیدن
بخدمت والدم رسیده احوال جنگ شدن گفت والدم را از جانب ایشان بجد زیاده تشویش گردید
همان ساعت بر سواری شده بطرف موضع کهندیت پیشتر رفتند و دیگر سواران از عقب جلدتر سوار شده عقب والدم
معدود سه سواران بموضع مذکور رسیدند و یک سوار از همراهیان جمع و نزد اینجانب در قلعه کهیره فرستاده [illegible]
اینجانب حسب الطلب از قلعه مذکور سوار شده وقت غروب شدن آفتاب بموضع کهندیت بخدمت والد خود رسیدم [illegible]
موضع مذکور والدم و اینجانب معه سواران استاده ماندیم صبح مورچه [illegible] پایدم [illegible] چهار
مردمان طرف ثانی [illegible] بیرون موضع [illegible] ستم و باج دگرده والدم [illegible] اینجانب [illegible]
تحصیل فصل خریف و فصل ربیع سال تمام از عاملات خود کرده [illegible] سرکشی نموده [illegible]
رسانیدم و نواب حسن خان که معه فوج سواران در مکان [illegible] قیام ورزیده بود از قضا الهی [illegible]
مکان [illegible] افتاده یکروز زنده ماند و فوت شد نواب محمد شاه خان مسمی داد جعفر خان را بجای حسن خان
فرستاده داده داد جعفر خان مرحوم [illegible] لیکن [illegible] فوج نمود [illegible] علاقه [illegible]
افتاد چنانچه مسمی تهاکر [illegible] سنگه [illegible] تهاکر [illegible] قلم جاری ساخته [illegible] مردمان [illegible]
داد جعفر خان با وجود فوج جنگی همراهی خود [illegible] شده برگنات علاقه خود [illegible] معه فوج همراهی خود
شده [illegible] نزد والدم بمقام [illegible] رسیدند [illegible] وقت [illegible] نساده بود لهذا وقت تحصیل
و در فوج [illegible] داد جعفر خان بسبب [illegible] نوبت [illegible] رسیده بود و والدم اینجانب را [illegible]
[illegible] خود حاضر گشتم والدم فرمود که حالا وقت فصل و تحصیل نیست ایشان [illegible]
[illegible] کار روائی فوج داد جعفر خان معه [illegible] درجواب آن عرض نمودیم که [illegible]

زیر نظر نمی آید مگر در مکان موضع رونسی علیحده افرستیده میشود و در انجا همه فوج را همراه برده چند روز

از غله وغیره گذاره اوشان گرانده داده خواهد شد و بعد آن پرگنه خوشحال گڈه که در تحت راوتیر تمهوج سنگه است

اوشان را هم تنگ نموده و نیز از مواضعات خوشحال گڈه قدری قلیل معامله گرفته کار روائی خرچ فوج

همراهی دادا جعفر خان نموده خواهد شد و الا دم صلاح اینجانب را پسند نموده کوچ کرده بر موضع رونسی رسیده مورچه

از قلعه چسپانیده داده و اینجانب جنگ سخت نموده آخر شب بعد چهار روز همگی مردمان قوم راجپوت بانه که

در قلعه بودند تنگی کرده گرفتار ساخته و هزارها من غله از موضع و اندرون قلعه مذکور گرفته و فروخته مبلغان نقد علیحده

بفوج مذکور دادیم و از انجا کوچ نموده قریب گڈه رسیده دیره ساخته والدم و برادر کلان بهادر از انجا هندون

تشریف بردند رفتن اینجانب در علاقه خوشحال گڈه و جنگ شدن با خوشحال گڈه والا

و اینجانب معه یازده سواران و یک پلٹن که دران چهار نشان و قریب یکصد و پنجاه نفر سپاهیان همراه

با هر سنگه که از رفیقان قدیمی که در فوج دادا جعفر خان مانده و دیگر سواران قریب یکصد و پنجاه همراهی من سوی

بطریق چهاونی قیام نمودند و اینجانب همین تجویز مقرر ساختم که در قصبه ودی علاقه خوشحال گڈه تاخت آورده

تجویز خرچ فوج دادا جعفر خان نمایم چنانچه از فوج دادا جعفر خان چهار پلٹن معه ضرب توپ و یکصد سواران معه

بودی سنگه کپتان گفته دادم که عقب من بیایند و همین با هر سنگه گفتم که ایشان هم معه چهار نشان عقب من

بیایند و یک هرکاره نزد سواران خانگی برای شامل شدن که قصبه ودی فرستادم و اینجانب بوقت چهار گهری

شب باقیمانده معه یازده سوار خانگی که از رفیقان معتمد بودند و قریب یکصد سواران از فوج جعفر خان همراه گرفته روانه شدم

بوقت چهار گهری روز بر آمده قریب قصبه مذکور رسیدیم زمینداران قصبه قریب دو صد مردمان بندوقچی مسلح شده بیرون آمده

بفاصله یا نصد قدم از قصبه نمودار اینجانب رسیدند سخنان متمردی نمودند اینجانب را سخنان متمردی شان گوارا

نشده یک آدم معتبر از آنها که سنجان یاوه مشغول گرفتار ساخته گفتیم کو نجاوینی زند مردمان قصبه سیم
و بدخواهی که بینید و دست خود را ستم نمت صاحب پیش آید بعد لهذا آدم اوشان را که گرفتار نموده بودیم دیگر روز
و بینی و گوش او نبریدیم و او را از اوشان گفتیم که برای تنها به نشانیدن آمده ایم اوشان هیچ جمع نموده در مندر گرد
که از قصبه بطرف مغرب است دیر و ساز نه تحریش بموجب گفته اوشان بسمند رند که در رسیده ایستاده شدیم
در عرصه یکمین سواران همراهیان را در اینجا گذاشته یک سوار همراه گرفته از قصبه که بطرف جنوب است نموده دیدیم
که هزارها مویشی گاو میشان و غیره و مرد و زن اسباب گرفته بطرف خوشحال گده میروند و بطرف خوشحال گده
بسبب شدت باران آن قدر آب در تالابها و هامون بود که یک تخته آب بنظر می آمد بسبب آنکه تخته معرکه یک سوار
دیگر را آنها رسیده همگی مردمان و زن و غیره را واپس نموده در قصبه او و دیگر آوردیم و باز بطرف خوشحال گده
آمده مویشی اوشان را فراهم نموده و سوای آن قلیل مویشی خوشحال گده را همراه آوردیم و از قصبه او و تا خوشحال گده
فاصله یک نیم کروه است و در خوشحال گده قلعه مستحکم بود و در شهر و قلعه قریب یکصد سپاهی معتبر ملازم راو جی
الذینه بودند وقتیکه مویشی آنجا را جمع کرده می دیدیم از این سبب قریب پانصد مردمان پیاده و جنگی از آنجا آمده
بتعاقب آنجانب آمدند در عرصه سواران همراهی بر مندر ایستاده بودند تا آنجانب شدند و باز
آب بطرف ایستاده بودیم که مردمان خوشحال گده در آب آمده گولی بندوق ها برما انداختند
کردند و سبب گولی ها سواران همراهیان آن بسته پیش نیامده که مردمان خوشحال گده این طرف آب
بجانب ایستاده بودیم شدند و زمین عقب یا در قصبه ایستاده بودند
نمانت آنجانب از سواران همراهی خود گفتیم که جنگ از نامردی
بهتر آب اسپان یک تقیاس لهذا توکل بر نموده اسپان را

پیاده گشته حمله نموده اوشان را شکست دهیم باخود ها گشته گردیم مسمی غفور خان رسالدار وغیره که
از فوج جعفر خان بودند گفتند که مخالف بسیار اند و ما اسپان را گذاشته پیاده نخواهیم گشت اینجانب از انها گفتم
اینان مثل مخنثان آمد غرض که همگی سواران نامردی نموده اینجانب را در اینجا گذاشته رفتند و همراه اینجانب
همان یازده سوار که از رفیقان قبیلگی خود بودند ماندند من از انها میگفتم که پیاده شوید لیکن کسی پیاده نمی شد آخر
هر یک را نام گرفته گفتم که از اسپ فرود آیند چنانچه هر کسی را که نام آنها گرفته میگفتم او اسپ را گذاشته پیاده میشد
هشت آدم جنگی از اسپ فرود آمدند اینجانب گفتم که بر دشمنان حمله نمایند غرضی که از گفته من اوشان پیشقدمی نمودند
باز بطرف چپ گردیدند و مسمی بخت سنگه که از همراهیان من بود از من گفت که نگاه فرمایند که طرف ثانی از پانصد
نفر زیاده اند و اینها هشت آدم بچه طور دو چند بوده اوشان خواهند بود ازین طبیعت من از دست رفته و غصه بر من
طاری گشته شمشیر از نیام کشیده حمله نمودیم از فضل حق سبحانه تعالی همراه که من قریب یازده سوار پیاده
بودند عقب من حمله نمودند که طرف ثانی واله ها پشت داده در میان آب که قدری عمیق بود در میان
دو تالاب فرو رفتند و اینجانب بر آب تالاب ها رسیده از اسپ بر آمده پیاده گشته بر کناره تالاب های مذکور نشسته و گولی
بندوق ها از دست خود میزدم و آن همگی هشت نفر از رفیقان که پیاده شده بودند از من برابر فاصله
بیست قدم بر کناره آب تالاب های مذکور رسیده نشستند و از دیگر رفیقان که سوار بودند هیچ آدم
پیاده شده نزد اینجانب آمده نشستند و مایان که قریب یازده مرد جنگی بر کناره تالاب ها استقامت میداشتیم
طرف ثانی فی الواقع در میان هر دو تالاب ها بفاصله ده قدم نشستند و از هر دو طرف گولیهای بندوق میزدند و طرف
ثانی فی الواقع زور میکردند پیش رفت در عرصه مردمان دیگر معه بنگی ها باردو و گولیها از قلعه خوشحال گده
[illegible] ها مدادا انها رسیدند و جنگ شدید میگشت هر که همراهیان از من میگفتند که برای این جا را گذاشته بر آمده

سوار شده دیگر طرف رو بنده انجانب چند دفعه گفتیم که از دست خود می‌ها خود را تراشیده اینجا نخواهد ماند
سپاهیان سوار شوند و سوای این کسی که زاده بدر خود نخواهد بود و اینجا را گذاشته در فوت خواهد گریخت سلامت
از فزونی فوج دشمن چرا اندیشه بسیار زند وقتیکه مردن خود باختیار ساختند بجنگ مشغول چونکه آن یک سر گذشته بهم یک جهت
امروز اگر آسمان از بالا خواهد افتاد و یا زمین بی تقصیر خواهد رفت انجانب بجلال خیال دیگر نخواهم کرد لیکن جای
در وقت از مقابله دشمنان گذشت نخواهم ساخت و از فضل الهی مستغنی و بجنگ فوج بدراهن ذخیره که عقب ما
می بدید امداد ایشان خواهد رسید اگر کسی یک گز نخواهد آمد یقین کلی است مستمی تا هر سنگه که از رفیقان قدیمی و ملازم خود
سه چهار نشان جلو تر رسید وقتیکه صد دو صد آدم امداد ایشان خواهند رسید آن وقت طرف ثانی والله الحاقت نخواهد بود
قائم باشند نوعی که از پنج شش گهری روز بر آمده تا دو گهری روز باقی ماند جنگ شدید مانده جنان با هر سنگه مردانه
که هنوز چون تیر بقصد دوی رسید و از دور آنها را مردمان طرف ثانی دیدند که نحو تنگ هوز برگرد چند انجوج
جای که بود عمدا انجانب گذاشته طرف قلعه خوشحال گڈه و آن کسیکه آن وقت انجانب سوار بود دیگر دشمنی نام
سوار شده با کسو دیگر که آرام سنگه نام داشت همراه شده مردانه با دیگر سپاهیان جمع امداد انجانب فی الفور
شوا بنشستم انجانب معه دیگر سواران کور سپاهیان جمع کرده مردمان قلعه خوشحال گڈه شده
ساختیم و بنیاد با خوشحال گڈه والا ایشان دیده رنگ در کردند
نشستند در این زمان انجانب همراهی خود گفتیم که تو اینجا استاده باش من عقب رفته سواران همراهی
آورده حمله سپاهیان جمع ساخته و عقب رفتیم قریب چهل پنجاه سوار از فوج واد جعفر خان آورد
همراه گرفته آورده‌ام و گفتیم که ای مردانه آنها چه ساخته تکشید من کمی بسیار و انهمی بود دم کشید
بر مردمان جمع خوشحال گڈه حمله کرده‌ام عقب من بلا فاصله پنجاه قدم سواران کور می آمدند رسیدم

مقاومت من نیاورده راه گریز پیش گرفتند مگر یک جوان از اینها که زخمی بود شمشیر بدست گرفته ایستاده بود و در
خود حقیقی او که در دلاوری و جستی بی نظیر بود شمشیر برهنه در دست گرفته ایستاده بود و اینجانب اکثر اینها بعضی
مردمان بکمین بود و در دل اندیشه نیامد و از یک آدم که بالای زین ایستاده بود دانستم که صاحب قرن خود خیال رسیدن شمشیر
زدن قبض نخواهد کرد و او را گذاشته به مردمان دیگر رفتم و در عرصه که یک سوار که عقب ایشان می آمد قریب مردانه مذکور
ایستاده بود رسید مردانه مذکور به تندی تمام آمده ضرب شمشیر کرده که سوار مذکور بر زمین افتاد و مردانه مذکور پی شمشیر دیگر در آنحال
نگاه بر عقب نمودم فی الفور عنان گردانیده به امداد سوار مذکور رسیده یک شمشیر بر دست چپ مردانه مذکور زدم که دست او
جدا شده در آنحال مردانه مذکور ضرب شمشیر به اینجانب کرد لیکن بسبب تیزی اسپ باد پا مذکور ضربه او خطا افتاد در آنحال
هشت سوار از رفیقان من رسیده گرد اگرد مردانه مذکور محاصره نمودند و مردانه مذکور در میان ایستاده بود و از اینها
هیچ یار را یارای آن نبود که بر مردانه مذکور حمله کند و زیر سواری من اسپ باد پا مانند برق بود و از ده شمشیر زدن گرد و طرفی
گرد اگرد آمدم مردانه مذکور بطرف من رجوع میکرد و از من غافل نگشت در آنحال مردانه مذکور با وجود زخم کاری
سواران گرد اگرد ایستاده بود جست نموده سوار از پیش او گریخته رفتند و مردانه مذکور دیده متامل [illegible] مردمان
خود گردید بعد آن اینجانب به مردمان خوشحال گڑه رسید خبر بر آورده همی کیستم در عرصه مردانه مذکور بسبب زخم خون آمدن
ناطاقت گشته ایستاده بود بر یک سوار از همراهیان من جست نموده رسید سوار مذکور تاب مقاومت او نیاورده از پیش او
گریخت مردانه مذکور تا هم یک ضرب شمشیر بر سر بر زین اسپ رفیق در آنحال نگاه من افتاد و اسپ باد پا را تیز نموده رسیده یک ضرب شمشیر
بر مردانه مذکور زدم که مرده شده بر زمین افتاد و تا قلعه خوشحال گڑه عقب ایشان کردیم و قریب پنجاه مردمان را بقتل
رسانیده سر اینها بریدیم و از آن پنجاه قریب پانزده نفر همراهیان من کشته یا خسته شدند و قریب بیست و پنج مردمان از سمت اینجا
کشته شده باشند و درین معرکه یک زخم شمشیر بر دست [illegible] سواری من رسید زخمی گردید بعد [illegible]

برقصبهٔ دی این دیره ساختم تا اینجا یک شب گذشته پلتن ها معه حضرت تحیا نزد اینجانب رسیده و ساختند
اینجانب تا نوقت زمینداران غیره قصبهٔ دی گرفتار ساخته وجه معامله چهار هزار روپیه قرار یافته و در عرصهٔ چهار
روز مبلغان مذکور حصول ساخته تمرد بانج سوار و پلتن ها داده جعفر خان آمدم و از اینجا کوچ نموده و قریب خوشحال گره
رسیده دیره ساخته مبلغ پنجهزار روپیه معامله از خوشحال گره و القرار یافته و نیز یکهزار روپیه با خصیات اینها ملو
داهی مقرر گشته و قریب هفت هشت هزار روپیه زر دیگر علاقه خوشحال گره و گرفته این همه مبلغان فوج مذکور دادم
و بعد از آن داد جعفر خان معه فوج همراهی خود روانه شده نزد نواب محمد شاه خان رسیده شامل شده و اینجانب در
تا مهیکهیره رسیدم و چند روز در اینجا مانده از اینجا بست صد سوار روانه شده و کشن گره بخدمت والد رسیدم
رسیدم و در عرصه نواب امیرخان بهادر و نواب محمد شاه خان بهادر معه همگی فوج برجی هنرخاص رسیده در آخر ختم از
طرفین جنگ بمیان آمده و مید و از همه پرگنات تا ک جی تهانه جات نواب موصوف برخاسته شامل فوج
مگر در علاقه هندون تهانه والدم قایم مانده و والدم از نواب موصوف علاحده گشته لهذا والدم برادرم
بهادر را در هندون گذاشته خود معه چند سواران نزد نواب موصوف رسیده شامل جنگ شده و برادرم کلان
بهادر در هندون استقامت مرزیعه بود که تهاکر بهونت سنگه سابق زمین تعلقه بندی نموده فوج کثیر
همراهی داد جعفر خان را از زور خود از علاقه نوده باد و غیره بدر نموده اراده بهونت سنگه که
بندوبست کرده فوج وافر فراهم کرده اراده گرفتن هندون ساخته معه هشت هزار فوج از سوار پیاده
از اینجا کوچ نموده از هندون تهار گروکسنده دیره ساخته و از چند روز بابت علاقه هندون معا
ملکه نموده جنگ والدم از مقام لشکر محمد شاه خان بنام اینجانب رسید که فساد
بهونت سنگه و انهدن اینجانب از کشن گره و شامل شدن با برادر کلان بهادر

نمودن ٹهاکر هونت سنگه را اعلام از رسیدن خود در فوج نواب امیرخان بهادر در نواحی ستهانه
وصرف ماندن من در هنڈون برادرم کلان بهادر بجمعیت قلیل و فساد ٹهاکر هونت سنگه و جلدتر رفتن من در
هنڈون نوشته بکشن گڈه نزد من فرستاد فی الحال اینجانب از کشن گڈه سوار شده شب و روز مسافت راه
طی نموده در قلعه کهیره که مکان خاص قیام من بود رسید و دریافت گردید که برادرم کلان بهادر با جمعیت چهار صد
سوار و پانصد شش صد پیاده ها که پیش از هنڈون کوچ نموده بمقابله ٹهاکر هونت سنگه بفاصله سه کروه
رسیده دیره ساخته تعین که صبح یا شام جنگ شود اینجانب تا وقت اول رسیدن خود در قلعه کهیره فردا صبح
بوقت یک پاس روز برآمده شامل جنگ گردیدن تا رسیدن من جنگ نساختن بخدمت برادرم کلان بهادر
نوشته فرستاد و بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده اینجانب معه شصت سواران همراهیانه از قلعه کهیره سوار
شده و در اثنای راه که از انجا دیره برادرم کلان بهادر پنج کروه مانده باشد آواز توپها شنیدم دانستم
که از برادرم کلان بهادر و ٹهاکر هونت سنگه جنگ میشود لهذا بمجرد شنیدن آواز توپ اسپهای خود را تیز
گرم ساخته روان گشتیم چونکه در دیره ها رسیدم دیدم که همه جمعیت سوار و پیاده و اسپان در دیره ها رسیده ایستند
دهرمان همراهی برادرم کلان بهادر از من گفتند که برادر کلان بهادر و انصاحب با فوج هونت سنگه مقابل
شده و توپها سر شدند لیکن جائیکه فوج ٹهاکر بنگورا ایستاده بود زمین آنجا پست و بالای عمارات بودند جهاں
لایق جنگ نبود لهذا برادر کلان بهادر و انصاحب موجب صلاح همراهیان جنگ نمودن موقع ندانسته عنان مراجعت
گردانیده می آیند لهذا آنصاحب در اینجا در دیره ها فرود آیند و اینجانب در جواب آنها گفتم که انوقت
جنگ تمام کرده باز آمده به دیره ها خواهم نشست این سخن گفته از انجا بیشتر روان شدم دیدم که برادر کلان
بهادر معه جمعیت قریب یکصد نخانه سوار بطرف دیره های خود می آیند اینجانب رفته سلام نموده برگشت

جسیان ملاقات ساختم برادرم کلان بهادر فرستاده بود بسبب جای تنگ امروز جنگ کرده نتوانستند
ما پس آمدیم حالا بدیره خیمه فرود آیند روز دیگر جنگ نموده خواهد شد در جواب گفتیم که اگر امروز جنگ
نخواهید ساخت طرف ثانی والد با دلیر خواهد شد لهذا در جنگ خلل خواهد افتاد مناسب این است که ازینجا
عنان مراجعت فرموده از دشمنان جنگ نموده بفضله سخت داده بعد آن بدیره ها تشریف ببرند برادرم
کلان بهادر ازین سخن ما خوش شده فرمودند که من نامرد نیستم آنچه که شما در جنگ رنگها یان خواهید ساخت من هم
خواهم ساخت در جواب این گفتیم که ایجان فوج مخالفان رفته مقابله جنگ نموده معشوق جوانمردی هر یک
معلوم خواهد شد درین گفتگو بودیم که [illegible] مذکور معه فوج سواران دیگر شده محبت
[illegible] ازبابان قریب رسیده مقابله گردید بمجرد مقابله طرفین اینها حمله ساختیم اوشان بفضله تاب حمله نیاورده
پشت داده راه هزیمت پیش گرفتند دلاوران اکثر سواران مخالف را به تیغ ساخته تعاقب اوشان نموده
[illegible] فوج پیاده با قریب شش هزار آدم معه [illegible] که بر بلندی [illegible] استاده بودند مقابله کرده
و گوله های توپ بابان زدند که از زد گوله ها سواران همراهیان متفرق شدند و برادرم کلان بهادر روبرو
اسپان جمعی را خبر ساخته تعاقب [illegible] رفتند و اینجانب معه شصت سواران استاده [illegible]
[illegible] شدند درین [illegible] ساخته بود و عقب من [illegible] یکجایی [illegible] شده [illegible]
گردانیده [illegible] من [illegible] سوار [illegible] ازین گفتن که ازین جنگ مخالفان
روی گردانیده کجا میروید ازین سخن بی شعوری او طبیعت من بر هم شده گردید ازو گفتم که حالا جنگ کا است
چرا که اوشان قریب شش هزار نفر پیاده معه ضرب توپ ها استاده اند و همراهیان قریب صد سوار خواهند
بود و بدون رسیدن فوج پیاده ها همراهیان من جنگ نمودن با اینها چگونه صورت خواهد بست [illegible]

مردمان پیاده‌ها خواهند آمد آنزمان مقابله جناب تنها خواهد شد دشمنگی برین حمله ساخته لهذا رای آب
نوشیدن موقوفی گردانیدم سوی زین پادشاه من فوج مخالفان فاصله نیم کرده است سوارند که پشیمان شده از من
میگفت که بطرف آب رفته آب باید نوشید و بیعت اینجانب که نهایت تشنه شده بود آب نوشیدن موقوف ساخته
از انجا برگشته و می سبب خود را بطرف مخالفان نموده دوانیدم که اندرون فوج مخالفان رسیده حرب را
کردم و عقب من دیگر سواران همراهیان رسیدند و برادرم کلان بهادر که بطرف عقب فوج مخالفان سبب دوانیدن رفته
بودند با یاران دیده فی الفور حمله ساخته شامل اینجانب شده حرب را میکردند و فوج مخالفان که مقاومت
نیاورده پشت داده بعکس شده میرفتند و دلاوران همراهیان تعاقب آنها میکردند و مخالفان را کشته
بر زمین می انداختند و من هم از اندازه زیاده مردمان را کشتیم و برادرم کلان بهادر چندان شمشیرها زده بودند
که زیاده بر دست مبارک آماس یعنی ورم آمده و بسیار ضرب شمشیرها از دست مخالفان بر بدن مبارک رسیده
بودند بسبب زره که پوشیده بود اثر زخم به بدن مبارک نرسیده مگر یک زخم شمشیر بر پنجه مبارک رسیده بلکه زخم
گولی بندوق بر سینه زیر ران یمین آمده و دو زخم شمشیر بر پشت اسپ کوتل رسیده اگر همگی احوال آن جنگ
نویسم طول طویل میگردد لهذا مختصر میکند و احوال نوشته میشود که برادرم کلان بهادر را از یک پیاده مقابله گردیده
برادرم کلان بهادر شمشیر بدست راست گرفته و دست چپ معه عنان بر گردن اسپ خود داشته و پیاده نیز مقابل ایستاده
شمشیر بدست گرفته بود لیکن قابو حرب برای از طرفین نمی یافتند برین حال چشم من افتاد بمجرد دیدن اسپ را دوانیده
رسیدم بسبب جلدی ران من بر پشت پیاده مذکور رسید که بجلدی تمام سه حربه شمشیر بر سر که دستار
بسته بود زدم چونکه قریب بود لهذا شمشیر من کارگر نشد چون دانستم که از شمشیر هیچ نمیشود بعجلت تمام سر پیاده
مذکور را به هر دو دست خود گرفتم که گردانم بر ران بیست من آمد لهذا سر او در قابو آمد هر چند که او شمشیرها میزد و هیچ

اگر نگر جم توک یعنی شمشیر قدری برگوک سبب آمدن بجستی تمام سر او را بریده جمع گرفتاران
زده است شمشیر بر حلقوم او در آندم مثل گوسفند حلق او بریده شده مرده گشته بر زمین افتاد بعد آن شمشیران
شده ام چون دیدم که صد تفنگ مع نرگاوان همیش پیش می رود و هزارها مردمان بخت خورده دوان همراه هم
مذکور می روند من چند بار به برادرم کلان بهادر گفتم که اینجا مردمان کشتن چه باید صلاح همین است که توپ
سیر رود و در اینجا رسیده گرفته شود برادرم کلان چیا در کشتن مردمان محال افغان مشغول بودند گفتم را [illegible]
سوای ازین دیگر همه مردمان مستغرق شده در تعاقب کشتن نمودن مصروف شدند یک دو هم از قبیلهٔ خود
همراه من مع دو ضرب توپ محال افغان قریب با هم گرده بیشتر از اینجا میرفت چونکه اراده گرفتن توپ مذکور مصمم بوده
لاچار شده تن تنها اسپ خود را دوان تا خسته قریب رسیده دیدم که هزارها مردمان حلوش شده میروند و ترکاره
شان توپ مذکور به نرگاوان و مردمان [illegible] یک نفر گولنداز حربه بجیه گردید دست [illegible] سوی من
انجا بی اندیشه حربه مذکور نکرده شمشیر زدم که در تحیه او آمده بعضی بریده گشت گولنداز مذکور بجز زمین [illegible]
و اگر نشست و بعد دیگر مردمان بعد که در آن گذاشته رفتند و نرگاوان بدون آدم توپ که در آدوان [illegible]
لهذا اینجا یک ضرب شمشیر بر پشت یک نرگاو و دیگر که پیش بودند شمشیر زدم که هر دو نرگاوان [illegible]
بسبب زخم کاری از رفتن بازماندند استاده گشتند در عرصه یک سوار و یک پیاده از همراهیان من
رسید پیاده مذکور را اینجا گذاشته همان توپ نشانید و ان توپخانه را پس آورده ام و از فضل حق
تعالی فتح نصیب شد [illegible] بحکم او تعالی بجا آوردم و از اینجا مراجعت نموده در [illegible]
[illegible] چهار جمعه پنج صد مردمان محال افغان کشته شدند و از جانب ما [illegible]
مردم [illegible] آن جنگ [illegible] زیاده گردید [illegible]

سوار فراهم شده ملازم پایان گشته‌اند و لکهها روپیه از ضلع تحصیل ساخته بفوج همراهی خود
داده همه که فوج بهر دو جهه آسوده گشت و نواب امیر خان بهادر و نواب محمد شاه خان که قریب جی پور
رسیده بر راجه موصوف ورغه داده بودند معامله دوازده لکهه روپیه از راجه جی پور مقرر گشته مصالحه شده
رفت لهذا نواب امیر خان بهادر و نواب محمد شاه خان معه فوج خود از انجا کوچ نموده از ملک راجه جی پور
بیرون رفتند و بر مکان لاوه علاقه ټونک رسیده دیره ساختند مورچه‌ها چسپانیدن اراده و جنگ طرفین
شروع کردید و بسبب معامله کردیدن از راجه جیپور نواب محمد شاه خان و والدم خطوط‌ها برای
واگذاشت ملک جی پور معه قلعه‌ها و بند و بست کرانیدن معتمد مهاراجه جیپور والا بنامهای نوشته بدست
آدم معتبر خود داده فرستادند روانه شدن بهادر بکلان کهها در و انجانب معه فوج خود از
هندون وغیره نشانیدن و دادن تهانجات مقربان راجه جی پور والا بموجب نوشتن نواب
محمد شاه خان و رسیدن پایان بفوج نواب موصوف بمقام لاوه پایان
فی الفور بند و بست خودها از قلعه‌ها وغیره برداشته بسپردن ملازمان معتمدان راجه جی پور نموده بموجب نوشته نواب
موصوف از انجا معه فوج همراهی خود روان گشته بر مقام لاوه رسیده دیره ساختیم و والدم نیز شامل پایان
شدند و بموجب حکم نواب محمد شاه خان از مکان لاوه بطرف جنوب دیره ساخته مورچه‌ها بنیاد نهادیم
و دیره نواب محمد شاه خان بطرف شمال بود درین عرصه میان نواب جمشید خان و محمد سعید خان وغیره سرداران
ملازم نواب محمد امیر خان بهادر بموجب اشاره آقای خود بطور ملاقات در دیره نواب محمد شاه خان رفته
گرفتار ساخته در همان خیمه نواب محمد شاه خان را در میان گرفته نشستند طلب فوج پلټن‌ها وغیره همراه
نواب محمد شاه خان گرد اگرد دیره مذکور که در ان جمشید خان وغیره نواب محمد شاه خان را گرفتار ساخته

۹۴ نشسته بودند آمده محاصره سخت نمودند بعد دو یاس نواب امیرخان بهادر معه چهار پنج سرداران
در دیره فیض الله خان آمده میخواست که نواب محمد شاه خان را گرفته بردند کلی فوج کمپو دیگر و علاقه
نواب محمد شاه خان را هم زیر تحت و قبضه خود آرد برادرم کلان بهادر از دیگر سرداران همراهی نواب محمد شاه خان
صلاح نموده بر دیره فیض الله خان بخشی که نواب امیرخان نشسته بود رفته محاصره ساخته بطور نواب محمد شاه خان
گرفتار ساخته مردمان پلتن و اله باد شناسائی صریح بنام نواب محمد امیرخان بهادر دادن شروع ساخته و بلاغه
که از جمشید خان غیره گفته نواب بابان یعنی محمد شاه خان را خلاص کرانده دهند بعد آن بابان بصاحب را
یعنی نواب امیرخان را خلاص خواهیم کرد درین مخمصه عرصه دو روز گردیده آخر جمشید خان غیره نواب محمد شاه خان
را خلاص نموده گذاشته رفتند و مردمان نواب محمد شاه خان نواب امیرخان بهادر را خلاص نموده گذاشته
بعد گرمی بلوه یعنی دنگه در فوج بکلی پلتنها غیره متعلقه نواب محمد شاه خان غیره برای طلب تنخواه گرفتن پیدا
گشته برادرم کلان بهادر نواب محمد شاه خان را از انجا بر آورده بدیره فیض الله خان رسید از انجا نواب
امیرخان را سوار کرانده هر دو نواب صاحبان را معه چند یک سرداران در دیره فوج بابان آوردند والدم
و بابان بابان مهمانداری کسی پیش آمدیم و بند و بست کرده بودیم که از فوج نواب امیرخان و نواب محمد شاه خان کسی
متنفس را بدون حکم آمدن ندهند و نواب را شاه خان که همراه نواب امیرخان بهادر بود در انجا از نزد رده
گشته که بعد دل خود مستحکم گرفت و احوال آن که کسی را که بابان ساخته بجای کی نوشته خواهند شد نواب
امیرخان بهادر چند روز در دیره والدم مانده روانه گردید و نواب محمد شاه خان قیام گزیده بود و بابان
قوم همراهیان بابان نیز بسبب دنگه فوج نواب محمد شاه خان بددل گشته در گوشه ... رفتن بجانب خود
ساختند و صد نامردمان همه زره در چارسته سر زدند چونکه قریب هفت صد پیاده و سه صد سوار باقی مانده

وباقی همه برخاسته رفتند و اینجانب از نواب محمد شاه خان گفتم که بدون خرچ همگی مردمان کجا تیر روند
نواب موصوف در جواب آن گفت لاچارم برخاسته رفتن دهند بجواب آن گفتم تا حال بخیه که حق فرمان بسر دار
آنصاحب اینها یاران شدن توبر اینست نمودیم حالا آنصاحب صاف جواب میدهند در صورتیکه یاران اینجویشی تمام رخصت
نموده میدهند بجای که حق سبحانه تعالی رزق ما مقرر ساخته است آنجا رفته خواهیم خورد بقول سعدی فرد
رزق هرچند بیگمان برسد ۞ شرط عقلست جستن از درها ۞ باستماع اینمعنی نواب موصوف با یاران اینجویشی
تمام رخصت نموده داده بعد آن علی الصباح معه جمعیت همراهیان خود از انجا کوچ نموده روانه شدیم
از اینجانب مشوره ساخته همین صلاح افتاد که سابق ازین بابنیا صاحب صوبه‌دار دار الخیر اجمیر سند علاقه
بهولیا نام والدم نموده داده بود در انجا رسیده انتظام خود کرده آیدو در سر آن دارتی بابنیا صاحب
که از طرف مهاراجه صاحب دولت راو سندهیه بهادر مختار اند مانند بابدیر خاسته شدن القصه ماتان

از نزد نواب محمد شاه خان معه جمعیت خود رسیدن در مکان بهولیا علاقه اجمیر و تعمیر ساختن قلعه مکان بهولیا و انتظام نمودن مکان مذکور

غرضی که بمکان بهولیا رسیده دیره ساختیم و به تیاری قلعه مصروف شدیم چنانچه در عرصه یکماه قلعه تیار ساختیم و تهانه قایم نموده
برای تحصیل در دیهات علاقه بهولیا رسیده دیره ساخته و تحصیل جاری گشته بمکان بیانگر با قلعه مستحکم
رسیده دیره نموده سپاهیان قلعه بایان اینجانب از جا در ده بمقابله جنگ پیش آمدند آخر زن اینجانب
جنگ نمایان ساخته در عرصه یکپهر در قلعه مذکور رسیده گرفت و تهانه خود قایم ساخته و نیز قلعه
دار کشن گده طلبانیده در قلعه سانگریا که مکانات حویلی و محل خوب بند قیام کنانیده داد و از انجا کوچ
نموده بموضع محکمره که در انجا گدهی بود رسیده جنگ ساخته گرفتیم و در انجا مردمان همراهی و هم ملازمان

۹۶ بهادر را بطور تهانه قایم کنانیده داد و سابق ازین نواب امیرخان بهادر از مکان لاوه کوچ نموده
بود همان زمان نواب دلاسا خان را بجای خود در فوج مقرر ساخته تو خود معه بست پنج سواران جدا از انجا روانه
شده بمکان شیرگده علاقه کوته که در انجا قبایلان نواب موصوف بودند رفتند و نواب دلاسا خان موجب حکم
نواب امیرخان بهادر معه افواج آن ضلع سوار کوچ ساخته بفاصله یکروزه از بهولیا رسیده بر رو برو ساخته راجه بنا دیو والی
مبلغ دو لکهه روپیه بنیابت دلاسا خان بدین شرط که بازار از مکان بهولیا خارج ساخته بند و بست [illegible] ساخته
گرانیده دهد داد و اقبال ساخته نواب دلاسا خان که از سابق بمکان لاوه آزرده گشته کینه در دل خود مستحکم داشت
از راجه بنا پور و اله رابطه اخلاص نموده بر دشمنی کمر بسته برای اخراج نمودن بابان مستعد شده بمکان
سانگر بار سیده دیره ساخت و الدم وکیل خود را نزد نواب موصوف فرستاده وکیل مذکور زیاده از حد
منت سماجت نمود نواب ممدوح بغرور فوج خود عذر و الحاح وکیل مذکور را هیچ بخیال نیاورده دشنام
ناشایسته بر زبان آورده از فوج خود بدر کنانیده داد از انجا که متحمل و بردبار بی لاوه جیو وکیلان
واپس آمده حالات حسب و صل که برو گذشته بود بخدمت الدم معروض نمود چنانچه در فوج نواب
دلاسا خان قریب پنجاه هزار سوار و دو وشش هزار پیاده و ده دوازده ضرب توپ کلان بودند و صاف
اراده بربادی نمودن بابان مذکور داشت **جنگ شدن از فوج نواب امیرخان بسالاری**
نواب دلاسا خان و مغلوب شدن فوج مذکور آخر شد الدم و برادر کلان بهادر را همانجا
نگاه برداشته خود حق سبحانه تعالی کرده معه جمعیت چهار صد سواران یا نصد نفر پیادگان از
بهولیا سوار شده بطرف سانگر بار روانه شدیم زیرا که در قلعه مذکور سکونت قبایلان بنیان خود را نواب بود
تنها معه بست پنج سواران مردانه از همه بیشتر روانه شده بمکان سانگر بار رسیدم در نصف شب

97

مردمان از کشت کاران آمده فریاد الغیاث کردند و گفتند که سواران و پیاده هزاران
هزار ما کشت گندم و جو مایان بر باده میسر بدار این ظلم عظیم بر مایان میشود در دل خود خیال ساختم که
بجمعیت قلیل چه سان این افواج بی شمار بدادا و شان رسیده شود لهذا از و شان گفتم که دروغ میگویید
واز اینجا بدر شوید بعد ازان اندیشه کردم که برادرم کلان بهادر از عقب می‌آیند و این کشت کاران ظلم رسیده
بخدمت شان رسیده البته فریاد و الغیاث خواهند ساخت آنزمان تحسین کلی است که برادرم کلان بهادر
بداد رسی خواهند رفت و از فوج نواب دلاور شاه خان نوبت بکشت خون خواهد رسید اینجانب از سواران
همراهی خود گفته داد که کمر بربندند و معه اسپان خود تیار و مستعد باشید پس اینجانب کمر بسته بر بلندی
سقف مکان قلعه سانکر یار رفته ایستاده شدم که در بعضی اوقات از دو سه بندوق فیر گوشه رسید
یقین واثق شده که از برادرم کلان بهادر و از فوج نواب صاحب گور جنگ گردید لهذا بعجلت تمام از بلندی
سقف مذکور بزیر آمدم بر اسپ سوار گشتم و از انجا معه بست و پنج سواران و دانه اسپان خود را خبر نمودیم
و بطرف آواز بندوق‌ها روانه شده رسیدم دیدم که همراه برادرم کلان بهادر قریب یکصد
پنجاه سوار خواهند بود و از فوج نواب دلاور شاه خان قریب یکهزار سوار بمقابله است و جنگ میشود و هزارها
سوار از دیره‌های فوج نواب گور اسپهای انگیخته می‌آیند در نصیحت اینجانب معه بست و پنج سوار مردانه
از طرف پشت غول سواران نواب موصوف ساخته اسپهای انگیختم بفضل ربانی سواران
غنیم بیهوش شده راه هزیمت گرفتند و اینجانب شامل برادرم کلان گردید و گفتم که درینجا ایستاده
ماندن قرین صلاح نیست زیرا که دیره افواج او شان قریب یک کروه و در یک لمحه همگی فوج فراهم خواهد
گشت و نیز از عقب والد مایان معه سه ضرب توپ و جمعیت پیاده‌ها خواهند رسید پس درینجا هنگامه کارزار

98 گرم خواهد بود و باز از اینجا واپس شدن امر محال لهذا همین صلاح احسن است که از اینجا عنان گردانیده
قریب مکان سانکریار رسیده و مکان محکم در از پشت داده استاده شده جنگ خوب هم ساخت برادرم گفتند
بجا و از بس صلاح رسانیدند و سنجیده داشته و عنان اسپان گردانیده بطرف مکان سانکریار روان
شدند در نیم شب الدم معه جمعیت پیاده ها و توپها شامل ما یان شدند و نیز نواب اشرف خان خود و معه
همچو مور و ملخ رسیده بر ما یان و رجنگ کال دادند ما یان از انجا جنگیده جنگیده بعضی جنگ کنان
قریب سانکریار بر کناره تالاب رسیده استاده شدیم بود اینجا طرح جنگ انداختیم و الدم و انجا معه
یکصد سوار مردانه از اسپان فرود آمده پیاده گشته بضرب توپها استقامت ورزیدیم برادرم کلان با
معه یکصد پنجاه سوار روانه بر کناره صف پیاده ها هم چو کوه استاده شدند در عرصه قریب دو از خود
توپ معه دو سه هزار پیاده طرف ثانی مقابل رسیده گوله توپها بر ما یان چون تگرگ می باریدند و اینجا
هزار و بیست جوان از ضرب توپ گوله از دشنان میزدم چونکه نواب اشرف خان بعید [illegible] افواج
خود با از آباد نمودن مشغول است و جمعیت قلیل ما یان تصور نموده اراده تاراج کردن میداشت از انجا که
پیاده نخوت مست شدن عنایت والی برخود [illegible] ربانی فهیم پیدا کرده که
گوله توپ ایشان قریب صف ما یان رسیده تود خاک زدگرده و از سپاهیان بالا شده میرفتند بنازم
ربانی که یا دگر گوله هم [illegible] جوانان ما یان رسیده و گوله ها که از طرف ما یان میرسیدند هم
و مردان [illegible] ایشان [illegible] سرد میکردند و اکثری از البوازم رفتند و بعضی زخمی گشته
شدند [illegible] تا یک [illegible] کارزار گرم مانده و بارش گوله ها [illegible] روز بود و توپها
[illegible] گرده [illegible] سپاهیان [illegible] سواران ما یان زخمی گشته روز [illegible]

آمده و نوبت بر شکست یابی رسید دوگانهٔ شکرانه بدرگاه ایزد متعال بجا آورده شد که خود بخود از
افواج غنیم نواب عمر خان و نواب احمد خان با دو سوار پارچه بر سر پرانیده بخدمت والدم آمده منت
و سماجت گفتند که ما یان و شما مسلمان ایم نواب دارا شاه خان ناحق از نادانی فساد ساخته
نوبت باینجا رسانید اکنون معاف نمایند و ممانعت حمله کرانده دهند درین کیفیت گوله و بندوق که بیک ملیر
و چهار ضرب توپ و یکصد سوار ملازم تانتیا صاحب شدند همه یاد هنود با امداد ما یان رسیدند و همراهیان
همراهیان ما یان نیز دلیر گشته مثال شیر غضبناک شده میگفتند که فوج دارا شاه را بغنیمت دهید
والدم گفتن نواب عمر خان را پذیرا فرموده رخصت نموده و بعد آن یک فوج افغان بر دهها
رفتند و از آنجا کوچ ساخته رفتند ملاهوارا و از والدم گفت که فوج دارا شاه و ... ان از ملک علاقه
تانتیا صاحب بهادر بدر کرده دادن مناسب است لهذا اینجانب معه جمعیت همراهی فوج و امداد هنود و عقب فوج
دارا شاه خان کوچ ساخته روانه شدیم و از حد ملک تانتیا صاحب بهادر بیرون کرده و ... بخدمت
والدم رسیدیم درین سال جنگ ٹھاکر هونت سنگ زده و تحصیل فصل خریف بالکل از ضلع هندون غیره ساخته
در فصل ربیع بر بهولیا رسیدیم بالکل زر معامله فصل ربیع از علاقه بهولیا وصول کرده گرفتیم و بخرج سپاه
خود آوردیم دامی و درمی باقی نمانده که وصول ساخته کارروائی خرچ شود مگر در قصبه خاص بهولیا
آمدنی سایر خوب بود که هر روزه صدها روپیه حاصل سایر بدست می آمد و نیز قریب پنجاه روپیه یومیه
سایر راهداری در مکان جهکره بود و در مکان سانکریا آمدنی سایر روپیه یک آنه هم نبود در آن بابت
فصل ربیع بالکل آخر شده ماه صفر بسیار که بود والدم بموجب صلاح برادرم کلان از من گفت که همین تجویز
مقرر گشته که در مکان سانکریا ایشان و در مکان جهکره برادرم کلان بهادر و در قصبه بهولیا من قیام دارند

دهمه ها از آمدنی علاقه خود ها کارروائی خرچ جمعیت خود می نموده باشند در جواب آن گفتم از
وقت علیحده علیحده خرچ ساختن قرین صلاح نیست بطوریکه از سابق مقرر است بموجب آن قائم خواهد
ماند و سوای این همراه من جمعیت بضعفی و تعلقی همراه هر دو صاحبان است ازین عرصه فیصله سیم آخر گشته
و آمدنی بجز راهداری سایر دیگر نبود و در بهولیا آمدنی سایر روز مره خوب جاری است و نیز در بیکره هم
قدری آمدنی سایر راهداری است در مکان سانکریا آمدنی سایر راهدار بالکل نیست و نزد من
خرچ زیاده از آن صاحبان است در این صورت ایام برسات چگونه گذاره خواهد بود چراکه یکروپیه را آمد
بدون فیصل نیست موقوف فیصله اشش ماه است برادرم کلان بهادر گفت که بطوریکه والدم تجویز فرموده
است همان طور قائم خواهد ماند ازین سخن صاف معلوم کردم که برادرم کلان بهادر از والدم سلامی کرده
است لهذا اغماض طبیعت من از حد زیاده مستولی گشت پس بجواب گفتم که انجانب را مکان سانکریا دیگر
نیست آن صاحبان سانکریا را هم بگیرند بنده را خدا رازق است روانه شدن انجا از

مقام بهولیا معه دو صد سوار و گرفتن قلعه کهریره علاقه هندون راجه جی پور

انشاء الله تعالی ازینجا رفته در ملک جیپور رسیده قلعه کهریره را بزور شمشیر گرفته در تحت خود آورده
خواهد شد و کارروائی خرچ هم از آن ضلع نموده خواهد شد مسمی امراو سنگه که دیوان والدم بود گفت اگر
بقدریکه قلعه بدست نیاید چه خواهند ساخت در جواب گفتم اگر بدست من نیاید و پس گشته از نشان آمی سخنان
گفتن نخواهم رسید والدم فرمود که کسی را اراده بدین نوع با حق سبحانه تعالی اراده بنده خود درست نموده
خواهد داد انشان بفضله قلعه را فتح نموده ضرور خواهند گرفت لیکن بعد آن در راجه مذکور قائم ماندن محال
می نماید چرا که نزد راجه جیپور والی فوج وافر است و درین زمانه در گل داری خزانه نیست عرض نمودم که اگر از نصار

١٠١ ایزدی قلعه مذکور را خواهم گرفت از جناب حق سبحانه تعالی امید قویست که در استقامت نیت ما
لغزش نخواهد گشت آخرش از والد خود رخصت حصول ساخته معه دو صد سوار مردانه از انجا روانه
شدم و شب و روز مسافت راه قریب هفتاد کروه بموده بوقت چهار گهری شب گذشته قریب قصبه مسطور
رسیدم و قلعه مذکور را از فراموشی نیافتیم و همه شب در تجسس آن قصور نکردم اما بخبر واردات
عاید گردید وقتی که اینجانب قلعه مذکور را دیده واپس شد و سواران همراهی فرستادیم سوار از امی یافتیم و دیگر
سواران مذکور را یافتیم قلعه را نیافتیم در نیجات صبح گردید آن زمان همراهیان من صاف صاف گفتند
که از راه قریب خاک رفتن قلعه بوقت شب مقرر ساخته از بهولیا سوار شده آمده ایم یعنی از تقدیر
صعوبت نیست و حالا روز روشن میشود و در قلعه همه مردمان هوشیار گشتند و گرد قلعه خندق
عمیق و از آب لبالب است در تصور بدون فتح بلا اتش ها و ضرب توپ ها چگونه از این جمعیت قلیله قلعه گرفته شود و
سوای آن اگر عرصه یکروز هم در خالی تخلیه قلعه خواهد شد هزاران مردمان ملازمان راجه جیو سنگه گنواران هم
دیهات فراهم شده مایان را گرفتار خواهند ساخت و کسی مدد هم متصور نمی آید و نیز در میان مایان
طاقت راه رفتن هم نمانده لهذا همین صلاح است که از اینجا بطرف علاقه راجه گرولی ما الیه
رفته بعد آن بمکان بهولیا واپس رسیده شود در جواب شان گفتم که من هرگز هرگز واپس نخواهم رفت بعد ازان
همگی سواران همراهیان غلو ساخته که مایان ناحق کشته و گرفتار نخواهیم شد غرضی که اینجانب را او شان
زیاده از حد تنگ ساخته و پاس ادب ملازمی بیکطرف انداخته سخنهای بیهوده هرچه که بر زبان می آمد
میگفتند اینجانب از انها لاچار گشته گفتم که ایشان را رخصت دادم همه ها در علاقه گرولی رفته
و از انجا واپس بمکان بهولیا بروند من هرگز هرگز از انجا نخواهم رفت نگاه بر امداد حق سبحانه تعالی

نموده تن تنها بر قلعه خواهم رفت تا که قلعه واله ها مارا کمک شدند با من قلعه واله ها را کشته و بیرون کرده
در قلعه خواهم نشست بعد آن مردمان همراهی انجا بنات زیاده از حد انجا بنات را تنگ ساخته و انجا بنات
نهایت تنگ گشته مرا جمع دهنده خواستند از انها گفتیم که هر چند از ایشان میگوییم بجایی که منادانند زود
تا هم انجا بنات را تنگ و قتل از جان ما زنده به تصور تعلق خود از دست خود شمشیر بریده خواهم مرد چونکه هم ما بیان
من صاف صاف و راست راست دهند شنیده که ضرور خود را خواهند کشت انها و چهار رفیقان قلعه و مردانه
گفتند که این قلعه را در دو گهری خواهیم گرفت چونکه بفضل حق سبحانه تعالی شامل حال گردید مهیا در بست کرده و همراه
از که و مه کشتن خود را بر دل گوارا ساخته مستعد گرفتن قلعه مذکور گشتند گرفتن قلعه کهیر و در یکپاس
چونکه درین گفتگو بودیم که آفتاب برآمد و روز روشن شد و قلعه را دیدیم و از پشت اسپان جمع در زیر آمده پیاده
گشتیم و از طرفین شور و هم جنگ گولی بند و تیرها شدند تا عرصه یکپاس از طرفین هنگامه کارزار
گرم ماند و آخرش حمله نمودیم و همه خود را در آب خندق انداخته برآمده در یک لمحه اندرون قلعه داخل
شدند و اکثر مردمان قلعه را شربت ممات چشانیدیم و باقی را پناه داده رها کردیم و از طرف من یکی دو
که مردانه بود کشته شده جان بحق سپرد و دو سپاهی زخمی شدند و دیگران بفضل ایزدی ماندند و در قلعه تعلقه
قرار و اقرار گردید و نیز زمینداران دیهها گرد نواح را تسلی کامل کرده دادیم که همه یا در فرمان کی ما
حاضر گشتند و مسمی بهوانی رام قانونگوی سیرپور که از سابق حق خدمت میداشت فی الفور حاضر
گشته در بجا آوری همه خدمات مصروف گردید و مسمی روپ چند کالکه الله از طرف راجه جیو معه یک پلتن
و چهار ضرب توپ و قریب هفت صد سواران و فرنگان ضلع هنددون و غیره بود و در موضع موزه [illegible] از
قلعه کهیر دره لغایت صلیبه پنج شش کروه بست فیره میداشت بمجرد شنیدن خبر اسیمه و بدحواس شده

ازانجا روانه شده در مکان هندون رسیده در فراهم نمودن جمعیت سوار و پیاده مصروف گشت و خبر
تحقیق نموده که نزد ایشان صرف دو صد سوار اند لهذا العبد بیخبر از معه جمعیت دوازده صد سوار و دو
هزار پیاده و یک پلتن معه چهار ضرب توپ از هندون کوچ ساخته برای خالی ساختن قلعه کهره روانه شده
چون خبر آمدن فوج راجه جلیور نزد اینجانب رسید بند و بست قلعه ساخته قریب پانصد سوار همراه گرفته برای
مقابله اوشان آمدم مکان کوه ساهه جاگیر فرار راجه جلیور بود و از قلعه کهره روانه شد پانصد پیاده و توپ همراه گرفته
اینجانب و از انها مقابله گردید بعد مقابله اینجانب بر اوشان حمله نمودم و اوشان تاب مقاومت
نیاورده زیر قلعه کوساهه پناه برده چهند روز استاده کرده داوند اینجانب گرد چهار طرف اوشان
گرده تا یک پاس شب گذشته بطور محاصره استاده ماندم بعد آن مراجعت نموده در قلعه کهره رسیده
آرام نمودم و سحر روز از قلعه خود سوار شده تا مقابله اوشان استاده ماندیم و غله گندم
وجو و نخود قریب هفت صد من از دهات گرد نواح پهاو نموده در قلعه آوردیم و تا عرصه چهل روز اوشان
همانجا قیام داشتند و دیگر جمعیت سوار و پیاده از گرد نواح فراهم ساخته بعد از انجا کوچ نموده قریب
دو صد قدم از قلعه کهره رسیده مورچه بندی ساختند اینجانب از همراهیان خود گفتم که برای خدا حق سبحانه
تعالی اعتماد نموده بر سیاری فوج اوشان نگاه نساخته با پیاده بر اوشان حمله و یورش کرده شکست
داده هر ته توپهای اوشان گرفته شود رفیقان همراهی من از بسیاری فوج اندیشه ساخته گفتند که از فضل
حق سبحانه تعالی قلعه هذا را بدست آورده ایم و این قلعه داری نیست که قلعه را گذاشته جنگ میدان نموده
شود صلاح همین است که استحکام قلعه ساخته جنگ سازیم و قلعه را گذاشته بر اوشان حمله نمودن صلاح نیست
همین طور سخنان دانائی گفتند اینجانب در دل خود دانستم که همراهیان من از مردمان کثیر اوشان ترسیدند

لهذا این شرط حمله ساختن موقوف نمودم تا که سامان خوردنی در قلعه است در قلعه جنگ سازید و هنگامی که سامان
خوردن نماند از قلعه بیرون شده بر او شان حمله سازیم یا که همه کشته شویم یا او شان را شکست دهیم تا با این
بگیریم همه ها شرطا اینجانب را قبول ساخته لهذا حمله نمودن موقوف شده از اندرون قلعه جنگ نمودن مقرر
گشته و هر روزه از طرفین جنگ میشد و سیمتی را و چاند سنگه که سپه سالار فوج راجه جیپور والیه بود معه فوج قریب
پانزده پلٹن و هشتاد ضرب توپ و پنج هزار سوار و قریب پنج شش هزار سوار آسامیان مقام لال سوت که از قلعه
کهیره فاصله شانزده کروه است دیره داشت را و موصوف چهار پلٹن معه بیست ضرب توپ و قریب پنج هزار سوار
و دو هزار سوار همراه جین سنگهی داده بر اینجانب با فوج مذکور رسیده و از قلعه کهیره بفاصله دو صد قدم بطرف
شمال دیره ساخت و روز بحید کالاکت والا از سابق از قلعه بطرف مشرق دیره میداشت و تا عرصه پانزده روز جنگ از
طرفین گردید لیکن کسی را الله تعالی در حفظ خود میدارد اگر مردمان وی زنی لیکن فیما بین هم گشته بجهت کهباد او اکثر
تا هم برباد شدن نمیشو متفق الواقعه ذات ایزدی مسبب الاسباب است را ای محفوظ ماندن همچین جا خبر سلطنت انگلیشیه
جنسی توپخانه مهاراجه جسونت راو هولکر بهادر معه کسی افسران قوم مرهته قریب شصت ضرب توپ و دو هزار پیاده
و دو صد سوار یکایک بمکان منوپوره علاقه راج جیپور رسیده بود را و چاند سنگه بتهور تمام ده شتافتن
جنسی مذکور و گرفتن توپها نموده جین سنگهی مذکور معه فوج همراه خود از قلعه کهیره بر سمت مذکور روانه شده
در لال سوت رسید و وقت کوچ نمودن سنگهی مذکور بروبحید از اینجانب ابرس خود دو هزار من
غله در موضع سیلوده که قریب یک کروه از قلعه مذکور بود آتش داده که همگی خرمن ها سوخته گشت و وقت
همینه اینجانب معه پنجاه شصت سوار از قلعه بیرون آمده گرد فوج بروبحید آماده نموده میگردیدم را و چاند سنگه
معه فوج همراهی خود از مقام لال سوت سوار شده روانه گشته بر فوج جنسی مذکور رسیده جنگ ساخت و

جلسی واله ها از انها هیچ هراس بخاطر نیاورده باستقلال تمام بندوبست دیره خود ها داده(؟) نموده
وضرب توپها جابجا ایستاده کرده گوله های توپ بر فوج مخالفان زدن اختیار ساخته و راو چاند سنگه
از پامردی حمله نمودن موقوف ساخته دور دور از زد گوله محاصره جلسی مذکور کرده گرفت چونکه خبر محاصره
جلسی مذکور نزد نواب محمد شاه خان بهادر رسید علی الفور مورچه ها از مکان اوده(؟) برخاسته معه همگی افواج از انجا
کوچ نموده بطرف منیر پوره برای امداد جلسی نموده راو چاند سنگه از استماع خبر آمدن نواب ممدوح معه فوج سر آمده
جلسی مذکور را گذاشته شب و روز معه فوج همراهی خود روانه گشته بحالت تباه بخاص پور رسید
والدم بموجب نوشته ایشان از مکان مهوبا معه جمعیت قریب یکصد و پنجاه سوار و یا پنصد شش صد پیاده
معه سفر مینا(؟) برای امداد ایشان روانه شده کوچ بکوچ می آمدند چونکه از فضل سبحانه تعالی اراده فوج
مخالفان صاف گشته بود لهذا افواج تمام قریب یک منزل از قلعه کهیره رسیده بود و چند مذکور از
سابق از ایشان در ولایت خود دهرا(؟) کمال(؟) بمجرد رسیدن خبر آمدن والدم بدحواس گشته جمعیت
همراهی خود از قلعه کهیره برخاسته روانه گشته بقلعه بنداون رسید رسیدن والدم بقلعه کهیره

و از انجا به بنداون و ترمیت(؟) فوج جی ... و سه صد و بیست چهار روز گرفتن قلعه بنداون

و لیکن سردار فوج جی ... والدم بوقت دوپهر روز معه فوج همراهی خود در قلعه کهیره تشریف آوردند
ایشان بخدمت گذاری حاضر گشته باندو نیز عرض ساختم که صبح از اینجا کوچ ساخته به بنداون
رسیده مخالفان را از انجا بدر ساخته بندوبست خود معه قلعه انجا کرده خواهد شد والدم صلاح ها
فرمودند که نزد مایان جمعیت قلیل است و سوای آن خرچ برای خوردن هم نیست لهذا همین مناسب است
که اراده بنداون بالفعل موقوف داشته در انجا قیام دارند و از دیهها گرد نواح تحصیل چاره ساخته

کارروائی خرج جمعیت همراهی خود موده اید و نیز در عرصه یک دو ماه فوج جدید ملازم که استقرار
نموده خواهد شد بعد آن هندون اگرفته خواهد شد در جواب آن عرض ساختم اگرچه فوج جیپور از
مایان چهار حصه یک هشت حصه المضاعف خواهد بود لیکن مایان تاب مقابله نخواهند آورد و از دور
دور اندیشی نمودن ضرور نیست کار بفضل حق سبحانه تعالی نموده صبح از انجا کوچ نموده مکان هندون را
ملاحظه خواهند فرمود که در دو گهری حصه طلوع آخر شب ع ضم بذیرا فرموده صبح معه جمعیت یک صد سوار
و پنج شش صد پیاده دو ضرب توپ از انجا کوچ نموده روانه شدیم و اینجانب معه یکصد پنجاه سوار
همراهی خود پیشتر روانه شده به هندون رسید بمجرد رسیدن اینجانب تحصیلدار انجا معه یکصد مردان گهر
تحصیل را گذاشته فرار گشته به قلعه رسیدند و فوج جیپور تیار ساخته تیس قدمی نمود از قلعه بفاصله
سه صد قدم ایستاده شده در ضمن این اثنا لادم معه یکصد پنجاه سوار رسیدند و نزدیک توپ ملاحظه فرموده
بفاصله یک نیم کروه صف فوج مخالفان از بیم فرود آمده ایستادند در ضمن اینجانب گرد قلعه رسیدند و
گرد هنجدمت الادم رسید و عرض ساختم اگر حکم شود فستر رفته جای جنگ قرار شود و الادم فرمود که
به سارجنت بیرون شکست داده فوج جی پور انجانب بیایید معه جمعیت نفر از رفقا
همراه گرفته روان باشم بدم که برد چند مذکور فوج همراهی خود را بمنوجه ترتیب داده ایستاده کرده که خود معه
پلتن و هر چهار ضرب توپ بطلب جهت دو قریب هفت صد سوار و بدست خود پنج شش هزار پیاده و پلیدان
نفر نموده قایم ساخته جمعیت به ضعف صد قریب یکصد نفر تلنگه پلتن معه یک ضرب توپ رسیدند
روشنان گفتم که سی نفر سپاهی معه طنبور همراه اینجانب بیایند موجب گفته من سی نفر سپاهی معه طنبور نزد اینجانب
آمدند و هشت نفر از رفیقان که از سابق همراه بودند یکی سی و هشت نفر مردانه معه طنبور همراه گرفته برای جنگ [illegible]

بطرف دست چپ صف مخالفان که قوم راجپوتان بودند میرفتیم بسبب زمین نشیب بالا فوج مخالفان
بنظر نیامد چونکه غول راجپوتان مذکور بفاصله یکصد قدم ماند یکایک بنظر آمدند و مقابله گشت فی الفور طنبور
نواختیم و از انجا مستعد می نمودیم دران شلم سی نفر پلتن معه طنبور بها انجا ایستاده بازنده و اینجانب معه
هشت نفر مردانه نزد مخالفان رسیدم که یک آدم از رفقان من بضرب گولی بندوق مخالفان زخمی
گردیده بر زمین افتاد دران زمان از امداد حق سبحانه تعالی هیچ اندیشه بر دل من نیامد گولی [illegible] برگردیده
زدم بعد آن شمشیر از نیام کشیده راو شادی رام راجپوتان مذکور تاب مقاومت نیاورده پشت داده
راه فرار گرفتند و بسبب فرار شدن راجپوتان مذکور پلتن معه ضرب توپها و سواران حواس باخته بطرف قلعه
خود فرار شده میرفتند والدم چون دانست که اشرخان فوج مخالفان را شکست فاش نموده ادبار پیاده
برای امداد من دویده دویده آمدند و نیز همگی مردمان همراهیان کسی پیاده و کسی سوار همراه والدم بوده
می آمدند و فوج مخالفان بحالت تباه اندرون قلعه رسیدند و اینجانب قریب دروازه قلعه مذکور مورچه بندی
قیام ساختیم تا عرصه بیست روز از طرفین جنگ برپا گردیده آخر شادی رام بوقت شب قلعه را گذاشته فرار
و از فضل حق سبحانه تعالی در قلعه مندون بند و بست بانگ گردید و مسمی کرم خان … یافته قلعه
قلعه مذکور بسپرد او نموده داده و دران زمان موسم برسات بر سر رسیده بود و فصل … آخر گردیده و تحصیل
تحصیل … همه جاهی … تحصیلداران اجی پور گرده گرفته بردند لهذا از کسی جای آمدنی نبود و بدون
تحصیل … و آمد بی تکلف خرج سپاه بدرجه کمال رسید و پیاده از مخبران دریافت گردید که هزارها من غله
در … علاقه مندون در زمین … لاچار برای گذاره قوت سپاه والدم در مندون قیام
ساختیم اینجانب معه فوج همراهی خود از انجا کوچ نموده بر موضع … رسیده در … همگی مردمان …

فرار شده بودند بعد از ان انجانب در روز دیگر در انجا مقام داشته از ملیداران حاجی بجاز من کنند
کهاس تا قلعه تیرازه باتن آورده بمردمان فوج داده بعد ازان انجا کوچ نموده بطرف لال سو
مور مهیداری علاقه هندون رفتیم و در الدم نیز از هندون سوار شده بمقام وال مذکور شال
من بودند از علاقه دیهات وال قدر شتی رسی سلطان بطور نذرانه گرفته کالدو والی خرچ ساختیم
سکن بسلسله آملی نوبت به فاقه رسید و از مو امهیداری کوچ نموده قریب موضع مدلیه رو
دیره ساختیم و حال موضع مدلیه این است که بر موضع مذکور کوه کلان جست بر کوه مذکور یک گرهی تخمینا
راجپوتان هنگ گره واله تعمیر کرده بودند و راجپوتان کور را تعدد دو هزار با مردمان بو
بودند و سال سابق از ازدرم کلان بها در و انجانب معه فوج جنگی راجپوتان گرهی کور دشاله بیا
بودند یا ده روز در انجا دیره مانده بودیم در ان زمان عرضی نوشته محمد شاه خان باغوایان گرهی
رفتن مکابات نشدن عزم بود لهذا بعد ده روز بعد دوران خالی نمودن گرهی کور را انجا کوچ کرده
بودیم از ین باعث مردمان گرهی مذکور را غرور جوانمردی جمع و مدعیه کال هم و تعدد بیا حاصل
گرهی واله کمی فوج نموده چه رسیدن خبر ایشان نیز با سپاه معه مردمان همراهی در برو
مذکور رفتیم اکنون گرهی واله ایس باشنده در گرهی خود رفته بعد ابن الدم فرمودند که
موچه ساسته گرهی تکمیر بود در جواب آن عرض ساختیم که حالا که باس همه
انجوان گرهی جا مضبوط به حصه و بازده بر روز بدست آمد لهذا این بلاج ساخت
الدم مونجالیقدر احت نمود و مسبب تشریف برد همین مورچه ساسته خواهند این
با الدم حکم شده برین جمعیه فرمودند که الشان تمامی اسباب ساخته و درکار

خوش و خورم بودیم ازین سخن طبیعت انجناب هم برهم و از برا گردید معروض ساختم که در آمدن اینجا
از پهولیا بانقصان متعلق نشده بهت حالا از پنجا تشریف فرما پهولیا شوید از بسکه غصه بر طبیعت
مستولی گشته بود گرفتن گدهی رلپیه در چهار گهری این گفته و شمشیر از نیام مسیار
بطرف گدهی که بر کوه بود دویدم و والدم دانستند که از غصه رفته البته کشته خواهد شد لهذا
قریب بنجاه قدم از پس من آمدند و باو از بلند سیغر مودند که اشرفخان باز پس بیا لیکن انجناب
هیچ شنوائی نساخته بر گدهی قلعه مذکور رفتم و بالای کوه نیز آمدم و مردمان همراهیان من از عقب
حمله ساختند غرضیکه در عرصه چهار گهری بفضل حق سبحانه تعالی گدهی مذکور رسیده کرفتم و
مردمان گدهی را بقتل رسانیدم و باقیمانده را گرفتار نموده آوردیم بعد آن والدم از من نهایت
رضامند شدند و شکر حق سبحانه تعالی بجا آوردیم من بعد آن انجناب در دل خود اندیشیده
که بسبب موسم برسات آمدنی نیست لهذا تنگی خرج بر همه فوج است برای بید المون خرج فوج محنت
موسیقت از والد خود کرانده بعید از بسعادتمندی نیست لهذا انجه هست والد خود عرض ساختم که الحال
ازینجا سوار شده بقلعه کهیره تشریف برده قیام فرمایند و بنده همگی فوج را همراه داشته از هر جای
بجور خرج کرده کار روائی قوت لایموت سپاه خواهم ساخت غرضیکه والدم عرض انجناب را بدرجه
اجابت مقرون نموده تشریف فرمای قلعه مذکور شده قیام فرمودند و دیگر حرکت که افتاده اینست
که در فوج کمپو نواب محمد شاه خان برای طلب تنخواه فساد کمال رویداده که نواب موصوف از فوج
خود گریخته بقلعه ٹونک رفتند و لاله لعل سنگه قوم کایتهه را خطاب راجه بهادری نواب امیرخان بهلول
داده بود از کمپو گریخته گرد و پیش کمپو مذکور بفاصله پنج چهار کروه معه دو صد و سه صد سوار آن

می ماند پیاده ها مع کپتانان و دیگر افسران را گرفتار ساخته مقید نموده و قسمی سلوک سنگین کرده
بود جرنیل صاحب حکم خود کرده بود از تقدیر کمیدانهای مذکوره پنڈتون بسیار قابلیت و دو
داشته و بنهم پنڈتون خیانت بشنیدن خبر آمد آمد کمیدانها که چه قدر گشته بود مگر کمیدانها
کشیدگی ساخته شهر ایمن خلل گرفتند و قریب دو صد سوار خانگی نواب محمد شاه خان مع پلٹن از کمپ
مذکور خبر آمده نزد ایشان رسیدند ایشان دانه و کاه و غیره جنس بهم رسانیده میدادند و ایشان از
مدلبه کوچ نموده در مکان پاوده رسیده دیره ساختند و احوال پاوده اینست که راجه مکان شیوپور
والد را کرنیل جان ایمس صاحب ملازم دولت روشن بهادر از مکان شیوپور خارج نموده و پاوده
و راجه موصوف بجیپور پناه آورده چنانچه مهاراجه جی معه والد مکان پاوده را بجیتمان داده
بود و راجه شیوپور والد بجمعیت رفیقان خود قریب چهار صد مردمان جنگی و قریب پانصد نفر سپاهیان
همگی نه صد مردمان بعون در مقام پاوده قیام میداشتند و ایشان راجه موصوف گفته فرستاد که
قدری قلیل بطور ضیافت میدهند آخر شش به مبلغ دو هزار دو صد روپیه معامله گردید و قرار یافت بعد دو روز
مردمان راجه موصوف بد عهدی ساخته یکایک تا ایشان گولی بندقها زدند و سر کردند حمله نمودن مردمان
پاوده و گرفتار کردن راجه شیوپور را لاچار ایشان تجویز حمله از چهار طرف نموده دو مرتبه
حکم حمله دادم لیکن مردمان همراهیان من حمله نساختند بعد آن ایشان قریب پانصد نفر مردانه از رفیقان
تجویز فراهم نموده یکجا کرده حمله ساختیم تا دو ساعت گهری جنگ شمشیر و تفنگ و غیره میان ماند لیکن
معه دلاوران در مردانگی داده بالا آراده مردمان طرفانی را قتل رسانیدم و مردمان طرف ثانی تا
بر دنیا مرده و بسیاری گشته راه فرار گرفته اندرون مکان محل سیار رفتند و ایشان نیز عقب او دستان ساختم

بدر وارد محل سرار رسیده شستم آخر تن از فضل خدای سبحانه راجه شیوپور والد راجه همراهیان
او گرفتار کرده مقید نموده گرفتیم قریب یک هزار جنس اسپان و بست قطعه شتران و شش عرابه توپ
سه صد رأس بهل و سه صد شمشیر و تفنگ وغیره مال به دست آمده به تحصیل مهجان باو شراف همراه من
قرار ساخته و قریب یازده هزار روپیه اسباب غلبه به دست آمده بود که آنجا به مردمان فوج تقسیم
نموده داد بعد آن راجه شیوپور وال را از قید رهائی داده به دستور مهجان باو شراف سپرده
درین ایام کمیوهای کلی سیر ابود تعینه منده ان را خراب ساخته از انجا کوچ نموده بیادیه شهر رسیده
انجا خبر آمد که کمیوها یافته از انجا کوچ نموده به قلعه کهره رسیدم والدم به سبب شامل فوج نبودند برای آن
برای گذاره مردمان فوج خود والدم از انجا به سبب جمعیت همراهی خود از انجا کوچ نموده به ملارنه
ملارنه رسیده دیره ساخته و در انجا مدت دو مقام داشته هیچ چیز بزرگ دست نداده مردمان
همراهیان به نوبت فاقه رسیده لاچار از انجا کوچ ساخته دیهات علاقه ملارنه در راه آمدند
مویشی یعنی گاوان و گاومیشان از دیهات مذکور قریب یک هزار به دست آورده بر قصبه شیرپور رسیده
دیره ساخته مویشی مذکور را فروخته گرانده کار روا خرج فوج همراهی خود نمودیم والدم انجا
در قلعه کهره قیام داشته و بیرون دیره فوج همراهی خود گرانده دادیم و بارش باران رحمت
الهی بشدت گردید و از عدم موافقت هوا حرکت بخار بر طبیعت اینجانب عاید گردید رفتن

اینجانب از قلعه کهره به ٹونک به امداد نواب محمد شاه خان جنگ نمودن از

راو چاند سنگه در عرصه خط نواب صاحب محمد شاه خان بهادر از ٹونک رسیده در ضمن آن
نوشته بود که فوج مهاراجه جی پور واله قریب بیست هزار سوار پیاده و دو صد ضرب توپ به ٹونک رسیده

است و اراده جنگ دارند و نزد من فوج نیست که مقابله نموده شود لیکن وقت امداد من نمایند
که تا زیست احسان ایشان بر من خواهد ماند و بسبب حرکت طبیعت اینجانب الدم بند است خود اراده رفتن [illegible]
موصوف بطونک نموده اینجانب بسیاری حرج و خیال نساخته عرض نمودم که بنده خواهد رفت و الا قبول [illegible]
نفرمایند اینجانب اراده رفتن بطونک ساخته مردمان همراهی خود و برفتن طونک همراه [illegible] آخر [illegible] اینجانب
چهار صد سوار از خدمت قبله و کعبه خود رخصت شده بطونک رسیده از نواب محمد شاه خان [illegible] ساختم
نواب موصوف نهایت خوشنود گشتند و گفتند که اکنون از این بلای نجات خواهم یافت [illegible]
امر شایسته شما خواهم ساخت و نزد نواب موصوف جمعیت سوار و پیاده قریب یکهزار و پانصد جوان
جنگی بودند و بسیار [illegible] بودند و [illegible] نواب موصوف و دیگر سرداران در قلعه طونک [illegible]
مردمان باشندگان طونک بدحواس [illegible] اینجانب صلاح از نواب موصوف گفته که بندوبست [illegible]
از فوج راجه جی پور که راو چاند سنگه افسر کلان فوج مذکور است جنگ نموده شود و نواب موصوف [illegible]
که بدحواس بودند گفتن اینجانب را منظور نساخته مضبوطی قلعه طونک نمودند و شهر طونک را خالی کردند
روز دیگر راو چاند سنگه معه قریب دوازده هزار سوار و پیاده وقت صبح قریب قلعه رسیدند اینجانب چهار
صد سوار همراهیان خود از قلعه بفاصله یک نیم کروه مقابله ساخته و از همراهیان نواب موصوف کسی همراه
اینجانب نگردید و بلکه همه ها در قلعه رفتند و [illegible] اینجانب [illegible] تمام مایه گردید مگر [illegible] اینجانب
گردیده بطرف [illegible] و [illegible] بادجود [illegible] گردیدند مگر [illegible] مستحکم بسته مقابل فوج جی پور [illegible]
چونکه راو چاند سنگه که بفوج دوازده هزار [illegible] ساخته می آمد از آنجا که استمداد ربانی شامل حال اینجانب
[illegible] رسیده بفاصله سه صد قدم ایستاده شدند و از عقب [illegible] قریب ده دوازده [illegible]

برغولهایان گوله‌ها زدن شروع ساخته و پلاتنها از جانب راست و چپ بر پایان حمله ساخته تا دو صد
سه صد قدم پلاتن‌ها کوریزن رسیده ایستاده شده گوله‌های توپ زدن شروع نمودند و گوله‌ها بر غول زدن گرم
نمودند که در یک لحظه بیست و دو سپاهیان از همراهیان من از ضرب گوله‌ها کشته گشتند لهذا سواران همراهی
خود گفتم که یکجای متفق شده همه‌ها را ماندن قرین صلاح نیست همین مناسب است که درین میدان یک یک سوار
متفرق شده ایستاده شوند که از ضرب گوله در امن باشند چنانچه همراهیان من همین صلاح مستحسن دانسته
همگی متفرق ایستاده شدند و در دل خود همین اندیشه ساختم که فوج مخالفان قریب پنجهزار سوار و پیاده
و دو صد ضرب توپها اند و همراه اینجانب قریب چهار صد سوار خواهند بود سوای ازین بسبب بخار حالت من سست است
درین صورت اگر گوله توپ مخالفان بر من رسد نماید و در اینجا بکار آیم نام و حرمت من قایم ماند و از جناب حق سبحانه
تعالی همین استدعا می‌نمودم که از گوله توپ کشته شوم چونکه فضل ایزدی شامل بود هزارها گوله بر سر شده فتنه‌ها زد
و فوج مخالفان حمله نساخته و بجایکه بودند از آنجا قدمی پیش ننهادند مگر گوله‌ها همه روز میزدند آخر وقت
شام گردیده و آفتاب غروب شد فوج مخالفان از مقابله زد گردان شده بر قصبه ٹونک رسیده داخل دیره‌های
خود شدند و اینجانب بجای خود قایم بود که در عرصه آدم نواب محمد شاه خان برای طلب اینجانب رسید بر
بموجب حکم نواب موصوف از آنجا روانه شده در قلعه ٹونک نزد نواب ممدوح رسیدم دیدم که نزد نواب همه سرداران
نشسته اند و نهایت بدحواس اند نواب موصوف از من گفته که همه سرداران همین صلاح مقرر نموده اند که در قلعه
ذخیره غله و کاه وغیره بالکل نیست لهذا امشب فیلان همه‌ها و بهیر و بنگاه و سواران از قلعه بدر کرانده دهند
و پیاده‌ها در قلعه باشند و جنگ نمایند و امیرخان صاحب همه‌ها را گرفته بطرف بروند بجوابش گفتم که با وجود
حرکت بخار همه روز جنگ از مخالفان ساختیم لهذا در بدن طاقت ندارم که بطی مسافت چهل فرسنجاه کرده بر زین طاقت

سواری یک کرده هم نیست لهذا دیگر کسی سردار را مقرر نموده شود که همه‌ها را محافظت نماید ازان
بر نواب موصوف گفت که سوای ایشان کسی را درینجا حوصله و دلاوری نیست که همه که مسلح بهمه جنگ نمود
ازینجا گرفته بسلامت برود همه سرداران گفتند از برای خدا نگاه بر ننگ و ناموس مایان ساخته بر قبول آن
شده قبایلان مایان همراه گرفته از زن و مرد طبلهای بیرون نموده برند نواب موصوف به سرداران منت
و سماجت اینجانب که بعد الاجار اقرار کرده بدیده خود رخصت شده آمده تیاری کوچ ساختیم و دیدیم که مردان سوار
و پیاده از زن و مرد همه‌ها قلعه را خالی ساخته گرد دیره اینجانب آمده نشسته شدند و نوبت یکپاس
گذشته اینجانب سوار شده روانه شده بودم که نواب محمد شاه خان خود پیاده و معه دوازده مردان عقب ما
رسیده با آدم نزد اینجانب آمده گفت که همه مردان از که و مه قلعه خالی ساخته گذاشته همراه انصاحب
میروند لهذا نواب موصوف طلبیده است اینجانب اراده واپس شدن و رسیدن خود نزد نواب موصوف ساخته نزد
رفیقان بمن گفت که اکنون رخصت شده روانه شدیم همین صلاح است که در توقف اراده واپس شدن موقوف
داشته پیشتر روان شویم در جوابش گفتیم که در حالت معصیت و خرابی نگاه بر رعایه خود نموده ان جوانمردی
نیست ایشان همه‌ها اینجا استاده باشند اینجانب عنان اسپ گردانیده نزد محمد شاه خان رسیدم نواب
موصوف بحالت سراسیمگی گفت که همه مردان قلعه را گذاشته میروند در جوابش گفتیم که از انصاحب
رفتن انکار نساختم انصاحب دیگر سرداران بمنت و سماجت اینجانب را فرستادند حالا انچه که بگویند بکنم
نواب موصوف از من راضی شده گفت رفتن خود موقوف ساخته واپس شده بر مکان بیاید اینجانب موصوف گفته
نواب موصوف سواران همراهیان خود را واپس طلبیده در قلعه ثونک رسیده روانه ساخته خود واپس آمد از
انجانب همه مردان قلعه از زن و مرد واپس آمده در یک یک خانه خودها فرود شدند و قلعه قایم ماند چون اخر روز

آفتاب برآمد دیدم که همگی هیر دبنگاه و سواران و پیاده ها در خندق قلعه آمده و دیره یک هم بیرون قلعه
نیست در دل خود قیاس ساختم همراه من چهار صد سوار اند و مخالفان از قلعه مورچه خواهند چسپانید و در
قلعه و خندق یعنی شرم می آید چه سازم آخر من اینجانب بر اسپ سوار شده گرد نواح قلعه را ملاحظه ساختم
از قلعه مذکور به تفاوت دو صد سه صد قدم جایی دیدم که ټیله ریت بود و ټیله مذکور را پیش داده نزدیک دیره نموده
همگی سواران همراهیان طلبیده دیره ساختیم و از دیره اینجانب یکچاه باوری بفاصله یکصد پنجاه قدم
پیش بود و بعد یکجا پهر روز برآمده فوج مخالفان عقب چاه باوڑی مذکور مورچه قایم کرده قریب پنجاه
شصت ضرب توپ بمورچه مذکور استاده کرده سر کردند و روز دیگر مخالفان قریب پانصد مردم بر چاه
باوڑی نموده مردمان مخالفان تاب مقاومت نیاورده چاه باوڑی را گذاشته رو بفرار نهادند
و چندین مردمان از طرفین کشته و زخمی گشتند و اینجانب مردمان مخالفان را هزیمت داده از چاه مذکور
واپس به دیره خود آمدیم و کشته زنبک پیش دیره اینجانب ... دیران ... از بیلداران مورچه درست گرانده
همگی مردمان و الاوران همراهیان خود را تنبیه دادم و نیز دو ضرب توپ از نزد نواب محمد شاه خان
طلبیده بمورچه خود قایم کرده دادم و بسبب ټیله مذکور ضرب گوله مخالفان بر دیره ها کارگر نمی شد
در قلعه ذخیره غله نبود لهذا گرسنگی بر مردمان همراهیان از حد زیاده جاری شده حالت اسپان
بجای گشت که کاه هم بدست نیامد و یک روپیه را یک آثار کاه و یک روپیه را نیم آثار غله بدست نمی آمد اینجانب
تا چهار روز وقت شب سوار شده گشت با جوار دور و کرانده با سپاهیان میدادیم بعد آن طاقت
زدن سبب بیماری بالکل نمانده و حالت شستن جاست بدن ما و دیگر کس نماند لهذا در و نمودن
گشت ها موقوف گردیده تا عرصه دوازده روز تکلیف گرسنگی بر همه مردمان و اسپان انقدر

عاید گردید کرد در نوشتن نمی آمد در عرصه از فضل حق سبحانه تعالی فوج کچهواها که بر سر دنگه
بودند دنگه موقوف ساخته بر امداد نواب محمد شاه خان آقای خود معه راجه بهادر لعل سنگه
کوچ بکوچ شده قریب دوازده کروه رسیده از رسیدن خبر آمد آمد کچهواها راجه هاند سنگه فوج مقابل
راج جی پور همراه کس خود روه مورچه بسته بطرفی کوچ کرد و در رفت روز دیگر نواب محمد شاه خان
و اینجانب از قلعه تونک سوار شده در فوج کچهواهای مذکور شامل شده تیره ساخت
از نواب موصوف بخوشی تمام رخصت شده بمکان بهولیا که قریب تو به رسیدم و برادرم کلان بهادر
والده صاحبه از دیدار اینجانب مسرور شدند تا عرصه دو ماه در بهولیا مقیم ماندم چونکه بیمار گردیدند
رجوع گردید و قدمبوسی و تحمل طاقت هم در بدن اینجانب آمد لعلکار از انجا سوار شده روانه
والدم مقام بوده تا ... شدن رسید والدم شکر حق سبحانه تعالی بجا آورده اینجانب
مبارک خود ... نمایند مسرور گشته آفرین خوان شدند بعد ان تحصیل از ان ضلع قرار داد نموده فوج
مشغول قریب ... هزار سوار و پیاده زیاده بلازم گرفته بنابر نوشت نمودن ملک جلیو
و ملک محمد شاه خان زیاده نواب موصوف از زمایان بعد جسونت شاه و نواب
محمد شاه خان معه فوج همراهی خود در ملک جلیو رسیده شد و نسبت پرگنه ها ساخت و از مایان
نزدی خواهان حاسدان خط اسمی والدم بر مضمون که مسمی اکبر خان معه جمعیت پانصد سوار و پیاده
فرستاده شد باید که مبلغ ... روپیه حواله نامبرده نموده دهند و در صورت ندادن مبلغان مذکوره
نهند شد ... حواله اکبر خان نموده دهند نوشته بدست نامبرده داده فرستاده مایان پرگنه هند
... نواب محمد شاه خان هند و نسبت اکبر خان گرانده داد و نواب موصوف خط بمضمون

که در عوض جانفشانی آنچه که نموده‌اند بهتر نموده‌اند و نزد مایان فوج معقول حاضر است و مبلغان
کجا اند که داده شوند بموجب نوشته آن صاحب پرگنه هنڈون حواله اکبرخان نموده دادیم که اکبرخان
مذکور در یکسال مبلغ سه لکهه روپیه از پرگنه مذکور در هر دو فصل وصول نموده خواهد گرفت بعد آن حسب
سابق بحال اکبرخان را رخصت کرده بند و بست خود در پرگنه مذکور کرده خواهیم گرفت لهذا در فوائد هنڈون
بند و بست خود داشته شده و درین سال کارروائی خرچ فوج همراهی خود از پرگنات توڈه ماده شود دیگر
جای جلا قصد جی پور خواهیم ساخت نوشته فرستاد و اکبرخان مذکور در مکان کچهری شده و قیام
ساخته بند و بست در پرگنه مذکور بخوبی کرده گرفت مگر از مردمان قلعه بهرجه عداوت میکرد و میخواست
بطوریکه شود مردمان مایان را از قلعه مذکور بدر کرده بند و بست خود نماید لهذا ایمنیه افترا به بندی بر مایان
ساخته بخدمت نواب محمد شاه خان نوشته میفرستاد ازین باعث طبیعت نواب موصوف از مایان
ملکدر گشته بود بعد عرصه دو ماه والدم معه فوج همراهی خود کوچ ساخته بطرف توڈه باوڈه میرفتند در اثنای راه
جهنڈه فوج مایان بموضع مهسوه که در آنجا تهانه دار از طرف اکبرخان بود رسیده مردمان مایان بیگار را
برائی داشتن جهنڈه فوج طلبیده تهانه دار مذکور که مغرور بود از هم انهیان جهنڈه سخنان نالائق
بر زبان آورد آخرش نوبت بر قصه رسید مردمان فوج تهانه دار و دیگر مردمان تهانه مهسوه را از دو کوب
نموده بی عزت ساخته گرفتار ساختند و نیز جهنڈه قریب مهسوه استاده کرده اند ازین باعث در ره
همگی فوج بموجب سپر شته گرد جهنڈه مذکور استاده شدند و از عقب والدم تشریف آورده داخل خیمه شدند
بموضع مهسوه از هنڈون بفاصله شش کروه است چونکه خبر فساد و گرفتاری مردمان مذکور نزد اکبرخان
حاکم هنڈون رسید بنهایت بدحواس شده بمجرد شنیدن خبر هنڈون را گذاشته روانه شد و بعد

نواب محمد شاه خان رفت والدم مکان هندون را خالی یافته لاچار بند و بست خود کرده رفت بعد
آن نواب موصوف خطی برای طلب مایان فرستاد والدم معه اینجانب قریب سه هزار سوار جریده همراه
گرفته روانه شده نزد نواب محمد شاه خان رسیدیم نواب موصوف ظاهرداری نموده بخاطرداری
مایان پیش آمده بدینوجه قرارداد کردند و نواب محمد شاه خان از یکصد سوار رفیقان جمع در فوج مایان با
در فوج کشی ساخته معامله از هر جایی که گرفته شود نواب موصوف در معامله سه لکهه روپیه بگیرند و مایان
معه فوج همراهی خود از نزد خود بخورند تا عرصه میعاد هشت ماه چنانچه نواب محمد شاه خان معه فوج مایان
بموجب مسطور اواد دیره ساخته مایان در بجا آوری احکام و تابعداری قصور نساخته و خرچ توپات روز مره
نواب موصوف مایان هر روزه میدادیم و سوای زین قریب پنجاه هزار روپیه از نزد خود در تواضع دادیم
و آنچه از کسی جایی معامله بدست می آید نواب موصوف میگرفت و مکان شهر که از قلعه کهیر جا قیام
اینجانب بفاصله پنج کروه است نواب موصوف دیره ساخته زراعت فصل ربیع خراب نموده و یکم شهر والا
بود خالی کرانند و یکصد مردمان از فوج مایان از طرف خود نشانیده و لود تا شهر مذکور هزار مردمان قریب
شش هفت صد توپ لکهه بار زر سیدا معتقد و رسید است و در میان شهر یک کوه کوچک است بر آن قلعه
پخته بود و گرداگرد شهر شهر پناه مقابله قلعه معه خندق است لهذا پیش رفت نواب موصوف نرفته لاچار
از آنجا معه فوج مایان کوچ کرده رفت در ضمن خبر رسید که راو چاند سنگه فوج معه راجه جیپور حسب الحکم
فوج کلان مکان چندلائی که از جیپور قریب ده کروه خواهد بود در آنجا راجه بهادر لعل سنگه متوجه از
طرف نواب محمد شاه خان قیام داشت رسیده مقابله جنگ کرده فوج راجه بهادر را تنگ ساخته محاصره
نموده گرفت بمجرد رسیدن خبر نواب محمد شاه خان معه والدم و فوج مایان برای امداد راجه بهادر روانه

ند که سراسیمه شده راجه بهادر را گذاشته بود
کرده از جی پور رسیده از مکان دیگران راجه
مکان شهر شوب نسبت دیگر جاهای بلده فقیر
برای آوردن قبایلان خود بمکان ولیها
نموده برگدایی کلینه که نواب محمد شاه خان
حمله ساخته بود لیکن پیش رفت نرفته بود از آن
یکصد سوار ناقص و یکصد و پنجاه نفر پیاده
رسیده بود و پنج چهار گوله بشهر نگور زده
قریب شهر نگور بود بسبب آنکه پیشتر ایشان
رفیقان مردانه را چیده چیده بهمراه
همراهان معه والدم همراه نواب محمد شاه خان
باعث اراده جنگ از کسی در دل نه
معه هشتاد سوار ناقص برای گرفتن آمدند
کت که شما مغرور شده خبرگیری من نکرده
دل من شکسته شده خواستم که از
را بکسی جدا از رسانیده ام ناخوش
لهذا آنکه بر حق سبحانه تعالی نموده از تقصیر

هیچ نخفتم و اسپ خود را پیش راندم و فقیر موصوف هم بطرف دیگر روانه گشت بعد از آن سبب شدن
در دل خود همین اندیشیدم که از انجا روانه شده گرد مکان شهر مذکور نموده بمکان چون دوس آنم که
رعب در دل مردمان شهر گرد آخشن از انجا روانه گشته قریب یکنیم کروه از شهر مذکور رسیده
استاده شدم دیدم که قریب دو سه هزار پیاده بندوقچی و دو سه صد سوار و دو ضرب توپ شهر والهای آن
استاده اند بر عرصه مسمی شیخ کلن کمیدان که در دلاوری و شجاعت بی نظیر بود معه هفتاد نفر سپاهی
و یک ضرب توپ آهنی خردی کا یک بمقابله جمعیت شهر والها بالفاصله دو صد قدم رسید انجانب فقیر سواران
همراهیان بجایکه بودند استاده کرده تنها سوار نزد شیخ مذکور رفته گفتم که ایشان نهایت جمع خود آمده اند
که بدون حکم بدین مردم قلیل بمقابله جمعیت کثیر آمده مقابله ساختند در انجا استادن مشکل و دوباره
رفتن هم امر محال خیر انچه که تقدیر بود بظهور آمده حالا همین صلاح بلاچاری مناسبت که مردمان پیاده ها
زیر کناره تالاب که خشک افتاده هست نشانند که از ضرب گولی بندوق در امن باشند بطرف دست چپ
در میدان ضرب توپ استاده نموده دهند و انجانب سواران بطرف دست راست چپ استاده میسازم و هرگاه
ضرور طرفین تا والها بر ایشان حمله میسازند ایشان قایم باشند انشاء الله تعالی وقت حمله مخالفان
انجانب بذات خود معه سواران شامل ایشان شده مخالفان را بالفصله تیغ نموده هزیمت داده خواهد شد
بعز نیکه پیاده ها رو برو خود بزیر کناره تالاب نشانیده بجمعیت نموده داده و دو سواران رسیده که از مسمی اعظم خان
معه سواران بدست چپ استاده دادم و انجانب بدست راست معه سواران ناقبض استاده بود که مخالفان
بر پیاده ها حمله ساخته قریب رسیده بندوق ها سر کردند شیخ کلن مردانه که در میدان توپ استاده بود از
قضیه الهی گولی بندوق طرف تالی والها مردم مذکور رسید که از ضرب گولی زخمی کاری گشته بر زمین افتاد

بمجرد افتادن شیخ کلن مردانه همگی پیاده ها و گوله اندازان ضرب توپ انگلیز بیشتر از امر دیگر پشت داده
راه فرار پیش گرفتند و اینجانب گاهی شکست جنگ از طرف خود ندیده بود لهذا نهایت تنگ شده فی
الفور اسپ خود را انگیخته نزد پیاده ها فراریان رسیده هرچند میگفتم که باز گردید و از روبروی دشمنان گریختن از
مردن بهتر است لیکن یک آدم هم واپس نگردیده فرار شدند و اینجانب تن تنها بر توپ رسیده
ایستاده. در دل خود مقرر کردم در این مخمصه یک سوار که سردار جمعیت طرف ثانی الدوله بود
تن تنها پیش قدمی نموده بر پیاده فراریان رسیده بر یک آدم حربه شمشیر زد اینجانب اینحال
دیده بطرف او اسپ خود انگیختم سوار مذکور تاب مقاومت نیاورده راه فرار گرفت اینجانب
حربه برچهی در دست خود گرفته عقب او شدم و سواران مخالفان قریب یکصد و پنجاه شمشیرها کشیده می
آمدند سوار مذکور چونکه در سواران خود رسید حربه برچهی بر سرین او زدم سوار مذکور زخم خفیف خورده
اندرون غول سواران رفت اینجانب روبروی صف سواران مذکور ایستاده گشتم بعد آن یک ضرب
برچهی بر سینه یک سوار زدم که سوار مذکور فی الفور جان داده از پشت اسپ بر زمین افتاد عجب ماجرا گذشت
که سواران مخالفان شمشیرها بدست گرفته بطور نقش دیوار ایستاده بودند هیچ نمیکردند و نه میگفتند
همگی خاموش شدند و باز اینجانب دیگر حربه برچهی بر سینه سوار دیگر زدم که مرده شده بزیر افتاد باز حربه
برچهی بر سینه سوار سومی زدم که او هم همچون دیگران جان داده از پشت اسپ بخاک افتاد بعد آن همگی
سواران پشت داده فرار گشتند همگی سواران پیاده ها همراهی اینجانب سابق از من فرار شده
چهارصد قایم ایستاده تماشا می دیدند و انتظار کشته شدن من میکشیدند در نصفی دیدم که قریب
هفت صد پیاده مخالفان شمشیرها برهنه در دست گرفته بطرف دست چپ من قریب بیست پنج قدم

ایستاده آمده در دل خود چنین اراده کردم که بطور سواران بر پیاده ها حرکت هم چنانچه بسبب اینکه
برایشان حمله نمودم لیکن از تقدیر الهی چاره کسی نیست چونکه قریب چهار قدم بقول پیاده ها مخالفان
رسیدم دو سوار از همراهیان من که هر طرف بودند انجناب را تنها دیده اسپ تازنده می آمدند که یک سوار
از بدجوانبی دیگر مست شده در سر اسپ من که از ضرب های گرز بد کرده اسپ من بر پنج شش قدم همچو گوی افتاده و هر دو
سواران هر دو که زده از من جدا شدند و پیاده ها مخالفان بحالت خاموشی بموجب سواران اوشان
ایستاده بودند و بقلب کل بود که بطور سواران سابق نشسته او پیاده فرار میکرد چونکه اسپ انجناب
بر زمین افتاد پیاده های مخالفان که بعد چو اسپ خاموش ایستاده بودند دلیر شده همه از زبان خود بیان
کلمه که سر زید حمله ساخته دویدند در بی نفع شده اسپ من ایستاده گشت انجناب بر اسپ جمع دستور گشتم و عنان
بار از دست دادنی چون دو در سر اسپ نکردم که همه با حربه شمشیر از هر چهار طرف بر من کردند و از ضرب
شدن شمشیر بر سر من بحال بیست بد السلطان آبیت گشتم و حربه بر جبه کنند دست
و جوشان متکلم که همه را خواهم گشت و مردان مخالفان انجناب را شناخته میکنند که
اسپ خان همین است و شمشیر میزدند لیکن بسبب آنکه هم یکی دیگری [illegible]
ضربه و زره بست [illegible] که جمع سبحانه تعالی در حفظ خود نگاه داشته از زخم دندان
و ضرب های از آنها [illegible] رحمت بر من نرفته تا سجده کلیم مرزبان است بر من زده گشت
از شمشیر با تیغ بده بر بدن تو از زیست افتاده در پس محضر و ضرب شمشیر بلکی و دهل دست
گرد حرب من [illegible] کارهایی کردند سر جامه رخت هم با بوی که اینکه [illegible] لیکن
اسلحه بانده و چند ضرب بر ما بر من پیوسته بود که جو [illegible] اسپ برانداخته زنده

سازند از این شبهه اراده بیرون رفتن از غول مخالفان در دل خود مقرر کرده دست خود بگرفتن
عنان بریده آویخته دراز کردم لیکن بدست نیامد بار دیگر دست دراز کردم از فضل حق سبحانه
تعالی عنان بریده آویخته در دست من آمد چون عنان اسپ بریده در دستم افتاد اسپ خود را جستن
نمودم و حتی المقدور در انجستن و تیز نمودن اسپ خود کوتاهی نکردم چونکه سر چهار طرف
دیوار مردم بود و بسبب بستگی مخالفان جمیعه شمشیرها از چهار طرف میزدند لهذا اسپم از جا
خود نمی جنبید و کسی از همراهیان من نبود که امداد نماید در انحالت چنان مشتاباند کردم که بر
اسپ من دست قدرت قادر بیچون که آنچنان زد که از غول مخالفان بیرون گشتم چون
بیرون شدم فی الفور شمشیر از نیام کشیده از غول آنها بفاصله ده قدم بیرون شده شمشیر
بدست گرفته اسپ خود را باز گردانیده روبروی غول مخالفان ایستاده گشتم و دست راست من
که بسبب زخم کاری بیکار شده بود لهذا شمشیر از دستم بر زمین افتادن میخواست که قبضه شمشیر
بدست چپ گرفته در نیام کرده آنوقت بسبب جوش غضب در حالت خود نبودم سوای شمشیر زدن بیکسی
وجه سخن دیگر در دل نبود اگر دست راست من در آنوقت درست می بود البته تا که رمق جان در بدن قایم میماند
از شمشیر زنی باز نمی آمدم سوای این بسبب رفتن خون زیاده گرمی طبیعت از حد زیاده جا کرده
و نوبت بمستی رسیده هر دو سواران که در سابق بر اسپ من حمله زده بودند نزد من رسیده و از شناختن
دانستند که صد بار زخم کاری باینجانب رسیده اند چنان نشود که از پشت اسپ بزمین افتد
لهذا سراسیمه بد حواس شده میگفتند که از اینجا عنان اسپ گردانیده جلد بیرون شتافته برویم از اینها
گفتیم در اینجا هیچ اندیشه نیست آخر بسبب ناکاره شدن دست راست و گرمی خون روانی ناچار گشته

نزد انجا عنان اسپ گردانیده آهسته آهسته روان شدم و در طلب سپاه نجابت مرکز کوار نمود
که از مقابله دشمنان برگردان شوم لیکن از بیکار شدن دست راست چه نموده آید از انجا چون
توپ رسیده ایستاده گشتم باز انجا آهسته آهسته میرفتم بچشم خود دیدم که صدها پیادگان مخالفان
شیخ کلن مردانه که زخمی افتاده بود و طاقت ایستاده شدن نداشت رسیدند و حربه کردند مردانه مذکور
با وصف طاقت برخاستن نداشت حربه ها مخالفان سپر گرفته از زور شجاعت قدری برخاسته یک
شمشیر زد کارش تمام شد و جا بجا افتاد باز بکثرت مخالفان حمله نموده حربه ها زدند مردانه مذکور بطور
سابق حربه ها بر سپر گرفته شمشیر بر دیگری زد که فی الفور جان داده بر زمین افتاد چنانچه سه کس از
مخالفان کشته شد لهذا مردمان مخالفان مذکور از مردانه مسطور علیحده شده ایستاده گولی بندوق
زدند که مردانه مذکور جام شهادت نوشیده جان بجان آفرین سپرده از مشاهده حال مردانه مذکور
آنچه بر من گذشت در تحریر نمی آید اگر دست راست من درست می بود بامداد مردانه مذکور رسیده تا که رمق
جان در جسم باقی میماند در کشتن مخالفان قصور نمی ساختم لیکن بسبب ناکاره شدن دست راست هیچ
نمی توانستم بعد از انجا روانه گشته در غول مردمان سوار و پیاده قرار یافتم چون رسیدم هر چند با انها
میگفتم که مخالفان هیچ چیز نیستند از اینجا مردانه وار برگشته حمله بر مردمان مخالفان نمایند انشاء الله
تعالی فتح قریب است چونکه همگی مردمان سوار و پیاده ها بدحواس نهایت بودند بحرف من با مردی و بزدلی دیگر
نگفتند بعد آن زخم را بسته گرانده عنان اسپ بکر دست چپ درست ساخته بلا جاری تمام از انجا
روانه شده در قلعه کهمبر رسیدم زخمها را دوخت گرانده معالجه گرانده از فضل حق سبحانه تعالی
در عرصه یکماه از زخمها صحت شده غسل نمودم در ین عرصه بلا او جناب والده صاحبه از بهرپل تشریف

آورده‌اند و در سمت ۱۸۶ دیگر رویداد بظهور رسید حال فریب ساختن نواب محمد شاه خان

و مورچه چسپانیدن نواب موصوف بقلعه‌ها بندون و قلعه کهره برای خرچ بابان

و در سمت ایام برسات نواب محمد شاه خان معه یک صد سوار در فوج بابان تشریف آورده و قریب
چهار ماه مقیم مانده بابان در بالش داری و بجا آوری احکامات قصور بکسی وجه نساخته مگر بسبب اغوای
بدگویان و در اندازان در دل نواب موصوف از طرف بابان بغض و کدورت گردیده بود لهذا شب و روز
در پی خراب ساختن بلکه کشتن بابان تجویز با سکردند و اکثر رساله‌داران وغیره ملازمان او را رقعت
نوشتند که قول و قرار داده در قابو خود کرده گرفتند چنانچه یکروز شخصی قوم افغان ملازم بابان
بموجب اشاره نواب موصوف قصد کشتن کرده در وقت فرصت حربه شمشیر بر والدم رها کرد و والدم
که در فن بانک استعداد کمال داشت بشدت چستی نموده دست او را معه قبضه شمشیر گرفته شمشیر او را ستید
گرفت و دیگر مردمان همراهیان او را گرفتار ساختند بعد آن افغان مذکور راست راست بیان نموده گفت که من
اینکار بموجب گفته نواب محمد شاه خان کرده ام والدم بعد چهار روز بسبب قرابت او را از قید
رها داده افغان مذکور رهائی یافته نزد محمد شاه خان رفته نواب موصوف او را نوکر داشته گرفت
والدم باوجود اینمعنی ماجرای عجیب هیچ سخن بکسی وغیره از نواب محمد شاه خان بزبان نیاورده بعد عرصه در معامله از
رانچه پور رواله نواب موصوف کرده بدر رفت والدم از نواب موصوف گفت که حالا معامله از رانچه پور طی گردیده همه مکانات و کذا
خواهند شد اگرچه بابان خود بخود دیدن و سپاه آمد و داد انضباط دخل در مکانات تجویز کرده گرفته ام مگر به ملاحظه خاطر انصار را
خالی کرده دادن قلعه‌ها مقدور ندارم از جا بابان در دل فریب نهاد کرده فوج را خواهند طلبید و دل بابان اشتباه
خواهند شد و آنچه گفتنی کردنی است صاف صاف ایجال کرده بند و بابان برای از گفته آن صاحب مجمع اعتراف نسبت اکثر

همین وقت از گفته انگریز صاحب مکان را خالی کرده‌ایم باز طلبیدن فوج مضایقه ندارد در جواب آن نواب صاحب
گفت که بار اول هم از ایشان اوقات که نیست نیز قسم‌ها شدید خورده که براه واسطه فوج را خواهم طلبید
طرف ایشان عهد و دل گذشته مکانات بعد از غیره قبض و تصرف ایشان بر مکانات مذکوره اداء یافتن
چرا که ایشان مقام لاوه ترک رفاقت کرده بهولیا رفته ورفاقت سندهیا قیام داشتند و از آنجا رفته
امداد شدن جوج بخود بر و رشتن مکانات جی رسیده اند لهذا اگر معامله چنین خواهد شد تا هم از ایشان
برای گذاشتن مکان‌ها گفته نخواهد شد و دیگر بهر صورت خاطر جمع دارند و رفیقان همراهی مایان نیز مکرر
بار بار از والدم همعنی میگفتند که بی ایمانی نواب موصوف اظهر من الشمس است لهذا بر عهد و پیمان او فریفته
شدن مصلحت ندارد صلاح همین است که نواب موصوف را مایان باهتمام زر تنخواه خود گرفتار کرده خواهیم
گرفت آن زمان بسهولت تنها همه مقامات شده خواهند رفت مگر والدم همعنی گفته کرد تمام ملک
انجنین مشهور خواهد شد که نواب محمد شاه خان که بخانه ایشان آمده بود از راه دغا گرفتار ساختند و بدنامی حسب
بدنامی خواهند ساخت نقصان خود منظور است بهمعنی که موجب تا دخلق الله خواهد بود دیگر رفیقان منظور نیست
پس رفیقان با جواب میگفتند که صلاح را منظور نمی فرمایند آخر نتیجه آن بهتر نخواهد شد العیاذ بالله حسب
که نواب موصوف قصد کشتن میدارند و افغان حسب رای نواب صاحب بوده بود و علاوه این جلد را برسر
نواب موصوف نماید و میگوید که هر یک را درجه اعلی رسانیده خواهند شد که ترک رفاقت نمایند بلکه اکثر کسان از رفقا
لعنا تملق می‌نمود و بسر برده از نواب صاحب موصوف عهد و پیمان که ده عقد و ثقت بسته اند والدم گفته
سر بر گمان منظور نکرده بعد آن نواب صاحب موصوف بعد والدم جریده در سیدون تشریف آوردند و والدم بر مکان قلعه جدید
... نواب موصوف در حقیقت جریده نمود ... فوج خود مقیم بود و بعده نواب صاحب موصوف والدم را این سفر ساخته

روپیه از معامله جی نورالیشان تا ثبت تنخواه فوج خود بگیرند و قلعه را خالی کرده دهند والدم اینمعنی اقبال
نساخت روز دیگر نواب موصوف یک کس سید را فرستاد و سید موصوف نزد والدم آمده چهار جرد گستر زبید
و گفت سه لکهه روپیه ای خداوند سوال من معاف کرده دهند و یک لکهه روپیه گرفته قلعه را خالی کرده دهند چنانچه
والدم که ایمان و ارکان بودند گفته سید را اقبال نساخته روز دویم فوج راجه بهادر لعل سنگه حسب الطلب
نواب موصوف آمده فرست کروه از هنڈون برپا ساخت چون طبیعت والدم نهایت اشتباهی بود آمدن
فوج در دل خود نهایت اندیشه کرد که نواب محمد شاه خان آدمی بی ایمان و خودخواهان شکست چنان
نشود که گرفتار کرده عزت بگیرد از این اشتباه طبیعت والدم از طرف نواب موصوف بالکل برگشته بنابر آن
اینجانب معه دوازده سوار جریده از فوج خود سوار شده در قلعه هنڈون بخدمت والدم رسیدم والدم فرمودند
که نواب موصوف آدمی فریبی و بی ایمان کمال است حالا فریبش بظهور رسیده لهذا سوای جنگ و جدل دیگر
سخن نمانده است بجواب آن اینجانب عرض کرده که آن صاحب او را سه لکهه روپیه گذاشته اند حالا خیال
جنگ نمودن نوعی مناسب نیست چرا که موجب بدنامی است از برای خدا قلعه ها را خالی کرده دهند و قلعه کهیره
که مکان سکونت من است اول او را خالی کرده خواهم داد والدم گفته سخن اقبال ساخت بعد آن نواب موصوف
معرفت همان سید گفته فرستاد که در عرصه بیست روز مبلغ یک لکهه روپیه حسب الحکم از خود فرستاده
خواهیم داد چنانچه برادرم کلان بهادر از عرصه ماه بیمار کمال بودند در قلعه هنڈون قیام داشتند اینجا
و والدم بقلعه کهیره رفته قیام ساخت بعد آن عرصه پانزده روز نواب محمد شاه خان جمله افواج خود را
از هر یک جانب در هنڈون فوج خود طلبیده گرفت لیکن آن همان سید را نزد والدم در قلعه کهیره فرستاد
سید مذکور گفت که اختر خان را بطور یرغمال نزد نواب محمد شاه خان همراه من بفرستید بعد آن مبلغ

یک لکهه روپیه بگیرند با استماع این معنی انجناب از سید گور گفتم که اول نواب موصوف اقرار چهار
لکهه روپیه کرده بود بعد آن ایشان سه لکهه روپیه از واجب‌الادا معاف کرانده یک لکهه روپیه در قایم نموده تا
اقرار ادای آن درست و درکرده بودند از آنهم عرصه پانزده روز منقضی شده که ادای آن ساخته
و سوای این همگی فوج خود را طلبیده گرفت اگر دل نواب صاحب از طرف ما یان صاف نیست دل ما چرا فوج
خود را فراهم کرده گرفت حالا گرفتار کردن من میخواهند هرگاه که مرا گرفتار کردند پس از مسلمانان
خواهند داد و ما یان بی عزتی ساختن مقرر نموده است اگر ایشان قول خود درست اند مبلغ یک لکهه روپیه
در قرولی نزد کسی ساهوکار جمع کرانده رقعه او بدین شرط که بعد خالی شدن قلعه بعد ده روز مسلمانان
داده خواهد شد نویسانیده دهند ما یان قلعه را خالی ساخته از ینجا کوچ کرده خواهیم رفت بعد آن رقعه
ساهوکار مذکور مسلمانان گرفته در فوج تقسیم کرده خواهیم داد و بدعهدی ساختن مناسب نیست چنانچه
سید موصوف واپس رفت چونکه نواب محمد شاه خان چند ماه در فوج ما یان مانده همگی ملازمان
ما یان را در قابو خود کرده گرفته و نیز ما یان را از طرف خرچ زیر بار گرانده همگی فوج نزد خود و هندون
طلبیده گرفت غرضیکه به صورت ما را تنگ کرده داد لهذا مورچه بر قلعه هندون چسپانیده داده
و گولهای توپ زدن شروع ساخته و راجه بهادر لعل سنگه معه فوج کمپو وغیره قریب قلعه کهمهیر
رسیده دیره ساخته مورچه قریب یکصد قدم از قلعه مذکور چسپانیده گوله توپ زدن شروع
نموده و چلن فوج همراهی ما یان این شد که قریب دو هزار سوار از ملازمان ما یان نزد نواب محمد شاه خان
رفته ملازم شدند و سوای این دیگر سوار پیاده نزد نواب موصوف رفتند غرضیکه همگی فوج از نزد ما یان
علیحده شده رفت مگر در قلعه کهمهیره قریب دو هزار و دو صد پیاده در قلعه هندون قریب دو هزار سوار پیاده

مایان ماندند و در این حالت جود داد می خود ها بسیار ساختیم و اراده جنگ از طرف خود میکردم و رفقای ملازمان

خود را از قلعه بیرون کرده دادیم در تخصیص قریب دو ماه گذشتند حال نمکحرامی ساختن اینجانبان
نمک پرورده قدیم رفتن اینجانب از قلعه کهرهیره بقلعه هندون و فساد نمودن سپاه قلعه
دستی و پنجر از روپیه از نواب محمد شاه خان گرفتن و قلعه حواله ساختن و اینجانب
برادر کلان بهادر که بیمار بحال بودند در پالکی انداخته از قلعه بیرون دادن و روز دوم شان
جنگ نموده و هزیمت دادن فوج نواب موصوف و از قلعه هندون خبر رسید که مردمان

قلعه را طبیعت دگرگون گردیده لهذا والدم اراده رفتن بقلعه هندون مقرر کرده اینجانب بخدمت الد
خود عرض ساختم تا که من زنده ام در دل من گوارا نخواهد بود که آنجناب محنت و مشقت بالاخره من از
والد خود رخصت شده معه پنجاه سوار از رفیقان خود از قلعه کهرهیره روانه گشته در قلعه هندون داخل
گشتم و چند روز گذشته باشند که همگی مردمان قلعه هندون دنگه و فساد نموده توپها قلعه بطرف من راست
کرده دادند و قدری حال نمکحرامی ملازمان خود گوشته میشود که مسمی کرم خان را برادرم کلان بهادر از صغر
سن پرورش نموده بود و او لاکرمخان بنگور در کمونه در پیاده ها بدر ماهه دو روپیه ملازم بود برادرم کلان
بهادر او را بدین درجه رسانیده داده که قلعه هندون و هزار ها مردمان مالک و افسر کردند و دیگر همگی
مردمان سوار و پیاده ها رفیقان قدیمی هم وطن و اکثری رشته دار بودند کرمخان بنگور ناحق شناسی کرده همگی مردمان
قلعه بنگور را ورغلانیده از طرف مایان برخلاف گرانده در نمکحرامی شامل خود کرده گرفت دنگه و فساد نمان
برپا گرانده داد و نزد نواب محمد شاه خان وکیل فرستاده در جوڑ کرده گرفت نواب موصوف از مردمان
قلعه حواله ها پیغام فرستاده که اگر اشرف خان را زنده گرفتار کرده بمن سپارید پاد ولکهه روپیه نقد با یک جاگیر انعام

لهذا همگی مردمان قلعه والا معه کریمخان نمک حرام متفق شده و اسباب ایجاب مستعد ساخته و نیز
حمله‌ها است و زور میکردند و میگفتند که ما یان صرف برای طلب تنخواه ذکر نموده ایم و آن انصاف خوار
ما یان هستند لهذا درین وقت مناسب که تن تنها بدون سلاح در ما یان آمده نشینند و در صورت دیگر این کمی
و بلوا فرد تنخواه نخواهد شد بجواب سخن میگفتیم که اگر نواب محمد شاه خان فوج خود در قلعه امور حسب تحریر باشد
در جنگ نمیشد آنچه که ایشان ما یان میگفتند موجب این تحمل آمده حالا که جنگ میشود اگر تن در نشان
بیایم با همین مردم گرفتار ساخته بنواب موصوف فروخته خواهند داد لهذا این معنی نشدن توانند و تا
زنده ام مرا کسی گرفتار نخواهد ساخت مگر طلب تنخواه خود را موجب حساب بگیرند آخر سخن طلب تنخواه کرده قرار
منظور ساخته متصدیان را قرار داده بعد پانزده روز جنسا همگی مردمان قلعه درست شود و اند و قریب مبلغ
ده هزار روپیه برای تقسیم سپاه از کرولی نزد ما یان جمع و طلبیده گرفتیم بعد آن تهلی ها مبلغان
در میدان نهاده متصدیان را قرار نشانیده مردمان قلعه را طلبیدیم که حاضر شده طلب تنخواه دست بدست
روبرو هست بگیرند چونکه نمک حرامان مذکور را جایی پیاده نماند لهذا استفسار طلب گفتند که ما یان ناحق گناه کرده
و نمک حرامی در دل خود ها مقرر نموده از نواب محمد شاه خان بی حسابی کرده گرفتیم لهذا از دست آنصاحب
طلب تنخواه خود ها گرفتن منظور نیست چه ناکرده استیم همگی مردمان قلعه از ین نمک حرام گردیده از نواب موصوف
دست کرده همرفقا و خود ها ان حرمت جان لهذا اراده رم کلان بجا و بزرگ در بالکی انداخته همه سپاه موره رفقا
خود اراده بیرون شدن از قلعه بوقت چهار گهری شب گذشته کردم نمک حرامان دروازه قلعه قفل کرده
داد چونکه پهره ها رو قلعه رسیدم دروازه بند شده یافتم مسمی اعظم خان که از رفقان و دوستان من بود
نمانده گشته [illegible] در قفل [illegible] ده [illegible] از فضل حق سبحانه تعالی قفل مذکور دو تا هم گسسته گشاده گردد

وکیلوان ما واگرده بیرون از دروازه قلعه مذکور شدیم و قریب دو صد قدم از قلعه بیرون رفته بودیم
که چندین مردمان معتبر از نمک حرامان که مایه فساد بودند پیاده دویده عقب ما برآمدند
و گفتند که ما یان از سپاه و در دین سعی نیا کرده بیرون حالا از کرده خود نادم گشته حاضر شدیم و التماس
خاوندگارا که الله همراه ما یان می الیس لقلعه تشریف برده قیام فرمایند تا آنچه سابق سخن نمک حرامی کردیم
آن سخن فرو گردید و حالا دعوی زر تنخواه و نوعی از آنصاحب نخواهیم کرد و باراده جنگ و جدال
هم کار بسرکار حاضر ایم هر گاه از نواب صاحب محمد شاه خان درستی آنصاحب گردیده مبلغان
بدست آیند آنگاه هم دعوی تنخواه از آنصاحب نخواهیم ساخت نیز همگی کسان قسم مسلمان ایمان قرآن خدا و رسول
دهند و آن گنگا و رام را در میان داده اینجانب را واپس گردانیده اندرون قلعه آوردند و سبب واپس
آوردن اینجانب این بود که در درستی شدن از نواب محمد شاه خان چیزی قصور باقی مانده بود سوا از این
وقتی که اینجانب از قلعه بیرون برآمدیم از آن زمان در دل همگی مردمان قلعه هراس افتاد که همه ما کم گشته قلعه را
گذاشته همراه اینجانب رفتن مقرر ساختند لهذا مردمان معتبر که مایه فساد بودند بد حواس گردیدند و قصا
دانستند که قلعه خالی شد باوجود نمک حرامی یک حبه هم از نواب محمد شاه خان بدست نخواهد آمد چونکه اینجا
در قلعه داخل گردیدند همگی مردمان که بد حواس شده اراده گذاشتن قلعه کرده بودند موقوف ساخته بدستور
سابق بند و بست قلعه قایم گشت نمک حرامان مذکور عهد و پیمان خدا و رسول خدا فراموش کردند آنچه که قصور
در درستی معامله مانده بود در همان شب از نواب محمد شاه خان بخوبی چه بحث نیز نموده دیگر گفتند چونکه روز
روشن شد و آفتاب برآمد دیدیم و از گوش ما شنیدیم و همه نامردان قلعه از که و مه با آواز بلند میگفتند
که ما یان ایمان و عهد و پیمان را گذاشته نمک حرامی گشتیم و بر بالای دروازه قلعه و برج و دیره اینجانب بود

لهذا انگریزان بطرف دیگر از بیلداران خندق را انباشته برابر کرده داد و رخنه در دیوار قلعه کرده
آمده رفت مردمان فوج نواب محمد شاه خان گرانده داد و بدبلا یکه سردار معتمد نواب موصوف را در
قلعه آورده نشانیدند درین چشمه آفتاب غروب گشت چونکه نوبت بمن رسید برادرم کلان که در دریا
نشسته در دیره من آمده گفتند که حالا هیچ وجه باقی نمانده است و همگی مردمان قلعه از که و مه و نیز نواب
موصوف معه فوج همراهی که بیرون قلعه اند دشمن جانی ایشان شده اند و حالت بیماری از حد گذشت
که حالت نشست و برخاست هم نمانده درین صورت امید زندگی ندارم و ایشان هم کشته خواهند گشت
و موجب بدنامی بندگان خواهد شد لهذا چنان مناسب که ایشان بطوریکه دانند و توانند تنها از قلعه
بیرون شده جان خود سلامت برده باشند گفتم که بسبب بیماری متحمل آنصاحب درینجا مانده است
اگر درین وقت آنصاحب را گذاشته بطور تنها خواهم رفت و نواب صاحب ممدوح آنصاحب را زنده گرفتار
ساخته آنچه در دل او خواهد بود خواهد نمود و این معنی اینجانب را منظور نیست که آنصاحب را در دست مخالفان
گذاشته جان خود برم و بعد آن طبیعت خود را میدانم که بهیچ طور روی دمان خواهم دید بعد آن گاه خود را
از شمشیر بریده خواهم مرد لهذا این وقت مردن بهتر است مصاف اینست که آنصاحب را زنده درینجا
نخواهم گذاشت همراه خواهم برد اگر زندگی آخر شد هر دو یکجا خواهند مرد بعد آن برادرم کلان بهادر قسمها
دادند که برای خدا این قدر از منظور ساخته ازینجا جان خود را بسلامت برید چند کسی رفیقان ازینجا سوال
کردند گفتند که حالا هیچ درجه باقی نمانده و در انگریزان و بدعهدی مردمان قلعه سخن گوش نموده ماندند
انگریزان از نواب محمد شاه خان نشان ملغم سی و پنج هزار روپیه بدین شرط گرفت که از جانکه راه دیگر کرده اند
ازینجا وقت صبح فوج نواب موصوف را در قلعه بتوا خواهند آورد و چون شب آخر شده روز روشن خواهد گشت

یعنی

یقین کلی است که فوج نواب موصوف اندرون قلعه رسیده مایان را خواهند کشت در جواب
گفتیم آنچه که صلاح احسن درینوقت در خیال ایشایان است بگویند که برآن عمل نموده شود خانچه
همه ها موجب رای خود گفتند و برین سخن اکتفا ساختند که وقتیکه مایان از قلعه بیرون جمع آمده شدند آنزمان
از دست فوج نواب محمد شاه خان یک کس هم جان خود را سلامت نخواهد برد لهذا از قلعه بیرون
نشویم و در قلعه دروازه بسته مردم همراه آنصاحب کشته شویم درینصورت بدنامی بر نمک حرامان اظهر من
الشمس خواهد گردید در جوابش گفتیم که حالا در بدنامی ایشان چه قصور باقی مانده چونکه روز روشن
خواهد گردید یقین کلی است که فوج نواب موصوف اندرون قلعه داخل شده مایان را از فاصله ضرب گولی
بندوقها خواهند کشت و نوبت بشمشیر زدن نخواهد رسید و اگر از قلعه بیرون گشته در میدان جنگ
کرده شود حتی المقدور شمشیرها زده هوس مردانگی از دل خودها بیرون کرده کشته خواهیم گشت
درین صلاح و مشوره شب آخر شد و چهار گهری شب باقیمانده بود که اینجانب حکم زین بندی تیار شدن داده
درینضمن مردمان قلعه گفتند که اول مبلغان که نزد آنصاحب جمع داند بمایان بدهند بعد آن رفتن خواهیم
بجوابش گفتم که اینجانب مردم را مختار ساخته خواه ایشان جنگ کنند و خواه نواب محمد شاه خان
و این مبلغان که اند برای ایشان طلبیده ام ایشان نمیگیرند لاچارم بعد آن ایشان گفتند که
پنجهزار روپیه بمن دهند پاسخ آن گفتم که انمبلغ هرگز شدنی نیست آنچه از ایشایان شدنی بود بکنند
این گفته بر اسپ سوار شدم و از رفیقان خود دو سه کس را برای آوردن برادر کلان بهادر فرستادم
برادرم از ایشان گفت که من مرد کهنه هستم لهذا از اینجا نخواهم رفت درین محنصه دو گهری شب باقیمانده بود
من جواب گفته فرستادم که اگر برادرم کلان بهادر در پالکی سوار نشوند آنزمان از شمشیر کشته میاند

چون این پیغام فرستادم برادرم کلان بهادر لاچار شده در پالکی سوار شده آمد بعد ازان
بزور شمشیر دروازه قلعه را وا کرده معه شصت پنج سوار و رفیقان برادرم کلان بهادر از قلعه بر
شدم دیدم که فوج نواب موصوف تیار شده سد راه گردیده پنج چهار رفیقان معتمد خود را تعینات
برادرم کلان بهادر نموده خود بر فوج نواب موصوف که سد راه شده ایستاده بودند حمله نمودم چونکه
در دل مردمان فوج مذکور از طرف اینجانب هراس کامل بود تاب نیاورده بلا جنگ فرار شده راه خالی
ساخته رفتند چونکه نیم کروه رسیدم آن زمان پالکی برادرم کلان بهادر را پیش روانه ساختم و خود
عقب مانده با هستکی سر فیم فوج نواب موصوف که از من هراس کامل داشتند در وقت مقابله جنگ
ساختن نبود عقب عقب می آمدند هرگاه قریب کروه رسیدم و صبح صادق شد و آفتاب برآمد گرد
آن زمان شکر حق تعالی بجا آوردم و گفتم که عجب جادو بلی تو نیست که ازین بلای بلا جنگ سلامت یکه
دانستم که کسی از فوج مخالفان عقب من نیست بعد انجا صبح تمام بشیر ز وان گشتیم برادرم
کلان بهادر عقب قریب پانصد قدم بودند که یکایک گروه فوج قریب پنج شش هزار سوار نظر
مجرد دیدن گروه مذکور حسبه برچی که در دست من بود و بیانداخته دادم و شمشیر کشیده گفتم که
ای مردانه حالا جای جنگ نیست در دریا غوطه خوردن نیست لهذا حربه برچی و بندوق و بهار
و غیره را کار نمانده صرف کار شمشیر است میدانم که پایان این وقت قریب سی سوار خواهند بود و
مخالفان قریب پنج شش هزار اند درین صورت امید زندگی نداریم و همه با خواهند کشت درین وقت
هر کسی که کشته خواهد گردید و کار نمایان خواهد نمود تا روز قیامت نام آن خواهد ماند این گفته هیبت کرده آمدم
بی اختیار دوان کردم و در شمردن بحکم دلاور کلان بهادر رسیدن معه سی پنج سوار بر مخالفان حمله کردم

فوج مخالفان تاب مقابله نیاورده پشت داده روان شدند انوقت اینجانب ایستاده گشته
از مردمان رفیقان خود گفتم که آنچه مید[ا]نستم بظهور رسید حالا همین صلاح است که اینجا ایستاده
شوند و سبقت نسازند که در ایستادن برادرم کلان بهادر بجمعی تمام سلامت خواهند رفت
بعد آن دیده خواهد شد آخرش تا چهار گهری در آنجا ایستاده ماندم فوج مخالفان قریب صد قدم
از پایان کوه گشته ایستاده ماندند چونکه دانستم که برادرم کلان بهادر به فاصله دو سه کروه از اینجا
رسیده باشند حالا ایستادن اینجا ضرور نیست بعد آن از اینجا آهسته آهسته روان شدم فوج مخالفان
از روان شدن ما باز گشته زور دادند لیکن از مردم ما طاقت حربه و برچهی و شمشیر وغیره کردن نبود
الا گولی بندوق ها بر ما باران میکردند همین طور جنگ کنان قریب یک کروه رفتیم که یک ندی در پیش آمده
آنزمان آنچه همراهیان خود گفتم که فوج مخالفان در قابو می آید وقتیکه ما پایان او شان حمله نسازیم او شان
معاودت کرده بندوق ها میزدند و همراه ما پایان میآیند در ین صورت همین صلاح مناسب است که در میان
ندی اگر فوج مخالفان آمدن و بند وقتیکه همه در ندی بیایند آنزمان از پیش او شان بطور هزیمت پس کرده
برویم بعد آن بسیار کردانیده بر او شان حمله سازیم بسبب تنگ سواران فوج مخالفان راه فرار نخواهند یافت آنزمان صدها مردم از فوج کشته خواهیم کرد چونکه ما پایان از راه تنگ ندی فرود آمدیم
فوج مخالفان بر کناره ندی رسید آنزمان رفیقان مردانه ها موجب گفته اینجانب کار بکرده بسیار کردانیده
بدان راه تنگ تاخته بر او شان حمله ساختند و ده دوازده سواران را از اینها کشتند و باقی ها فرار شده رفتند
و کسی جای ایستاده نشده بدیره های خود رسیدند و اینجانب بعد برادر کلان بهادر در دیرکان بیانه عملداری راجه
بهرت پور رسیده فرود آمده آرام نمودیم حال بعد بردن برادر کلان بهادر داخل شدن

در قلعه کهیره بخدمت والد خود و تا شش ماه جنگ ساختن از نواب محمد شاه خان
و خالی کرده دادن قلعه مذکور بسبب نماندن غله و رفتن در عملداری راجه بهرت پور

روز دیگر برادر کلان بهادر را در انجا گذاشته از انجا روانه شده بخدمت والد خود در قلعه کهیره رسیدم
والدم شکر حق سبحانه تعالی بجا آورد و از من حد زیاده راضی و خوشنود گشتند و نواب محمد شاه خان
مبلغ سی هزار روپیه به تلنگامان بی بانان داده در قلعه سیندهن دخل خود نموده از انجا معه فوج
همراهی خود کوچ ساخته شامل فوج راجه بهادر لعل سنگه شده قریب قلعه کهیره دیره و خیمه ها بر پا کرد
و حال جنگ تفصیل نوشتن طول طویل میشود لهذا مختصر نوشته میشود که نواب محمد شاه خان معه فوج قریب
هشتاد هزار سوار و پیاده و چهار صد یا پانصد ضرب توپ به هفت طرف گرد اگرد قلعه در نه فهم گرانده محاصره
کرده گرفت و سوای محاصره دیگر روز جنگ و مورچه پیش کردن از رعب شجاعت و دبدبه بابایان نتوانستن
و قریب دو صد قدم بیرون قلعه مورچه بابایان بعد قریب چهار صد کس سپاهیان در قلعه بودند هر روزه مردمان قلعه از
جنگل کندهن می آوردند و هر روزه مردمان فوج بر مردمان کاه آورنده یورش میکردند بهیچ وجه نتوانستند که مردمان
قلعه را کاه کندیدن نمایند لیکن هیچ پیش رفت نمیرفت و هر روزه از جنگل کاه کنده آورده به سپاهیان خرج میدادند قصه
کوتاه از شش ماه زیاده عرصه جنگ کشیده آخر شش غله خرج گردیده یک انار غله هم نماند چونکه غله یک روز هم
نماند ناچار بوقت چهار گهری شب گذشته قلعه را گذاشته معه همگی مردمان سوار و پیاده و مرد و زن روانه شدیم
چونکه از قلعه بیرون آمدیم مردمان فوج مهتابی روشن کرده دادند و صدها توپ و گوله و چهره زدند و دران
وقت از طرف بابایان جسم یک بابا بر او شان شد از فضل او سبحانه تعالی بابایان کور در غول
فوج چنانکه مهتابی روشن بود زرد نمود که از هراس آن مهتابیها گل گردید قصه کوتاه از انجا روانه شده

بخیر و عافیت بمکان دیره علاقه بهرت پور رسیدیم و همه مردمان همراهیان از جنس و نقد
دست‌ها دادیم و مردمان راجه بهرت پور والا از زبان گفت که این وقت از اینجا روانه شوید
بالک‌ها زیر عملداری بهرت پور بدر شوید لاچار از اینجا سوار شدیم و از اینجا همگی مردمان همراهیان
از مایان علیحده گشتند

رفتن والدم بسمت لاهور و رفتن برادر کلان بهادر بشاه جهان آباد و رفتن اینجانب نزد کرنیل جان ملکم بضلع مالوه

والدم معه ده دوازده سوار بطرف
بلهه برادرم کلان بهادر معه قبایلان آنجا بودند روانه شدند و صرف قبایلان اینجانب در مکان کرولی
بودند ازین باعث برای خبر گرفتن شان بطرف کرولی راهی گشته بمکان بیانه علاقه بهرت پور
رسیدیم از همی سنگه حاکم بیانه و از اینجانب از سابق شناسائی بود حاکم موصوف
خاطرداری نموده گفت که درینجا قیام ساختن آنصاحب مناسب نیست موضع واڑه علاقه کرولی
در کوهستان هست و زمینداران آنجا قوم گوجر اند و از من دوستی دارند آنصاحب همراه آدم
من بموضع مذکور تشریف برند چنانچه بموجب گفته حاکم بیانه بموضع واڑه علاقه کرولی رسیدم
و قریب یکماه قیام کردم بعد ازان بموجب ایمای راجه کرولی والا بطور خفیه در کرولی بمکان چوبکی که از
سابق قبایلان اینجانب قیام میداشتند رفتم و قریب یازده روز در آنجا ماندم بعد ازان بموجب
مرضی راجه کرولی والا از اینجا روانه شده بمکان منڈرایل علاقه کرولی رسیده قیام کردم و والدم را
راجه بهرت پور والا گفته فرستاد که در علاقه بهرت پور ماندن آنصاحب مناسب نیست چرا که از صاحبان
عالیشان انگریز بهادر و از آنصاحب خلافی کمال است لهذا فی الفور از عملداری بهرت پور بدر شوند
ناچار والدم از اینجا معه ده سوار مردانه روانه شده با مرتسر علاقه راجه رنجیت سنگه مسکنه لاهور

تشریف بردند برادرم کلان بهادر معه برادر خورد و قبایلان در علاقه بهرتپور بودند چون برادر
کلان بهادر که بسیار بی‌شان و بی‌لیاقت بر سبیل از شان نبود باکت [illegible] لیاقت پیاده و سوار
هم بدست نداشتند و راجه بهرتپور ایشان را گفته فرستاد که از علاقه بهرتپور بدر شوند لاچار گشته در دل خود
چنین تجویز ساخت که بشاهجهان آباد پیش استکلر صاحب بهادر حاضر شوم آنچه کرنیل [illegible] خواهم بود
از دست صاحبان عالیشان انگریز بهادر شود آخرش مردن خود اختیار ساخته از آنجا در پالکی سوار
گشته روانه شده بشاهجهان آباد تشریف بردند استکلر صاحب بهادر خاطرداری نمود و جمعی برادرم کلان
بهادر فرمودند بعدهٔ آن قبایلان را معه برادر خورد مظهر علیخان از علاقه بهرتپور نزد خود بمقام [illegible]
طلبیده گرفتند و در عرصه خط کرنیل صاحب جان ببتیس ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیا بهادر اسمی اینجانب
مضمون رسید که بخاطر جمع تمام در اینجا تشریف آرند بلکه مبلغ دو هزار روپیه برای خرج راه
فرستاد و لهذا اینجانب قبایلان خود را از کرولی گرفته روانه شده در مکان سبل گڈه علاقه کرولی
موضع [illegible] رسیدم و قبایلان را در سبل گڈه گذاشته معه شصت سوار و بیست پیاده بمقام سهور گرد
مالوه نزد کرنیل جان ببتیس رسیدم کرنیل موصوف بخاطرداری آنچه که می بایست پیش آمد و قدری حال
کرنیل موصوف نوشته میشود دانسته که سیمنان نوکر آنجا بود و نواب احمد خان نواب کریم خان وغیره پنداره
که همراه ایشان قریب یک لکهه سوار موجود بودند و مکان سکونت [illegible] ملک گوالیار [illegible] و قبضه او [illegible]
بود [illegible] ملازم مهاراجه دولت راو سیندهیا بودند لیکن براه سرکشی حکم مهاراجه موصوف بجا نیاوردند
هزارها سوار و صدها کرده رفته هر یک ضلع را تاراج نموده آنچه بدست می‌آوردند
و [illegible] سیندهیا صاحبان عالیشان انگریز بهادر و مهاراجه دولت راو سیندهیا بهادر را

بند و بست شان تاکید بلیغ نمودند و جسونت راو بهاو ملازم دولت راو سندهیه که قریب
هشت پنج پلاتن و هفت هشت هزار سوار و هشتاد ضرب توپ همراه داشت چنانچه نواب جهجو و غیره
بمعه جمعیت قریب یک هزار سوار همراهیان خود از بهاو موصوف یکجهتی نموده شامل دیره داشتند
و معه راجه دولت راو سندهیه کرنیل جان مسن برای تاراج و بند و بست نواب جهجو و غیره
هنگامه خوار تعین از جسونت راو بهاو فرستاده بود و همراه کرنیل موصوف جمعیت فوج بموجب تفصیل ذیل
بود شش پلتن خانگی معه دوازده ضرب توپ چهار صد سوار و دو پلتن مسن صاحب مکان کوته والی
معه چهار ضرب توپ و دو صد سوار و دو پلتن از کمپو حکیم صاحب بهادر ملازم مهاراجه دولت راو
سندهیه و متفرقات قریب یک هزار سوار مرهته چنانچه تمامی هشت پلاتن و شانزده ضرب توپ و یک هزار
سه صد سوار خواهد بود و بر مکان [illegible] در دیره داشت و نیز جسونت راو بهاو معه نواب موصوف
جهجو و غیره از دیره فوج کرنیل موصوف بفاصله دو کروه معه فوج دیره داشتند و از کرنیل موصوف
و از جسونت راو بهاو و نواب جهجو و غیره جواب سوال آشتی در میان بود و از عرصه شش روز
انجانب در فوج کرنیل موصوف رسیده بود که بوقت صباح که چندی شتران فوج معه دو صد سوار
برای آوردن کاه از دیره ها بیرون قریب یک کروه رفته بودند که چهار صد یا پانصد سوار از فوج بهاو
موصوف تاخت آورده شتران را جمع کرده بردند و سواران همراهی شتران مذکور تاب مقاومت نیاورده
فرار نموده بطرف لشکر خود دویدند و سواران مخالفان تا دیره ها تعاقب نموده چندی سواران را کشتند و
اسپهای ایشان گرفته بردند باقی سواران بحالت تباه در فوج رسیدند ازین باعث در تمام فوج کرنیل صاحب
مسن کمال بی رونقی افتاده هرکسی میگفت که ازین فوج قلیل از فوج طرف ثانی که قریب یک لک سوار و پیاده ا

یک آدم هم جان سلامت نخواهد برد و کرنیل موصوف که در شجاعت و تهوری بی بدل و دیاری
در همه فوج گرانده و دیره‌ها بزیر انداخته هر کسی اسباب خیمه در اسعه دیره و خیمه بر پشت شتران بار گرانده
معه بهیر و بنگاه در مکان مهور رسانیده داد و نیز دو ضرب توپ خرد معه یک قلعی پلتن که در غول گور
قریب ششصد پیاده خواهند بود و نیز ششصد پیاده همراهی انجانب برای محافظت بهیر و بنگاه در سلیهور
فرستادند و در زین بند دست چهار گهری روز باقی مانده باشد که کرنیل موصوف فوج خود بدین طور
آراسته که هر دو پلاتن کمپو جیکم صاحب معه یکهزار سوار مرهته‌ها بطرف دست راست و نیز هر دو پلتن رسل
گوشه‌واله معه دو صد سواران خاص و نشان همراه پلاتن‌های مذکور نمودند و خود کرنیل موصوف و انجانب معه سه پلتن
خانگی خود با نصد سوار بطرف دست چپ شده بطرف مخالفان برای جنگ روان شدند و طرف ثانی والعه با ایستادگی
فوج خود بدین طرح کردند که خود اسونت راو بهاو معه فوج سواران همراهی خود در آب جنوب نواب جیون
قریب پنجاه هزار سوار و کمپو مسیو دان سنگه راجه بهاو در طرف دست راست مقابله پلاتنهای جیکم صاحب و رسل گوشه‌واله
و دیگر همه پلاتنها همراه رام لعل معه ده هزار سوار نواب کریم خان بطرف چپ مقابله کرنیل جان مس
ایستاده شدند و نیز همگی مخالفان دیره و خیمه‌ها معه اسباب بر پشت شتران بار گرانده و همه بهیر و بنگاه
تیار شده روان گشته عقب صف بهاو صاحب موصوف آمده ایستاده شدند چونکه پلاتنهای جیکم صاحب
و رسل گوشه‌واله قریب یکهزار قدم از صف مخالفان رسیده ایستاده گشتند مگر کرنیل جان مس و انجانب
معه سه پلاتن و سواران خانگی ایستاده نگشته می‌رفتیم چونکه از صف مخالفان بفاصله قریب یکهزار قدم
رسیدیم طرف ثانی الیه‌ها توپ‌ها سر نمودند و باز این طرف هم توپها سر شدند در عین جنگ اول سواران
کریم خان که مشهور به شجاعت مشهور بودند سپاه انگیخته ترنایان حمله ساختند چونکه قریب سپاه انجانب از

نامردی طرح داده بطرفی سمت دوانیده رفتند معلوم نشد که کجا رفتند درین عرصه اینجانب
دیدم که در صف مخالفان بر توپ‌ها مردمان بطور بیهوا از ینطرف بآنطرف میشوند از آن
دانستم که فوج مخالفان تاب مقاومت یاران نخواهند آورد و فرار شدن میخواهند اینجانب
فی الفور معه سواران همراهی خود اسپ‌ها انگیخته حمله کردم دو سه ضرب توپ گرفتم و همه با پشت واداده
معه ضرب توپ‌ها راه فرار پیش گرفتند و اینجانب معه سواران عقب ایشان گشته دیگر ضرب
توپ‌ها میگرفتم و کرنیل موصوف معه یک پلتن و سواران عقب اینجانب می‌آمد که شب گردید بسبب
شب تاریک در یک جایی کرنیل موصوف و اینجانب و همه‌ها از اسپان فرود آمده آرام ساختیم چون
صبح گردید باز عقب ایشان کردیم و بسیار اسپان و شتران و فیلان و پالکی‌ها وغیره ایشان غارت
کرده آوردیم و قریب پنجاه ضرب توپ بدست بدیده گرفتیم بعد آن اسپ گسسته بدیره بار رسیدم و آرام
کردیم و کرنیل موصوف سه صد پیاده همراهی اینجانب المکان شجاع الپور فرستاد و بعد آن از
مقام اینجانب را روبرو طلبیده گفت که مکانات سلواسن وغیره که در قبضه نواب چیتسور از
سندارة‌ها اند از اینجا رفته از مکانات مذکور ایشان را بدر کرده بند و بست کرده بگیرند و بعزا
هفت هشت مکانات آن ضلع کرده با اینجانب سپرده رخصت ساخت چنانچه اینجانب معه مخصوص
سوار همراهی خود رخصت شده روانه سلواسن گشتم و از فضل حق سبحانه تعالی مردمان او را
از مکان مذکور بهر طوریکه شد بدر کرده دخل خود کرده گرفتم و نیز در همه پرگنات عامل خود نشانیده
بند و بست در همه کوند وا کرده گرفتم و دیگر قلعه جات را از ینها خالی کرانیده گرفت و کرنیل
موصوف با اینجانب نوشت دستخطی خود با این مضمون قبت رخصت کرده داده بود که فوج سواران

و پیاده‌ها از طرف خود [illegible] بندوبست مکانات نمایند تا هم اینجانب از دور آمده
سوار این [illegible] بنده نزد کرنیل موصوف میفرستیم و کرنیل موصوف چهره آنها با تصحیح خود
در تحت [illegible] اینجانب میفرستند تا و چنانچه قریب بالصد سوار جدید به تصحیح کرنیل موصوف
نگاه داشته‌ایم و ضبطی [illegible] نموده گرفتیم و بر سرداران [illegible] با متعلقین کنور و غیره در [illegible]
در تحت کس گرفتار نمانیم و تحصیل الضلع بخوبی کرده که بعد آن [illegible] و جمیع [illegible] بندوبست
از زمینداران [illegible] و مکانات [illegible] با ایشان [illegible] مقرر کرده [illegible]
اینجانب [illegible] حسب [illegible] کرنیل موصوف مکانات [illegible] مال ضبطی [illegible]
و جهات [illegible] بعد [illegible] کنور و غیره [illegible]
و [illegible] از تحت [illegible] ساتی از تحت مذکور [illegible] اینجانب [illegible]
[illegible] موصوف [illegible] بعد [illegible] کرنیل [illegible] فراغت یافته [illegible]
مقام مذکور [illegible] اینجانب [illegible] کرنیل موصوف [illegible] ساخته و از کار [illegible] اینجانب [illegible]
[illegible] قریب [illegible] محاصل [illegible] بعیده [illegible]
[illegible] اینجانب [illegible] کرنیل موصوف [illegible]
[illegible] اینجانب [illegible] باقی [illegible]
[illegible] خود [illegible]
اینجانب [illegible] تحصیل مالی [illegible]
[illegible] اینجانب [illegible] کلام [illegible]

کرنیل موصوف بنهایت رنجیده شده رفت چونکه اصل او نافرمانی بود و کلید [illegible] اینجانب با حقوق
خود مستحکم گرفته در بی عزت گرفتن شد لهذا از انجا کوچ نموده در مکان علیحده [illegible] کان مهدر او بود
رسیده قیام ساخت و همگی سوار و پیاده همراهیان اینجانب را طمع داده از من علیحده کرده نزد
خود طلبیده گرفت و قریب یکصد و شصت سوار و هشتاد نفر پیاده نزد اینجانب باقی ماندند و چهار ضرب
توپ کرنیل موصوف همه را اینجانب چسپانیده داد و انواع الواع تهمتها و دروغ بر من [illegible]
با همراهیان اینجانب هراس بسر برده و در دل خود نیاورده مردن خود مقرر کرده [illegible] گفتیم و از مصاحبان
کرنیل موصوف درستی کردم چنانچه مصاحبان معتقد اینجانب اند گفتند لیکن در راه نیامده
زیاده بر سر پرخاش آمد چونکه دانستم که هیچ تدبیرات خوبی کارگذار نشد لهذا لاچار شده چنان تدبیر
اندیشیدم که کرنیل موصوف انچه سخنان بهتر و بیشتر بگوید اقبال نماییم از زمین [illegible] از دانایی بالای خود
بیرون گشتیم بعد آن انچه که گفت قبول ساختیم و از قبول ساختن حکم طلبیدیم آمد و درست کردند و اینجانب را
روبروی خود طلبیده پرگنه بالسی که معه هشتاد و چهار موضع علاقه چندیری محاصل او از یک لک روپیه
زیاده تر داشت بصیغه جاگیر سند کرده حواله اینجانب کرده داد و بعد این گفتم که قبایلان من در مکان [illegible]
بمفاصله دور دراز اند و در مکان بالسی طلبیدن مناسب است لهذا یک قطعه پروانه بنام تحصیلدار آنجا
نویسانیده دهند که قبایلان خود را در انجا طلبیده شود چنانچه یک پروانه سید جامن منشی خود برای [illegible]
نوشتن حکم داد منشی مذکور در پروانه می نوشت که قبایلان فلانی را مردمان همراه داده روانه سازند و وکیل
اینجانب از راه بی شعوری از منشی گفت که مردمان سرکار را همراه دادن ضرورت نیست که مردمان ما این
بسیار اند همراه گرفتن و وکیل من کرنیل موصوف چهره گلنار کرده و بغضب تمام از منشی خود گفت که [illegible]

نوشته باید داد که جمعیت سوار و پیاده کثیر همراه قبایلان فلانی داده در اینجا نفرستند بعد آن اینجانب ۱۴۴
از منشی مذکور گفت که کرنیل صاحب بهادر بهر تقدیر ما بیند آخر منشی پروانه نوشته من حواله ساخت
بعد آن کرنیل موصوف اینجانب را خلعت داده رخصت مکان بانسی کرد و اینجانب از فضل حق سبحانه
تعالی از بلای سخت نجات یافته رخصت شده به بیره آمدم و سواران معتبر رفیقان خود را نزد قبایلان
در سل گده فرستادم و از یک کس معتبر که همراز من بود فهمانیده دادم که در سل گده رسیده قبایلان
اینجانب را از انجا همراه گرفته دو سه منزل باینطرف راهی شده بعد آن از راه [illegible] دیده عبور دریای چمبل کرده
بطرف عملداری بهرت پور باید رفت و وقتیکه ایشان [illegible] آن زمان هرکاره معتبر بمکان بجاره
علاقه بانسی نزد اینجانب روانه باید ساخت بعد آن اینجانب از انجا روانه شده بمکان بجاره رسیده قیام ساخت
بعد عرصه یازده روز دو هرکاره خانگی بوقت چهار گهری روز باقیمانده رسیده همگی احوال ظاهر ساختند
که قبایلان معه همگی اسباب بخوبی از سل گده روانه شده دو منزل باینطرف آمده از راه [illegible] شده عبور دریای
چمبل نموده رفتند چنانچه اینجانب از سابق زمینداران سگندرا در مکان بانسی فراهم ساخته بود لهذا اینجانب
همین بهانه ساخته که امروز بوقت یک پاس شب باقیمانده از انجا سوار شده بر بانسی رسیده خواهد شد خبر
تیاری ساخته بوقت چهار گهری شب باقیمانده معه چهارده سوار ملازم خود روانه شده بدریای سندی که آب
ندی بطغیانی میرفت خروش آتش تا سه کروه میرسید لهذا همراهیان هر کس جمع زده ایستاده باز اینجانب
با وجود ندانستن علم شناوری اسپ خود را در آب گذرانده گفتم که ای رفیقان نگاه بر فضل الهی نموده از من
روان شده عبور آب نمائید و پس از همه روان شدم و سواران همراهیان عقب روان گشتند غرض یک از
فضل الهی و حق سبحانه تعالی بخیریت تمام عبور دریا ساخته از طرف سید نعیم و از انجا روانه گشتیم قریب قصبه [illegible] گرده

زمین طی نموده بگرد نواح مکان بهیانه رسیده از مردمان پرسیدم که چند نفر سواران هم درین جنگل
رسیده اند یا نه یکی آدم دهقانی گفت که مسمی ارام سنگه مع بیست و پنج سوار در جنگل که از اینجا الفاصله یک کروه
خواهد بود آمده موجود است موجب گفته دهقانی مذکور به جنگل رسیده دیدم برخاسته آمدن اینجانب از

نزد کرنیل جان بیلی و رسیدن در علاقه بهرت پور و نمک حرامی ساختن ملازمان و از اینجا
رسیدن بخدمت برادر کلان بهادر شاه جهان آباد که مردمان سوار و پیاده معه قبایل آن

اینجانب همراه بوده اند بعد آن از اسپ فرود آمده در ده مذکور قیام نمودم بعد چهار پنج روز مسمی امام بخش پسر
شیخ سید و که پرورده والدم بود اینجانب بجای برادر شمرده سلوک میکردم و سابق ازین کرنیل جان بیلی امام
مذکور را بقصور تغلب مال ضبطی بند اره ها گرفتار ساخته در جیل خانه مقید نموده بود میخواست اینجانب سفارش
نامبرده نوشته داده و مقید شدن نداد بلکه سبب او جان بخشی شد که در عزت او خلل نیاید جاگیر ان گذاشته ایدم
و مسمی ارام سنگه قوم جات که از آبا و اجداد ملازم قدیمی بود و از سالها سال نزد اینجانب ملازم گشته بود
و اینجانب پرورش نامبرده از حد حوصله او زیاده نموده بدرجه رسالداری رسانیده دام چنانچه ارام سنگه
و امام بخش مذکور حقوق سابق را فراموش کرده از خدا نترسیده از خلق الله شرم و حیا نکرده همگی ملازمان
اینجانب را در غلانیده و نیز ساکنان ده را متفق و با هم خود نموده چنانچه تجویز نمودند که اینجانب را گرفته همگی مال
و اسباب غارت کرده بگیرند چونکه فضل حق سبحانه تعالی برین ضعیف ناتوان شامل بود اینجانب مردن خود مقرر کرده
بمقابله ایشان شدم آنچه که تجویز نموده بودند صورت نبست بعد آن ازین جا جراجا کم بهیانه مسمی بهم سنگه
اطلاع کردم حاکم موصوف ارام سنگه و امام بخش نمک حرامان را طلبیده پرسید و ایشان همین گفتند که برای طلب تنخواه خود ها
دنگه و فساد نموده ایم در جواب ایشان اینجانب گفته فرستادم که دعوی طلب ایشان سراسر باطل است بدون متصدیان

دفتر راست و دروغ اوشان معلوم نخواهد شد لهذا اینجانب را دعوی اوشان بر زبان اوشان منظور است
که مسمی امام بخش کور نمک قسم قرآن شریف خورده انچه که مبلغان بابت طلب تنخواه از ارام سنگه وغیره وصول
بگوید آدم اینجانب بموقف مبلغان موجب گفته امام بخش کور نمک فرو حاکم باوشان حجت اهدا داد وانچه که
مال زیور طلائی وغیره نزد اوشان سپرد حواله آدم اینجانب بموقف دهند حسب حاکم بهانه نمود گفت
اینجانب نموده قرآن شریف بر سر امام بخش کور نمک نهاده داد کور نمک فوراً انچه مبلغان بابت طلب تنخواه
خود وهمه یافت حاکم بهانه فی الفور از آدم اینجانب باوشان بازپس داده وانچه که زیور طلائی نزد اوشان امانت
اینجانب بود از اوشان گرفته حواله آدم اینجانب نموده داده در ضمن خط برادر کلان بهادر از شاهجهان آباد معه
روانه [illegible] براهی مسٹکلف صاحب بهادر برای طلب اینجانب رسید اینجانب معه قبایلان از انجا روانه گردیده [illegible]
روز در شاهجهان آباد رسیده از برادر کلان بهادر ملاقات حسب تمنا حاصل کرده [illegible] گرفته
نام ورزیدیم و نیز از مسٹکلف صاحب بهادر بملاقات ساختم صاحب بهادر موصوف خاطرداری بسیار نمودند [illegible]
زند و قریب دو ماه در شاهجهان آباد مقیم بودیم بعد از رسیدن خریطه مسٹکلف صاحب بهادر از شاهجهان آباد
برادرم کلان بهادر و اینجانب معه برادر خورد مظهر علیخان روانه گشته در الور رسیدیم راو راجه الور والد
بسبب خریطه مسٹکلف صاحب بهادر بسیار خاطرداری نموده گفت یک شخص از هر سه برادران جو در اینجا داد باشد باید
برادرم کلان بهادر بسبب اغوای کسی حرام خور نزد مختار کاران راو راجه موصوف گفته فرستاد که انصاحبان
از زبان مبارک خود بیان بگویند که نواب بخشی خان بهادر در الور باشند چونکه اینجانب را این احوال معلوم شد
طبیعتم بهانا خوش شد و از برادرم کلان بهادر گفتم که این چنین سخن بی باک گفته فرستاده آن منظور نبود
از زبان گفته [illegible] وکرمایان موجب مرضی الصاحب [illegible] هر آنچه که نمودند بهتر کردند اینوقت اینجا

از اینجا سوار شده میروم این گفته فی الفور بر اسپ سوار شده راهی گشته بر شاهجهان آباد رسیدم دران
عرصه عنایت نامه والدم اسمی اینجانب و برادرم کلان بهادر بدین مضمون رسید که سردار رنجیت سنگه
بهادر والی لاهور اینجانب را خطاب نوابی داده ملک جنبو که محاصل آن قریب بیست و چهار لکهه روپیه سالیانه
است معه فوج قریب بیست هزار سوار و پیاده تفویض نموده همراه صاحبزاده خود مسمی کهرک سنگه بهادر
نموده رخصت ساخت و در جنبو رسیده بندوبست در ملک و فوج کرده گرفتیم لهذا الیشان بدیدن شتو نهادا
از آنجا روانه گشته خود را در اینجا رسانید و نیز دو کاره مرسله مصاحب مهاراجه آدهیراج سوای جگت سنگه
بهادر والی جی پور معه خریطه بطلب اینجانب آمد برادرم کلان بهادر معه برادر خرد منظهر علیخان
از راجه الور روانه رخصت شده بهرت پور رسیده و چند روز آنجا مانده آخرش اراده رفتن بخدمت
جناب والد خود مقرر نموده از راجه بهرت پور الیه رخصت شده روانه گشته در شاهجهان آباد رسیدند برادرم
کلان بهادر از گفته بدگویان و بدخواهان سخنانی که لایق نبود از اینجانب بظهور آوردند و مسمی منو که از ایام
طفلی خدمتگاری اینجانب میکرد و اینجانب نامبرده را بدرجه اعلی رسانیده بودیم و هزار روپیه خرچ
ساخته شادی او کرده داده بالک زن و جاش نزد قبایلان اینجانب میماند منو کور نمک را برادرم کلان
بهادر ور غلانیده از من علیحده کرده نزد خود داشتند و نیز دیگر رفیقان را ور غلانیده دیگر سخنان و کارها
که لایق شان جناب معصوف نبود نمودند مفصل حال نوشتن مناسب نیست و اینجانب بلحاظ بزرگی هر چه داشته
درگذر نموده هیچ نگفتم مگر طبعم کمال دق شد لهذا اراده رسیدن خود بخدمت والد بزرگوار خود موقوف ساخته
بجی پور رسیدن و ملازمت حاصل نمودن از مهاراجه آدهیراج جگت سنگه و جنبک نمودن از راجه بهادر
بمقام ستهل معه هفت سوار بجی پور رفتن مقرر کرده از شاهجهان آباد روانه گشتم و در اثنای راه دیگر

سواران فراهم نموده بجمعیت شصت سوار در جلیور رسیدم و معرفت راو بهادر نان چند رام
پروهت سمو رمت باحث مهاراجه صاحب بهادر سوای جگت سنگ بهادر ملاقات بخوبی حاصل کردم
و دران نواب محمد پناه خان جان بحق سپرده نواب امیر خان بهادر معه کمبو راجه بهادر و لعل سنگه و کرنیل
مهتاب خان و محمد اکبر خان غیره سرداران مثل نواب جمشید خان و دیگر فوج همراهی خود در ملک جیپور رسیده و نسبت
قرار واقعی کرده گرفت و دران ایام مسمی کیسری سنگ قلعه دار مکان ... معه و بلتن و دو ضرب توپ برای ج
جی پور و قریب معیت صد سوار و پنج چهار هزار پیاده متفرقه در مکان کهتل دیره داشت و راجه بهادر و لعل سنگ
معه کمبو بهادر و دیگر افواج سوار و پیاده بفاصله چهار کروه دیره داشت لهذا مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر
اینجانب را خلعت فاخره معه شمشیر عطا کرده و یکصد سوار دیگر همراه داده برای امداد قلعه دار مذکور رخصت
فرمود اینجانب معه شصت سوار خانگی و یکصد سوار تعیناتی از جی پور روانه گشته بمکان سینهل رسیده دیره
ساخت بعد آن بوقت صبح کاذب یعنی دو گهڑی شب باقی مانده راجه بهادر معه فوج جرار بطور شبخون زده
قریب یک نیم کروه از دیره ما یان رسیده بود که اطلاع آن فوج ما یان رسید کیسری سنگه معه جمعیت سوار و پیاده
همراهی خود بمقابله فوج راجه بهادر سوار شده رفت آن وقت اینجانب را حاجت غسل بود لهذا امیر خان
رسالدار را بوقت رفتن فهمایش کرده دادم که اینجانب غسل نموده جلدتر نزد ایشان خواهم رسید مگر
ایشان را مناسب که عقب غول کیسری سنگه ایستاده باشند وقتیکه اینجانب شامل ایشان خواهد شد آنزمان موجب
گفته و صلاح وقت دیده خواهد شد لهذا تا رسیدن اینجانب پیش قدمی نسازند بعد آن اینجانب بلاتر غسل
کرده بر اسپ سوار شده میرفتم دیدم که کیسری سنگه مذکور معه جمعیت همراهی خود هزیمت نموده و امیر خان نیز
معه سواران منفردی نموده بمقابله فوج راجه بهادر ایستاده است اینجانب در غول سواران همراهی خود رسیدم که

[illegible]

آفتاب برآمد و روز روشن گشت فوج راجه بهادر و لعل سنگه گوله‌های توپ بر ایشان روان و شروع
ساخت چون دیدم که گلیسری سنگه وغیره فرار شده رفتند و از گوله‌های توپ سوار و اسپ‌ها تلف میشوند
سوای این هیچ سواران همراهیان لایق کار نبودند دانستم که سواران همراهیان تاب نیاورده فرار خواهند
گرفت لهذا همگی سواران همراهیان خود را حکم دادم که بسبب گوله‌ها اینجا ایستادن ضرور و صلاح
نیست ایشانان از اینجا روانه شده زیر قلعه سیهل رسیده ایستاده شوند چنانچه بموجب گفته
من همگی سواران روانه شده رفتند مگر شش مردانه که از رفیقان قدیمی بود مانده بودند مثل امیر خان
مردانه نزد من ایستاده ماندند و فوج طرف ثانی ضرب توپ‌ها را پس کرده بر ایشان حمله ساخته
قریب یکصد قدم رسیده گوله توپها میزدند و در آنجا یک دریای تمسی بود اینجانب زیر کناره ندی
مذکور برای حفاظت گوله‌ها ایستاده گشتم طرف ثانی رساله‌ها پلتنها مع ضرب توپها بر کناره ندی مذکور
ایستاده شدند و قریب پانصد سوار اندرون ندی مذکور آمده بر ایشان حمله ساختند چونکه قریب رسیدند
اینجانب شمشیر کشیده بر اوشان رفتم از فضل حق تعالی اوشان تاب مقاومت نیاورده پشت
داده راه فرار گرفتند اینجانب مع شش سوار مردانه عقب آنها کرده بجائیکه صف پلتنها بر کناره
ندی ایستاده بودند رسیدم و کناره ندی مذکور در بلندی قریب پنج چهار درع خواهد بود و بر آن فوج
پیاده‌ها ایستاده بود اینجانب اوشان هیچ نفهمید اسپ بالای کناره ندی مذکور راندم که صدها
گولی بندوق اوشان بروی من زدند مگر از آنها یک گولی بر دست راست من رسیده در استخوان زون
کرده رفت و سه گولی بر اسپ عقب من هم در رسیدند که اسپ بیکی فی الفور جان داده از بالای کناره ندی بر افتاد
در آنوقت از سوار اسپ گشته گفتم که مردانه ماش و زین وغیره اسباب از پشت اسپ گشته علیحده

ساخته مزید مردانه مذکور بموجب گفته من برق و غیره استبابی پشت سپ رسیده علیحده کرده بر سر
پیاده روانه گشت بعد آن ایشان از انجا گذشته آهسته آهسته از جائیکه آمده بودیم تا بجای رفته
ایستاده گشتیم و با وجود زخم کاری اسپ من تا عرصه یکگهری آنجا جنگ کردیم و در عرصه سواران پیاده
طرفانی چند بار بر پایان زخم زده و دو فتیله از ایشان هم جنگ میدادند تا وقت انجانب پیش قدمی نموده
را و سواران رسیده شمشیر زنی میکردیم و انجانب را مردمان طرفانی بخوبی شناختند و از فضل
حق سبحانه تعالی طرفانی والا نه از من آسیب خورده تاب مقابله شمشیر نیاورده دور ایستاده گشتند درین
قریب پانصد پیاده روهیله علی غول از دیگر طرف آمده بر سر پایان که نالبکی بود رسیده ایستاده شدند
و گوله بندوق ها زدند و جا جان نبود یعنی میدان بود که پایان اسپ جز روهیله مذکور دو بندوق رسیده
جریانی گشتم لهذا در انجا ایستاده ماندن مناسب ندانسته عنان مراجعت کشیده بطرف سنبهل روانه گشتم
و دیدم که ضرب توپ بار راج ایستاده اند و کسی گوله انداز و غیره نیک آدم هم سبب انجانب از جستجوی راه
اسپ جعفر خود را به یکی از رفیقان حواله کرده گفتم که اندرون سنبهل برده معالجه زخم اسپ با نجو
تا بندوق و بخار ضرب توپ بار رسیده از دست خود گوله بر فوج مخالفان زدم که فوج مخالفان اراده حمله
نموده ایستاده شدند و گوله ضرب توپ زدن شروع کردند در عرصه قریب پنج پیاده هم از انجانب
رسیدند و سرکاره ها از انجا بجای فرستاده مردمان توپ و گوله اندازان و غیره را که فرار شده رفته بودند طلب
فرموده ساختم و از سر نو در سر جنگ گشته از هر دو طرف گوله توپ سر شدند و از فضل حق سبحانه تعالی
مردمان فراریان فوج راج سر رسیدند و دلیر گشته پیش قدمی ساختند و تا یک پاس جنگ طرفین بشدت جاری
بعضی فوج طرفانی رسیده شده از انجا گذشته روانه شده به دیره های خود رسیدند و دیگر روز راجه

معه همگی فوج کوچ کرده قریب تهانها نشست کرده رفت و کیسری سنگه قلعدار در دل خود دانسته که هر دو پلتن راجه
از من علیحده شده در قصبه اشرفخان خواهند گشت لهذا اتفاقاً چه از مذکور بیخان که لایق کشتن تیغ بود در زبان
آورده اینجانب را بی سبب تنها لهذا اینجانب معه سواران همراهی خود از آنجا سوار شده بجلپور رسیدم
راو بهادر ماچمی اسن و مهاراجه آدهیراج خاطرداری اینجانب از حد زیاده کرده آفرین خوان شدند و قریب
یکماه در جلپور قیام کردم مهاراجه آدهیراج بسوی حکمت سنگه بهادر دهات قریب یک لکهه روپیه محاصل سالیانه
فرد جاگیر بنام اینجانب نوشته بدستخط خاص و دیگر نشانها مرتب کرده حواله اینجانب نموده دادند و فرمودند
وقتی که فساد نواب امیرخان رفع خواهد گشت و در ملک بند و بست راج بظهور خواهد رسید آن زمان همگی دهات
علاقه جاگیر دخل آنصاحب یعنی اینجانب خواهد گردید بهر صورت خاطر جمع دارند و بسبب دخل کرده گرفتن همگی
ملک راج جلپور نواب امیرخان و غیره تنگی خرج بدرجه کمال بود تا حدیکه مستورات محل زنانه بسبب فاقه کشی
شبانه روز غل و فریاد الغیاث الغیاث میکردند احوال تکلیف یا در چهاپه خانه خاص و دیگر کارخانجات راج جلپور
نویسم که چنان تکلیف از اندازه عقل بیرون شده فقط اینحالت اینجانب کمر رفاقت مستحکم بسته بودی و برا خوردن
قوت لایموت از راج نمیخواستم رفتن اینجانب از جلپور بمقام مهوه رام گڑه و جهنگ با ساختن
از فوج کرنیل مهتاب خان و بموجب حکم و صلاح راج چنین تجویز گذاره خرچ همراهیان خود کردم
در همه ملک راج بند و بست الا زمان نواب امیرخان بهشت کرنیل مهتاب خان ملازم نواب موصوف معه دوازده
پلتن و پنجاه ضرب توپ پنج شش هزار پیاده و قوم افغان روهیله مثل غول و قریب یکهزار یا نصد سوار در ضلع
هندون و غیره بند و بست کرده گرفته بود اینجانب در آن ضلع رفته کار روائی همراهیان از آن ضلع خود بدست
و فرار کرنیل موصوف بشنوید در مقصد و مقابله جنگ خواهم کرد و در تابعداری و فرمان برداری حکم راج حاضرم

خواهیم بالمآخر پیش صلاح نوشته بالا ارسال سند ساخته مهاراجه آدهراج انجاب را برد و خود طلبیده
ننت آخر عطا کرده و دیگری بهر صوت نمود و رخصت ساخت انجاب هشتصد سواران همراه خود از
جیپور رو انه گشته بیکان مهو قلعه بست و قریه ... بود درسید دیره ساخت و از دیهات اضلاع موضع
کاو میر شمس نرگاوان و مادگاو دیگر کرده فروخته کار روائی خرچ فوج ساخته و نیز جمعیت سوار و پیاده قریب پانصد
شد و مردان بهر گروه شهنه و کرنیل مهتاب خان و بلاش و سه صد سوار و دو ضرب توپ همراه داده خان
سیله نموده بر انجاب فرستاد و دیگری مهتاب خان که ملازم کرنیل موصوف در سپاه داد و در چالاکی نامی در
سپه گری ابی نبل بود از کرنیل موصوف گفته که من شرف قتال خواهم گشت در سرش ... خواهم آورد و
آن وقت انجه بجلدوی جانفشانی سلوک کردن منظور باشد بکنند نوشته حواله من کرده دهند چنانچه کرنیل
موصوف گفته اش را قبول ساخته دیهات هندیا و ررود نمیر دوازده را بجلدوی جانفشانی ناکرده ...
بر کاغذ بمهر خود نوشته داد چنانچه دولتخان مذکور معه ... از انجا روانه شده بر بنا قلعه که
زمهو ... اسه ... کرده خواهد بود در رسیده دیره خود ساخت چنانچه هر روزه مابین انجاب و ایشان جنگ
و جدال میبود و بفضل الهی اینجا ... در جنگ فوج آنها غالب آمد و نیز هر روز انواع الواع طرح جنگ
و جدل ... الاجابی تا کجا تحریر ... نمود اما مختصر نوشته میشود بعد آن انجاب بکروه ... هر ...
از قلعه مهو به معه پانصد سوار شش ... پیاده و تکفیم صد سوار بر آمده بجانب ... نمود و ... گهره رفتم و انجا دو ... کو
چهار روز را غارت کرده به بادل گهره رسیده مویشی مذکور فروخته بکار روائی خرچ نمود بعد آن انجاب
شد و اراده آمدن مهو به نمودیم و در اثنای راه ... که پیش آمد مویشی آن محاصره نمود ... بمیکر ... فیم ... گ
و ... بخشش از مویشی فراهم کرده می آوردیم چنانچه زمینداران دیهات ... کمر ... با مردمان فراهم شده ...

کنانیدن مویشی‌ها آمدند هرگاه که اینجانب در کهانته پاتودهی رسید آنگاه سکنای پاتودهی قریب پانصد کس
فراهم شده پیش از رسیدن اینجانب راه را مسدود ساخته‌اند و از عقب هزارها دهقان بفاصله ده قدم
از مویشی رسیدند آن زمان پیاده‌های تنهائی همراهیان و سواران راه فرار پیش گرفتند و قریب پنجشش کس سواران همراه ماندند
گرد انبوه مردمان غبار خاک تا افلاک رسیده که آدمی بنظر نمی آمد آنگاه اینجانب مرکب خود را اختیار ساخته
اسپ را زاد داونیده و برانگیخته در غول دهقانها رسیده بخشش پیاده‌ها را ایچنان کشتیم که همه‌ها یکبارگی پشت داده
راه فرار گرفتند و مردمان پاتودهی که راه مسدود ساخته بودند آنها هم فرار شده بدیره خود در رفتند چنانچه
بخیر و عافیت بخشش هزار مویشی را گرفته در مهوه بدیره خود آوردیم چونکه مویشی بمالیت بیست هزار روپیه
بود اینجانب روز دوم مویشی را بهمگی مردمان همراهی در طلب تنخواه سابقه و دو ماهه پیشگی دادم چونکه بر ذمه
همراهی مال کثیر رسیده چنانچه همگی سوار و پیاده‌ها مویشی را گرفته برخاسته رفتند صرف قریب چهل سوار و بیست
پیاده حاضر ماندند هرگاه که همه مردمان برخاسته رفتند آنزمان طلبیده تنگ گردیده و برملا گفتم که تا امروز
اینجانب بطور دیگر جنگ می‌ساختم و حالا جمعیت موجود نیست و مردمان قلیل اند انشاء الله تعالی حالا اینقدر
جنگ کرده خواهد شد که همه‌ها آفرین خوان خواهند گشت چونکه از برخاستگی جمعیت همراهی خبر بدشان رسید
دولتخان و مهتاب خان معه پلاتنهای فوج همراهی خود از قلعه بهسکه کوچ نموده قریب دو کروه از مهوه بفاصله دیره
ساخت چون در ایام ماه جیته بود و گرما و هوا شدت تمام بود و در یک روز جبری ماندم هنگام دو پهر
یک سپاهی ترکش و کمان بسته پیاده شده بر دریچه اینجانب رسیده ایستاده شده گفت که برای نوکری آمده‌ام
اینجانب بخواهش گفت که حالا وقت موقوفی است وقت چهار گهری روز باقی مانده باید آمد پیش من گفت که من
بطور گداگران صدا کرده نمیروم این گفته رفت و این آدم فرستاده دولتخان و مهتاب خان بود چنانچه

انگلیس نزد شان رفته مفصل احوال از دولت خان و مهتاب خان گفت که در انجا قریب یکصد
سوار و پیاده خواهند بود بفور رسیدن خبر دولت خان و مهتاب خان معه سه صد سواران انجا
سوار شده هنگام دو گهری روز باقیمانده قریب دیه رسیدند و در یغضمن غوغا شد که فوج آمده است چنانچه
انجانب به روانگی زین بندی اسپان داده کمر بستم و تیغ در دست گرفته بر سپاه سوار شده معه هیچ دو سه
سوار روان شده هیچ جای ایستاده نشدم و بلا اندیشه بغول شان رسیدم و حربه را اگر دم و مهتاب
بجان خشت در سر شن بیچ گرفتم بعد آن دولتخان معه همگی سواران تاب مقاومت نیاورده پشت داده راه فرار
گرفتند و انجانب تا فاصله یک کروه تعاقب انها دیده چند کس را بجان کشته و بسیاری اسپان گرفته آوردم
دولتخان از بد حواسی بره تا خود رسیده قیام نکرده معه بلا اتهاد و همگی فوج روانه گشته زیر قلعه ... قیام

رفتن نواب امیر خان بر جیپور و رسیدن خبر واقعه جانکاه الدم و رفتن انجانب از مقام مهوه بجی پور و پس پا نمودن نواب امیر خان از جی پور

دران ایام نواب امیر خان همگی
فوج از جا بجا مثل بهادر لعل سنگه معه کمپو و فوج کرنیل مهتاب خان معه کمپو و دیگر افواج و نواب جمشید خان
معه فوج جرار و میان اکبر خان معه کمپو و دیگر سرداران وغیره طلبیده فراهم ساخته قریب چهار کروه
از جی پور رسیده دیره ساخته اراده گرفتن جیپور مصمم کرد و راو بهادر راجه ... حضور و جیسا و راو چاند سنگه
معه فوج بلا اتهاد سواران وغیره دو کروه از جی پور رفته مقابله جنگ ساخت نواب امیر خان بر انها غالب
آمده فوج راج جی پور شکست خورده و بد حواس شده و از انجا دایس گردیده اکثری در شهر جی پور رفتند و
راو بهادر راجه ... چاند سنگه معه بلا اتهاد قریب دیوار شهر پناه جیپور متوجه جنگ کرده و ضرب توپ های ... ساختند
گردند مگر دو فوج راج ... کال بود و از بد حواسی شان بیقین کلی بود که نواب امیر خان شهر جی پور را

غارت کند در ضمن رقعه خاص مهاراجه ادهراج سوائی جگت سنگه بهادر و خط راو بهادر بانجی داس
برای طلب اینجانب از جیپور بمقام مهوه رسید و نیز خط برادر کلان بهادر از مکان جیپور علاقه لاهور مشعر
برحلت نمودن والدم ازین جهان فانی بعالم جاودانی و بطلب اینجانب تاکید تمام رسید و قلق راحوال
وفات یافتن والد خود نوشته بشود که وقتی که اینجانب از مقام شاهجهان آباد اراده جیپور کرده وارد گشتیم
بعد آن بانسوده رخصت مظهر علیخان یکمردمان بخدمت والدم در مکان جیپور رسیدند بعده برادر کلان بهادر
معه والده صاحبه و همشیره صاحبه از شاهجهان آباد روانه گشته قریب جیپور رسیدند چونکه خبر رسیدن برادرم
کلان بهادر بخدمت والدم رسید والدم از فوج پنج شش هزار سوار از جیپور برای استقبال برادرم کلان بهادر
روانه شده بفاصله یکجا کروه رسیده و والدم بدیدار برادرم کلان بهادر در بانوری و خاطر راسعد
حاصل نمود و در انجا والدم و برادرم کلان بهادر از اسپان فرود آمده نشستند والدم فرمودند که تمام
اینچنین راحت و سرور که از دیدار شان حاصل گردیده گاهی نشده است و از همین جهت حق سبحانه تعالی
خوشی اینجانب منظور نیست وقتی که در کسی مقدمه خوشی در دل اینجانب بشود ناگاه کار بار دنیوی ابتر بشود و یا
بیماری شدید بر من عاید میگردد و حالا از دیدار ایشان که بار از خدا خوشی بظهور رسید باید دید که چه غم الم
و خسارت بظهور خواهد آمد بعد از آن انجا بخوشی تمام سوار شده بمکان جیپور تشریف بردند در آن شب درد
قولنج بشکم والدم بشدت تمام پیدا شد هرچند که معالجه بسیار کردند سودمند نمی افتاد و برعکس شد القصه تا سه روز
درد قایم مانده حالت نشست و برخاست هم نمانده چونکه روز سوم بیچاس روز باقی مانده بود در آن زمان سر
مبارک والدم بر زانوی برادرم کلان بهادر بود برادر کلان بهادر از من از زبان خود همین بیان می فرمودند که
آنوقت که سر مبارک بر زانوی من بود جان مبارک از جانب پای ها تا سینه قطع گشته آنزمان والدم از زبان

مبارک همین فرمودند که ای نمست جان سخن باندازه گذشت تا بجدی که الحال چهره انسان نظر
نمی آید بجواب آن گفتم که آنقبله از همیشه خیال بجانب حق سبحانه تعالی میدارند الحال از شناختن
مایان چه حاصل در توفیق شناختن حق سبحانه تعالی واجب و لازم والدم ازین سخن تند گشته فرمود
که هیچ ای الهی سوالکن شرمسار مسازوار کله مسازجان از راه چشم باید رفته و چشم باز کشاده ماندند
برادرم کلان بهادر دست خود در چشمان او خود نهاده بند کرده داد بعد آن برادر کلان بهادر تجهیز و تکفین
پرداخته در حسن شریف والدم به چهل و شش سال رسیده جان بجان آفرین سپرده برای اطلاع نوشته شد
و سردار رنجیت سنگه لاهور والد و شاهزاده کهرک سنگه از واقعه والدم نهایت الم و غمگین شده
و مختاری کار آنجا بدستور سابق در برادرم کلان بهادر کرده داد فقط چونکه خبر واقعه جانکاه والدم بمن
رسید رفیقان این سخن از من گفتند که آنچه شدنی بود شد درینصورت رفتن آنصاحب بجهت پور
در جنگ و جدل نواب امیرخان مناسب نیست چرا که جمعیت رفیقان مردانه همراه نیست و بروقت جنگ
آنصاحب در گذر نخواهند ساخت و بلا رفیقان می دانند و کار آزموده بجهت طور جنگ و جدل کرده خواهد
شد درینصورت ضرور نوبت بجان آنصاحب خواهد رسید و علاوه ازین از راجه جی پور هیچ فایده نشده است
تا حق خود را در بلا انداختن صلاح نیست و در جلو قریب چهار لکهه روپیه را امکان در قبضه خود است
ازینجا روانه شده در انجا رسیده زیر برادر کلان و والده صاحبه مشفقه مکرمه خود را مسرور ساختن
مناسب بجواب شان گفتم که آنچه میگوید درست است مگر حالا که در راجه جی پور رسیده ام و نوبت جنگ جی پور رسیده
درینصورت اگر آن وقت شامل محاربه جی پور نخواهم گشت موجب نامی در دنیا خواهد بود سوای این
آنچه در تقدیر نوشته است از آن نمی شود و هر چه نخواهد بود چرا [illegible] هر گفته شان خیال نکرده همانوقت

تیاری ساخته روانه جی پور گشتم مگر برای خرج توپات وغیره یک روپیه هم موجود نبود صرف بتوکل
خداتعالی میرفتم در اثنای راه مهاجنان قوم بزاز معه برگاوان محموله پارچه وغیره بنظر آمد آنها
ازمردمان خود غارتیده ضبط کردم و ازانجا روانه گشته بموضع ربال مقام کردم و درانجا مال محموله
برگاوان که قریب پانصد روپیه بود فروخته بسواران و پیاده‌ها که قریب یکصد و پنجاه سوار و چهارصد
و پانصد پیاده بودند تقسیم کرده داد و ازانجا روانه شده بجلیور رسیدم دیدم که ازکوه و همه
هراسان اند و از راو بهادر رانجی داس ملاقات کردم درانوقت مسمی نرنجن لال وکیل نواب
امیرخان هم با سوال سخت از راو بهادر میگفت و راو بهادر سرنگون گشته هیچ نمیگفت لهذا از طبیعت من
غصه بکمال رسیده از نرنجن لال مذکور گفتم که اینچنین سخنان غرور آگنده گفتن چه ضرور است اینجانب
از همه ملازمان راج پیش قدمی نموده قریب مورچه نواب امیرخان بهادر رسیده مورچه قایم کرده بمقابله جنگ
خواهم شد و ایشان بخدمت نواب موصوف رفته بگویند چنانکه ور اند بر اشرف خان بکنند اگر اشرف خان را
تباه کرده خواهند داد بعد آن سخنان غرور سنیده تر از راج جیپور باید ساخت و اگر اشرف خان هیچ پیش
شما نخواهد رفت تا از راج جیپور خواهند ساخت بعد ازان اینجانب موجب گفته خود بوقت صبح قریب مورچه
نواب موصوف رسیده مورچه خود قایم ساختم و راو بهادر رانجی داس قریب چهارصد پانصد پیاده متفرقه
و یک ضرب توپ معه یک پلتن بطریق امداد نزد اینجانب فرستادند و قریب چهارصد سپاهی پیاده تا جدید ملازم
اینجانب نموده بودند و ایشان را از مورچه اینجانب قریب یکصد قدم پیشتر رفته مورچه قایم کردند هر چند که اینجانب
از آنها گفتم که آنجا مورچه از مورچه اینجانب قایم ساختن صلاح نیست چرا که بروقت جنگ قایم
ماندن امر محال است لهذا [illegible]

۱۵۰ اینجانب اقبال نساخته مورچه مذکور قایم کرده سند و اینجانب را الیقین کامل بود که مورچه مذکور قایم نخواهد
ماند لهذا یکی هم از رفیقان قدیمی که مردانه بودند در مورچه مذکور متعینه نکردم مگر قریب پانصد نفر پیاده
مرسله راو بهادر را در مورچه مذکور فرستادم چنانچه قریب یکهزار سپاهی در مورچه مذکور قایم گشتند و یک هم
متعینه نکردم توپ مرسله راو بهادر را در مورچه خود داشتم و سوای ازین مردمان ملازم و رفیقان اینجانب قریب
شصت کس همراه اینجانب در مورچه بودند نواب امیرخان بهادر از جرات و دلاوری اینجانب بخوبی مطلع
شده همگی سرداران فوج خود یکجا کرده بوقت نیم گهڑی شب باقی مانده حمله ساخت مردمان مورچه متعینه گشتند
یکهزار مردمان بودند تاب مقاومت نیاورده مورچه را گذاشته راه فرار گرفتند و مردمان طرفثانی تعاقب
ایشان شدند در اینحال قریب پنجاه مردانه از رفیقان بموجب حکم اینجانب از مورچه خود برآمده و مردمان
فراریان همراه شده و دیدند مردمان طرفثانی بر مردمان فراریان چیره دستی میکردند مردمان همراه اینجانب بمقابل
مردمان فوج طرفثانی رسیده گذاره مردمان فراریان کرده دادند و مردمان فراریان سپاهی مرد
در مورچه اینجانب نیامدند بطرف شهر جی پور رفتند و از مردمان رفیقان اینجانب ملازم و مردمان طرفثانی
دو بند و شمشیر زنی گردید قریب هفت آدم از طرف ما و اله ما کشته افتادند و در اینجا ایستاده کارزار
بود مردمان طرفثانی واله ها لاش ها را گذاشته پشت داده بار بفاصله پنج شش قدم ایستاده بیک
پیش آورده نشستند و از طرفین لمحه لمحه زد و جنگ میشد و درین عرصه مردمان تلنگه مرسله راو بهادر
که بودند ضرب توپ در مورچه اینجانب که بود گرفته بشهر جی پور بردند نواب امیرخان بهادر زنبورک جنگ کلان
داده گوله صدها توپ بامابان میزدند و قریب پنجاه هزار آدم از فوج طرفثانی حمله ساخته از اینجانب جنگ
میکردند چونکه از فضل حق سبحانه تعالی حوصله جنگ نمودن را انها نمانده لهذا لاچار گشته بهادری

برداشته گرفتن لااشتهای بسته ریگ را کنده بدین گرفت واز کندیدن هم هیچ پیش نرفت شور جنگ تا پهر
کهری دز باقی مانده جنگ از طرفین بمیان آمده بعد آن هم چنان طرف ثانی والا با پارچه ها را از پرده
گفتند که از برای خدا و رسول خدا الاشتهای ما نیز ارها کرده دهند که مایان برداشته بریم اینجانب از برای
خدا اقبال ساخته لااشتهای ایشان را گذاشته داده که برداشته بردند و همگی فوج طرف ثانی برسیده
بمورچه خود ها رفتند و از این جنگ مردمان راج جی پور دلگیر گشتند و نواب امیرخان بهادر مغموم گشته همگی
ضرب توپ ها از مورچه خود برداشته بدیره گاه برده از انجا کوچ کرده برود و صورت نیست توپ های ...
که در عرصه عشره همگی فوج تباه شود و ضرب توپ های مایان گرفته داخل کارخانه راج سازیم نواب موصوف وکیل
خود را نزد رانی راتهور جیو فرستاد که مایان مورچه ها برخاست کرده برویم مهاراجه راج سوای جگت سنگه
بهادر عرض معروض رانی موصوف را اقبال ساخته حکم داد که جنگ موقوف سازند و از مورچه های
نواب امیرخان بهادر بکسی وجه مزاحمت نسازند که نواب موصوف مورچه ها گذاشته ضرب توپ ها همراه گرفته بهمرهی
اینجانب از حکم آقای خود لاچار گشته و نواب امیرخان بهادر در مورچه ها را گذاشته ضرب توپ ها در عرصه دو روز
بالکلی تمام گرفته برد بعد آن مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر را اتم برسی ور دیره اینجانب تشریف آورده
خاطر داری فرستها با تم بخوبی فرموده داخل محل سرای شدند و نیز مهاراجه راج ها از زبان مبارک تحسین و
آفرین کرده فرمودند که بسبب آن صاحب این راج قایم مانده و بجا بودی حق نعمت فرزند فرمودند مبارک
رو سپید بخط خاص من بین فرموده عطا می فرمودند بعد آن اینجانب رخصت خواسته بطرف لاهور خواست
راو بهادر ... در این هنگام در رخصت نمود اینجانب از راو بهادر موصوف گفتم که از فضل الهی نواب امیرخان
ناکام گشته مورچه برداشته رفت و جنگ موقوف گشت لهذا رخصت بنگاه شود و اگر آن صاحب را ...

انجانب رخصت نخواهد طلبید و تجویز جنگ همین جا است که از جا بایه نواب امیرخان معه فوج خود کوچ
کنند مایان معه فوج راج روانه شده آنجا رسیده دیره سازیم و باز نواب موصوف از انجا کوچ
کرده برود مایان هم انجا رسیده مقام کنیم غرضکه همین طور انشاء الله تعالی نواب امیرخان را از ملک راجه
جیپور بدر کرده دهیم و یقین کلی است که فوج نواب معه صوبه ابرباد کرده و همگی شرح بها گرفته شوند راو بهادر
موصوف بخان ملت لعل بیان آورد **روانه شدن انجانب از مقام جی پور بضلع اکبرآباد
و ملاقات نمودن برادر کلان بهادر و سردار رنجیت سنگه و کهرک سنگه**
آخرش از مهاراجه ادهیراج سوای جگت سنگه بهادر رخصت شش ماه منظور فرموده انجانب را خلعت فاخره
معه اسپ پالکی وغیره عطا فرموده رخصت ساخته چنانچه انجانب از جیپور روانه گشته قطع منازل نموده
در شاهجهان آباد رسیده در تیاری اسباب سفر بطرف لاهور مصروف شدم و قریب دو صد پنجاه سوار چیده
چیده و کار آزموده مردانه از رفیقان جا بجا طلبیده فراهم ساختم و نیز قریب بانصد مردمان پیاده نوکر
داشتم و دیره خیمه انگریزی قریب بیست راس اسپان و یک زنجیر فیل و یازده شتر خرید نمودم و قریب ده هزار
روپیه از نقد و نقری مثل علم ها و سامان اسپان وغیره تیار کرانیدم و تا عرصه سه ماه در شاهجهان آباد مقیم
ماندم بعد آن از انجا روانه شدم در عرض خط برادرم کلان بهادر رسید نوشته بود که هیرا سنگه که با
مختار کار بود و صاحبزاده کهرک سنگه و والده صاحبزاده موصوف و مظهر علیخان برادر خرد انجانب
از مکان جمون روانه شده بمقام لاهور بخدمت سردار رنجیت سنگه رسیدند و والده کهرک سنگه سردار موصوف
اغوا ساخته که سردار موصوف از گفته آنکه خود هیرا سنگه را گرفتار ساخته مقید کرده داده و مسمی
بهوانی رام نیز بجای هیرا سنگه مقرر نموده بمکان جمون فرستاد و برادرم کلان بهادر معیت خانگی

161 قریب یکهزار و پانصد پیاده و سوار بموجب حکم سردار رنجیت سنگه از جالندهر روانه شده بمقام امرت سر
نزد سردار رنجیت سنگه و کهرک سنگه رسیده دیره ساختند و والده صاحبه و همشیره صاحبه بمکان کلانور
که در جاگیر بود مقیم ماندند لهذا اینجانب اراده رفتن بمکان جالندهر موقوف ساخته طی منازل نموده بمقام
امرت سر رسیده دیره ساخته و از برادرم کلان و خورد ملاقات جسمانی حاصل گردید بعد آن بسردار
رنجیت سنگه و کهرک سنگه ملاقات نمودم و سردار موصوف بجمعی خاطر داری اینجانب از حد زیاده نمودند
بمقام امرت سر یکروز بوقت چهار گهری روز باقیمانده ابر گردیده بارش ژاله با شدت تمام گردید که یکیک ژاله
بوزن نه اثار خواهد بود که همگی دیره و خیمه با فوج پاره پاره شده افتادند در عرصه آفتاب غروب گشت در آن حالت
تک خیمه اینجانب بفضله قایم و ایستاده مانده لیکن برادرم کلان بهادر و خرد بسبب افتادن خیمه ها و بارش زیاده
بپای پیاده در خیمه اینجانب رسیدند و چهل اسپان طویله همراهیان اینجانب از ضرب ژاله فرار شده گم گشتند
چون بارندن ژاله تا موقوف گشت در نیم شب سیوم آخر شده و روز روشن گشت تلاش اسپان
که آواره شده رفته بودند نمودیم قریب یازده راس اسپان بدست آمد باقی بیست و پنج اسپان بدست نیامدند
بسبب واقعیت اینکه تاراج شده خاموش ماندیم بعد آن سردار رنجیت سنگه بزیارت جوالا دیی که در مکان
کوت کانگره و پرستش گاه هنود است از امرت سر کوچ ساخته مایان هم همراه شدیم و قطع منازل میکردند
یکروز برادرم کلان بهادر و اینجانب و برادر خرد برای ملاقات بدیره سردار رنجیت سنگه رفته بودیم در آن مصاحب
سردار موصوف و از اینجانب سخنان سخت بمیان آمده که سردار موصوف هم از آن رنجیده دیره را گذاشته بدیگر
طرف رفت بعد آن مایان از آنجا بدیره خود آمدیم و سردار رنجیت سنگه مزاج و جبلت بد داشت که از بلاد زمان
خود هر کسی را که عزت داده سرفراز میکرد آخرش او را بدون سبب مقید کرده مال و اسباب او را بتاراج میکرد

رسوائی ازین ادبار بسیار از سر برده گفتش بی گرانده معذرت میساخت و بعد لی عزت کردن جلو
فیل و غیره او را داده بدستور سابق بحال میکرد و از ما یان که مزاجش بکدر گشت نهایت تشویش
رو داده بود آخر شن دیه رنجیت سنگه در مکان نورپور که طرف شمال کوهستان است دیگر دیده و ده اینجا
علیحده از فوج رنجیت سنگه و نیز از دیره برادرم کلان بهادر جدا بفاصله چهار پنج کروه خواهد بود
و اینجانب همره برادر کلان بهادر آمده نشسته بود که دشمن بلا تن همراهی برادر کلان بهادر با داده گرفته
طلب تنخواه طلبیه سپاه همه رفع کرده داده و با استماع آوازه شورش سپاه از رنجیت سنگه فوج خود را حکم داد
که ایشان را اخبار رسیده قتل سازند چنانچه فوج رنجیت سنگه برا جمعیت ما آورده فتنه انگیز چونکه فوج رنجیت
رسیده مردمان پیاده ما بالای کسی نقل کرده بودند فرار رسیده قتل شدند و اینجانب همه برادر کلان بهادر و برادر خرد و دو
نشسته ما بیکبار آمدن فوج بیجانب اندیشه یک سر موی هم دل ما یان بکرد دیده و از فوج و الیا کمر
بکسی چه قصور نساخته ام و بدون قصور اگر ایشان ما یان خواهند آمد ما خواهیم دید که درین جا چندی
خون بطور آب روان جاری خواهد گردید حاضر ایم آخر شن بعد یکپاس فوج رنجیت سنگه برگشته رفت و برادرم
کلان بهادر اینمعنی گفت که حالا اینجا مانده نخواهیم شد از اینجا کوچ و واپس کرده خواهیم رفت اینجانب گفته که
قصوری از ما یان سر نزده شده که بلا رخصت رنجیت سنگه رویم برادرم کلان بهادر رخصت شدن با ذکر
منظور نساخته روز دوم بر وقت کوچ برادرم کلان بهادر تیاری کوچ و واپسی کرد و اینجانب گفته که این صلاح
خام است از رنجیت سنگه رخصت گرفته خواهیم آمد آخر شن برادرم کلان بهادر واپس کوچ کرده رفتند و اینجانب
همه برادر عزیز مظهر علیخان معه شانزده سوار عقب سر لشکر رنجیت سنگه روانه شده بمکان کوت کانگره رسیدیم
آن زمان سردار موصوف مسمی عزیز الدین مصاحب خود را برای استمالت ما یان و اینجانب فرستاده و سوال جواب

بیان آمده آخر چنین قرار یافت که دوصد سوار داشته دیگر همه مردمان سوار و پیاده ها را از طرف
موقوف بسازند و بعد از آن ایشان در مقام امرتسر قیام دارند و مبلغ پنجهزار روپیه نقد و قریب پنجاه هزار
روپیه را که اخذ تنخواه برامرتسر وغیره علاقجات نموده داده و برای همه مردمان موقوفی پروانه راهداری
وعبور دریای ستلج وغیره نوشته حواله اینجانب کرده رخصت ساخت **روانه شدن برادر کلان**
بهادر و اینجانب از ضلع لاهور و رسیدن اینجانب در جلو رفتن برادر کلان بهادر
بشاهجهان آباد چنانچه اینجانب مبلغان نقد و کاغذات تنخواه وغیره گرفته سوار شده
بمقام چهپان کوت نزد برادر کلان بهادر رسیدیم و صبح از آنجا کوچ بطرف امرتسر نمودیم مگر همه
مردمان آن ضلع خواهان عزت مایان شدند و فوج سکهان اکالیه قریب پنجهزار سوار که بر سر راه دیره
میداشتند از آنها پنج سوار نزد مایان آمده سوال کردند بطور که بعضی نذرانه بمایان بدهند و اگر نخواهند
داد ایشان را از اینجا رفتن نخواهیم داد و غارت خواهیم ساخت در جواب ایشان گفتیم که مایان غریب الوطن
و مرد سپاهی ایم از مایان امید گرفتن نذرانه ندارند و صبح از اینجا روانه خواهیم شد و برای گشتن خود حاضریم
آنچه که توانند بکنند او ایشان سخنان سخت گفته بدیره خودها رفتند چونکه صبح مایان از آنجا کوچ کرده روانه
شدیم فوج اکالیان آمده قریب مایان ایستاده شده دو سوار فرستادند و سواران مذکور از مایان
گفتند که نذر بدهند والا ایشان را غارت خواهیم ساخت در جواب ایشان همان گفتیم که اگر مردانه هستند از مایان
بگیرند و مایان برای مقابله ایشان حاضر ایم آخر چنین از فضل حق سبحانه تعالی فوج اکالیان مذکور سر راه
واپس شدند و مایان بخیریت تمام از آنجا روانه شده رفتیم و دیگر احوال فساد مردمان آن ضلع مفصل
نوشتن طول میشود لهذا نوشته نشد و دیگر روز قریب یکصد و پنجاه نفر برقنداز قوم سکهان که ملازم برادرم

کلان بهادر بودند او شان مان بوقت کوچ مسلح شده اسپ ماده بخشی ملازم برادرم کلان
بهادر را بزور گرفته بدیگر طرف روانه شدند بخشی مذکور از اینجانب گفت که سپاهیان اسپ ماده مرا
بزور گرفته میبرند آن وقت اینجانب بر اسپ سوار بود گفتم که کجا اند بخشی مذکور همراه اینجانب شده از دو
کوتل گذشته گفت که او شان همین اند که اسپ ماده من میبرند اینجانب او شان را دیده تن تنها اسپ خود را در اخیر ساخته
بقول او شان رسیده عنان اسپ ماده مذکور بر گرفته بامداد حق سبحانه تعالی از او شان کشیده گرفته
بزور آورده حواله بخشی مذکور نموده دادم و والده صاحبه و همشیره صاحبه را از مکان کلانور طلبیده گرفتم
و کوچ بکوچ روانه گشته در امرت سر رسیدیم و در آنجا ساختیم و قریب بیست هزار روپیه را تنخواه فصل
کرده گرفتم و باقی را قرار داد بشده رفته و قریب یکماه بمقام امرت سر بوده داشتم و سنتی مهیا رام سنگه
در امرت سر قید بود و از مهیه مذکور و از والدم مغفور نهایت دوستی بود لهذا اینجانب چند بار از بهر
ملاقات مهیه مذکور رفتم و مهیه مذکور از اینجانب گفت که سردار رنجیت سنگه را از طرف من و ایشان یان سنگ
ملکان در جنبه افتاده است که خیال شود که نواب صاحبان مهیه رام سنگه باهم متفق شده صاحبزاده
مالک ملک کنند لهذا تا که نواب صاحبان درین ضلع قیام خواهند داشت مخلصی من نشدنی است و در صورت
اگر نواب صاحبان بنگاه بر دوستی والد خود متوجه از اینجا تشریف ببرند بوطن خود شوند یقین کلی است که مخلصی
من فی الفور خواهد شد و بعد مخلصی لکهها روپیه را که زیر بار شده هست فی الفور ادا خواهم ساخت و در جواب
آن بموجب حسب موقوفه برادر کلان اینجا ذکر گفتم که اگر دیر گذاشتن جلا اینجا بهبود نواب صاحب است و نقصان
مایان هست ما بار نقصان هیچ در منظور برای خاطر نواب صاحب از اینجا روانه میشوم بعد آن مایان و قل الاله
سردار رنجیت سنگه صرف پاس دوستی مهیه رام سنگه از جای او مهند شب از امرت سر کوچ کرده وارد

و عبور دریای ستلج وغیره نمودیم بعد آن از مقام پتیاله برادرم کلان بهادر معه والده صاحبه و
همشیره صاحبه از اینجانب علیحده شده بشاهجهان آباد تشریف بردند و اینجانب معه برادر خورد منظور
علیخان معه دو صد پنجاه سوار مردانه رفیقان خود بطرف ضلع هریانه شده بجی پور رسیدیم و از راو بهادر
بانجی داس پیروهت ملاقات ساختیم و حصول ملاقات مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر نمودم
مهاراجه موصوف از رسیدن من از حد زیاده خوشنود شدند در آن زمان نواب امیر خان معه رجهه مکان
مادهوراج پوره محاصره نموده جنگ از طرفین میشد و در همه ملک جیپور بدستور سابق افواج جابجا
از طرف نواب موصوف بوده بندوبست میداشت و در ضلع هندون و ٹوره یادٹه و بهسر وغیره
کرنیل مهتاب خان معه فوج پلتن وغیره قیام داشت و راو بهادر بانجی داس مسمی رام ناتهه برادر خرد را
معه دو پلتن و سی ضرب توپ و قریب پنجهزار سپاهیان ناکسه جماعت ها و دو هزار سوار بطرف هندون رخصت
کرده بود و پیروهت رام ناتهه موصوف معه فوج همراهی خود بمکان آنها [illegible] رسیده مردمان تهانه مکان
مذکور را قتل کرده دیره داشت رفتن اینجانب از جی پور و رسیدن فوج رام ناتهه پیروهت
بموجب حکم مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر و مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر اینجانب را خلعت
فاخره و دو ضرب توپ داده برای امداد رام ناتهه پیروهت رخصت ساخت اینجانب از جی پور روانه شده
بمقام آنهانر [illegible] شامل فوج رام ناتهه موصوف شدم و از پیروهت موصوف ملاقات ساختم و در آن
زمان کرنیل مهتاب خان معه فوج پلتن وغیره همراهی برای مقابله از هندون کوچ ساخته قریب موضع
بافاصله از مکان ٹوده یادٹه دو کروه [illegible] بود رسیده دیره ساخته پیروهت رام ناتهه و دیگر سرداران
راج جی پور از طرف کرنیل موصوف نهایت ترس میداشتند و میخواستند که از انجا واپس کوچ نمایند

اینجانب از پروہت موصوف گفت که از طرف کرنیل مہتاب خان ہرگز ہرگز ہراس در
دل خود ندارند و مقابله جنگ ساخته و فوج کرنیل موصوف را برباد نموده در پرگنات جلوه و
وہندون وغیره بندوبست کرده بگیرند و بعد آن راجه بهادر لعل سنگه را گرفتار نموده شود و از آن
پس بر نواب امیرخان رسیده جنگ نمایان نموده شکست دہیم همگی مفسدان از ملک جیپور جدا
ساخته شود بطوریکه شد پروہت موصوف را از اینجا کوچ نموده بفاصله سه کروه که از اینجا بر موضع [illegible]
کرانیدم و از اینجا از دیره فوج کرنیل مہتاب خان فاصله پنج شش کروه خواهد بود مانده لیکن
فوج پروہت موصوف از طرف کرنیل موصوف نہایت ہراس بود لہذا اینجانب از پروہت موصوف
گفتم که صبح اینجانب معه سواران از اینجا سوار شده فوج کرنیل موصوف را دیده خواهم آمد جنگ نمودن
از فوج کرنیل مہتاب خان چنانچه صبح اینجانب معه جمعیت سوار خود و قریب یکصد سوار
از همراهیان پروہت موصوف سوار شده روانه گشته قریب دیره فوج کرنیل موصوف رسیدم
امیرخان مردانه که از [illegible] اینجانب بود بدون اطلاع اینجانب معه پنج سوار [illegible]
رفته [illegible] فوج [illegible] نموده چونکه در آن وقت سواران فوج طرفثانی تیار بودند بر سپاه
[illegible] امیرخان مردانه رسیدند مردانه مذکور جنگ کنان [illegible] شده [illegible] زخمی
مطلوب خان غلام والدم وغیره معه هشت سوار به امداد امیرخان رسیده امیرخان مردانه [illegible]
رسیدن همراهان [illegible] سبب گردانیده فوج مخالفان حمله ساخت و مطلوب خان وغیره هم
[illegible] امیرخان شده شمشیر [illegible] سوار و پیاده [illegible] فوج مخالفان
گرد اگرد ایشان شدند و [illegible] مطلوب خان مردانه [illegible] گشته در آن وقت [illegible]

نشست که عقب سپاهی من سوار شود مطلب خان می دانند در جواب گفت که تا هیچ اندیشه نیست که عقب
تو سوار شوم انشاء الله تعالی همراه شما پای پیاده شمشیرها خواهیم زد چنانچه موسی گفته خود همراه انگریز
پای پیاده همراه سواران چنان شمشیرها میزد که مردمان فوج مخالفان تاب جنگ شمشیر نیاورده گولی
بندوق ها سر میکردند از تقدیر الهی گولی بندوق بر مطلب خان مردانه رسیده کارش تمام شد و بر زمین
افتاد نام سنگه مذکور باز گفت که دست خود دهید که ترا عقب خود نشانیده برم مردانه مذکور در جواب گفت
که ای نام سنگه کار من تمام گشت از اینجا برو بید و بجنید همت آقای من سلامت برسان ازین جنگ و جدل
مسمی جان سنگه مردانه از ضرب گولی کشته گشت میر خان غیره جنگ کنان می رسید و مطلب خان
که بر زمین افتاده بود و طاقت نشستن هم نمانده و صاحب مردمان پیاده با مخالفان رسیده اند که
رسیدند مردانه مذکور در آن حالت چند مردمان را از ضرب شمشیر کشته جان بجان آفرین تسلیم
اینجانب هم آمده بر سر رسید که اینجانب فوج مخالفان پس پا شده رفتند و اینجانب تا عرصه یک گهری
آنجا ایستاده ماند بسبب رعب و دبدبه اینجانب فوج مخالفان پیش قدمی نتوانستند که بر لب آب بگذرند
بعد آن اینجانب از آنجا مراجعت ساخته در دیره خود ها رسیدیم و بر وقت بدر آمد نا معلوم که میرزا ارا
فوج راجه چیت سنگه و بدنام گشتند که از اشرف خان فوج کرنیل مذکور بر این اراده بلند امیر لکر گشتند و سپاه از
موضع ربال کوچ ساخته قریب موضع بهاپور لودنما رسیده دو کروه دور اند بر دوری فوج کرنیل مذکور سپاهیان
رسیده دیره ساختند چونکه چهار گهری روز باقی مانده باشد خبر رسید که فوج کرنیل موصوف همراه
تشنه موضع بهیر گهاه از مقام خود روانه بطرف قلعه بهیر میشوند مجرد رسیدن خبر دیره و بهیر را انام
و اینجانب سوار شده در فوج مخالفان که فراز شده بودند رسیدیم و بر وقت رسیدن نمایان

کرنیل مهتاب خان بلا اهتمام ضرب توپ ها را مقابله ما بان کرده گوله های توپ سر کردن شروع نمود ۱۶۷
در آن وقت اینجانب از بروهیت رام ناهیه گفتیم که حالا همین صلاح جنگ مناسب است که ایشان جنگ پیش
مقابله اوشان ایستاده شوند و اینجانب معه جمعیت سواران جانگی خود بالا بالا از اینجا رفته
به پشت اوشان که صرف یک پیر نگاه است اوشان رسیده حمله ساخته فوج مخالفان را هزیمت نموده خواهیم
و وقتیکه اینجانب از این طرف حمله کنیم از آن زمان ایشان از آن طرف حمله باید ساخت آخر همین صلاح مقرر
اینجانب معه دو صد پنجاه سوار مردانه جانگی خود و قریب صد سوار جاگیرداران که همراه مهاراجه بهادر
موصوف بیشتر روانه شدیم چونکه تخمینا یک صد قدم از آن تا رفته بودیم مسمی گیسری سنگه وغیره قریب
سه صد سوار که عقب فوج مذکور بودند بر یک بی بی که از همرا بسواران آمده حمله کرده داد بروهیت جی حمله
اوشان دیده از این طرف برای آنها حمله ساخته اسپان دوانیده چون که پیش اوشان رسیدند
و آله باجهره و توپ اوشان در بروهیت جی طرح داده جات بست عنان گردانیده اسپها را
دوانیده شامل گیسری سنگه رسیدند سبب با تیر و تفنگ از ضرب ... کشته شد چندی سواران هم
زخمی شدند اینجانب حمله اوشان دیده اراده کرده داشتم موقوف ساخته طرف دست چپ پیاده ... لیکن
چونکه نزد بروهیت جی رسیدم دیدم که طور جنگ ... وغیره ... در آن وقت آفتاب
گشته من بعد از بروهیت جی گفتیم که ایشان جلدی کرده مقدمه جنگ را خراب ساختند خیر آنچه شد حالا
همین صلاح مناسب است که ایشان بطور جنگ نموده پس پا شده اند آرام فرمایند و حالا اینجانب تنها جنگ
خواهم ساخت که انشاءالله تعالی فوج مخالفان را هزیمت داده غارت کرده خواهد شد و صلاح همین است
که الصاحب دو ضرب توپ بمن بدهند و اینجانب معه رفیقان و مردمان جانگی خود باید گشته ضرب توپ ها را

همراه گرفته بر موضع جهارله رفته مورچه قایم ساخته و گوله توپها بر و نشان خواهیم زد و از جهارله مذکور
قلعه به فاصله چهار صد قدم خواهد بود کرنیل مهتابخان معه همگی فوج و بهیر بنگاه زیر قلعه مذکور
رسیده بنیاد گرفته است و ما نیز هم از پروهت جی گفتیم اگر این وقت موجب صلاح اینجانب کار خواهند
ساخت یقین کلی است که کرنیل موصوف مورچه خود بموضع جهارلسه قایم خواهد ساخت از زبان
پیشرفت بایان کار نشان نخواهد رفت و هست لیکن جواب سی گفته اینجانب شنوائی نساخته آخرش تا آن
انچه من گفته بود که پیش تر هیچ کرنیل موصوف به چهار موضع جهارلسه معه ضرر توپها نشانیده قایم نمود
بعد آن پروهت جی کرنیل مهتابخان جواب سوال معرفت و کلایان و بکار کردند بعجائب ما چندیه
پروهت جی فهمانیش نمودم که درین سوال جواب هیچ فایده نیست لیکن ایشان شنوائی نساخته
و تا هشت روز در جواب سوال اینجا ماندند در سفر صعوبت کشیدند بارابن گویند بار این مضران که در خوشحال گده
بود لهذا معه جمعیت یکبار بلدن و چهار ضرب توپ و سه صد سوار شاه مل ایلام با هم جی شدند و قلعه را بدست

راجم ناتهه جی روی رسیدن اینجانب بمکان کهوه از اینجا چیده روانه شدن و
رسیدن بمکان کهوه و جنگ اینجانب از کرنیل مهتابخان بعد از آن

پروهت جی از اراده رفتن جی پور کردند اینجانب از ایشان گفتم که من همراه شما جی پور رفته چه خواهم ساخت
چراکه در حضور تکلیف هیچ مرتبه نهایت است لهذا اینجانب در ضلع مانده از کرنیل موصوف مقابله خواهم
ساخت و کار روائی خرچ هم از ضلع کرده خواهد شد آخرش پروهت جی از اینجا کوچ کرده بجلیوره رفتند و
اینجانب معه مضر کنیش بار این گویند بار این زان اینجا روانه گشته در مکان کهوه رسیدند و از اینجا کنیش بار این
و غیره بخوشحالگده رفتند صرف اینجانب مانده و تا ده یازده روز در اینجا مقام کرده تهیه جنگ نموده

نهایت تکلیف خرج شده که نوبت بفاقه رسید هنگام دو پهر اینجانب جریده معه دو صد سوار
برای تدبیر خرج سوار شدم چونکه قریب مواضعات کهاٹ بارلی علاقه هندون رسیدم تیشی سردار بود اینجا
خبر کردیم در ضمن مردمان جاگیردار موضع بالا واس کوره مع پانصد کس پیاده ها برای کنانیدن مواشی تفنگ
از دیه بر آمده حمله کرده آمدند در آنوقت همراه اینجانب قریب دوازده سوار موجود بودند چنانچه اینجا
قریب مردمان جاگیردار مذکور رسیدم از زبان خود گفتم که ایشانان اینجانب نوکر راجه هستیم و علاوه ازین
از قدیم رابطه اتحاد فیما بین بست اهمین مناسبت که ایشانان آیین گشته برویند بعد آن یکدو آدم
معتمد خود برای شناخت مواشی نزد من بفرستادید هر قدر مواشی ایشان خواهد بود دستبردار کرده داده
خواهد شد لیکن ایشان هیچ خیال بگفته اینجانب نکرده اراده رها کنانیدن مواشی نموده از مواشی بفاصله
ده دوازده قدم آمدند چون دیدم که ایشانان مواشی را بکرانده خواهند برد لهذا لاچار شده
اوشان معه دوازده سوار حمله کردم و پسر جاگیردار را بجان قتل کردم بعد آن که مردمان همراهی شان تا
متفاوت در راه فرار گرفتند در آنوقت اینجانب همراه اوشان شده با تیغ رسانیدم و اوشان را
بجان کشتیم زیرا که اینجانب را بر آنها رحم آمد بعد آن جمله مواشی را گرفته هنگام غروب آفتاب بمکان میعوده که
قلعه راجی بود رسیده فرود آمدم و چند روز در آنجا مانده مواشی را فروخته کار روانی اخراجات کردم
کرنیل مهتاب خان معه فوج بسر خود در موضع کهاٹ بارلی رسید دیده ساز قتل اینجانب

هندون جنگ نمودن و شکست دادن فوج کرنیل مهتاب خان را

پس از آن اینجانب چنان تجویز ساخته که یکایک بقصبه هندون رسیده تحصیل آنجا را تباه کرده
بیایم و بعد آن از تعلقات علاقه هندون را تحصیل کرده کار روانی کرده آید چنانچه این تجویز

مقرر نموده بوقت شام معه دو صد سوار مردانه از مقام مهوه سوار شده بجانب هندون روانه
گشتم چون هنگام شب بود در راه راست رفتن مناسب نبود لهذا اینجانب از همه ها پیش شده براه کج که احد
سکنای دیهات اثنای راه را اطلاع نکرده شده هنگام یک گهری شب باقیمانده زیر هندون
رسیدم بصورت سنگ که از رفیقان قدیم اینجانب بود و سابق ازین در هندون بعلاقه فوجداری آنجا
مامور بود لهذا باو گفتم که چونکه سواران کرنیل مهتاب خان قریب دو صد سوار در سرا قیام میدارند
و ایشان از راه سرای واقف اند لازم که اول در سرای رفته سواران مذکور را کشته و اسپان ایشانرا
غارتیده گرفته من بعد بمکان گهری رسیده تحصیلدار را گرفتار کرده خواهد شد چون آن کس
بدخواهی بموجب گفته اینجانب کاربند نشده بخانه یک خاکروب آتش داده که از باعث روشنی آتش
همه ها هوشیار گشته و نقاره نواختند در عرصه صبح گردید و روز روشن گشت در آنوقت اینجانب
نهایت دق گشته بود که آنچه اراده کردم صورت نبست ناحق سبکی عاید شد لهذا گفتم که حالا
همین صلاح است که از پیش مردمان کرنیل طرح داده و راه فرار گرفته شود ازین باعث مردمان کرنیل
دلیر گشته عقب مایان خواهند ساخت چونکه از هندون مردمان کرنیل عقب مایان شده تا
پانصد قدم خواهند رسید آنگاه بر او شان حمله کرده بقتل رسانیده خواهد شد در همین حین
سوار و هفت صد پیاده علی غول وغیره فراهم شده نقاره ها و طاشه ها نواخته بمقابله مایان
پیش آمدند اینجانب حسب صلاح سابقه پشت داده از مقابل ایشان روانه شدم و او شان
چونکه بفاصله یک قدم از هندون رفته بودیم مسمی امیرخان بهادر وغیره جلد نموده عنان اسپها گردانیده
او شان حمله ساخت اینجانب هم لاچار شده حمله نمود و او شان تاب مقاومت نیاورده راه فرار گرفتند اینجا

معه مرا سپاهیان خود با اندرون آبادی قصبه بندون تعاقب انجا کرده اکثر ایشان از قتل رسانیدیم
من بعد از انجا بجانب سوروهیر روانه گشتیم در اثنای راه هر کسی که پیش می آمد انها را بغارت
و مویشی انجا رفته می آوردیم غرض که بسیار اسپ و شتران و مادگاوان و بزرگ گاوان
وغیره غارتیده بوقت یکپاس روز بر آمدن در سوروهیر رسیدیم اگرچه بسبب ماندگی زیاد
در آن حالت در سپاهیان و مردمان تاب نبود مگر قیام ساختن در سوروهیر مناسب ندیده بجانب
تهوه روانه گشتیم و بوقت یکپاس روز باقی مانده معه یازده سوار در موضع بال چرکی
رسیده در زیر درخت فرود آمده نشستیم که در آن مسمی ارجن سنگه قوم راجپوت
بود که جاگیردار موضع مذکور معه پنج چهار آدم نزد اینجانب آمده قریب دو سه آثار
شیرینی و پیسه نقد بطور ضیافت گذرانید درین حال یک آدم آمده در گوش ارجن سنگه
مذکور چیزی گفت ارجن سنگه آهسته بگوش اینجانب گفت که کرنیل مهتاب خان معه
فوج که در موضع کهات پاکر ڈیره دارد اطلاع اینصاحب یافته از انجا معه فوج سوار
شده بر اسپ سوار شده از راه کهات کوه آمده در جوابش گفته شد که هیچ اندیشه نیست این گفته
از انجا برخاسته و بر اسپ خود سوار شده بطرف کهات کوه کوچکی روانه گشتیم و مویشی گاوان
وغیره بسبب سستی عقب مانده بودند برای محافظت و آوردن شان مردمان جنگی
چیده و مردانه ها بر مویشی بوده می آوردند دیگر سوار ها بی از مال غارتیدگی گران بار گشته
بودند لهذا ایشان هم از عقب آهسته آهسته می آمدند و اینجانب معه یازده سوار در کهات
مذکور رسیده و زیر کوه کوچکی پایان از اسپ فرود آمده بالا رفته نشستیم بخبر معه بطرف جنوب نگاه کردیم

آمده بود ایستاده امیرخان مردانه بر اسپ سوار شده در برابر من کوه کوچکی رسیده گفت که این گرد و غبار از فوج لیتی معلوم میشود همراه من دو بیست سوار نموده و همانکه فوج لیتی را حی کرده بیارم جواب گفتم که در بیابان حالت نیست از این اراده در گذر باز گفت و سماجت بسیار گفت که مسمی پیم سنگه تلنگه را همراه من کرده دهید که فوج لیتی را گرفته بیارم باز بجوابش گفتم که حالا در بیابان سبب نشان راه حالت نیست و آنچه که فوج لیتی همراه ما بیابان هست اگر بخیر و عافیت تا مقام این همه رسید غنیمت

جنگ شدن با رکهانده کوه مندی و شکست دادن کرنیل مهتاب خان را

درین سخن و گفتگو بودیم که گرد و غبار از دور صاف بنظر آمد که فوج کرنیل مهتاب خان است و بر ما بیابان آمده بنظر نظر آمدن فوج آنچه که همراه ما بودند بد حواس شده رنگ ایشان زرد گشت لهذا انتخاب از آنها هیچ نگفته و بندوقچی و بالی بدست گرفته و بر اسپ سوار شده بطرف فوج کرنیل مذکور روان گشتیم و امیرخان مردانه که بر اسپ سوار بود و شمشیر در دست میداشت همراه انتخاب روان گشته و از آن طرف کرنیل مهتاب خان بذات خود پیش از همه فوجها همراه خود معه هفت صد سوار پوینه پوینه غضبناک گشته می آمد و انتخاب در آن روز سلاح پوشی از سر تا پا در آهن غرق بودیم در آن حال امیرخان مردانه از من گفت که افسوس صد افسوس از همراهیان هیچ کسی نیست بجوابش گفتم که هیچ تو مردانه در چنین وقت حرف بد همچو بر زبان آوردن نمی زیبد سوای از آفریدگار خود از دیگر کسی امید مدد و درستی نمی باید اگر امداد حق سبحانه تعالی همراه ما بیابان نیست اگر همراه من یک لک فوج خواهد بود تا هم از ما بیابان هیچ شدنی نیست و حالا اگر ما دو سوار هم اگر امداد حق سبحانه تعالی همراه ما بیابان است خواهید دید که تا الحال از انتخاب [illegible]

در دل من اراده بود که بر فوج مخالفان رسیده اولاد بان بندوق دونالی بر سینه در بر نهاده آتش داده خواهم کشت و بعد آن شمشیر از نیام کشیده همه فوج را خواهم کشت و هزیمت خواهم داد و دل من موجب دو بیت شاهنامه شده بود نظم دل کیو خون باشد روز خشم ÷ که چون چشمه بود پیش دریا بچشم ÷ دل کیو خون باشد روز جنگ ÷ کران کاهی نموده لسنک ÷ چون کسی قریب فوج مخالفان رسیدم بفضل حق سبحانه تعالی کرنیل مهتاب خان سراسیمه بد حواس گشته تاب مقاومت نیاورده پشت داده راه فرار پیش گرفت بر توپ ها و پلاتهن فوج خود در پس قرار گرفت و گوله ها توپ ها بر ما یان زدن شروع نمود انجاب عقب او شان نمودن مناسب ندانسته ایستاده گشتم بعد آن قریب پنجاه سوار از همراهیان من فراهم گشته قریب شش گهڑی در انجا ایستاده ماندم در پیر صبه موشی از عقب رسیده عبور کهات مذکور نموده رفت بعد آن انجا نشسته از انجا روانه گشته بخیر و عافیت تمام در مکان مهوبه رسیدم و کرنیل موصوف واپس گشته بمقام کهات نالری بدیره ها خود رفت و بعد چهار پنج روز از انجا کوچ نموده قریب موضع کهوکی که از مکان مهوبه بفاصله دو نیم کروه خواهد بود آمده دیره ها ساخت دران ایام ٹهاکر دیارام قوم جات ها تهرس واله را فوج انگریزی از مکان ها تهرس خارج کرده داده بود که راجه بهکونت سنگه مرسان واله از اندیشه فوج انگریزی بدون جنگ مکان خود را گذاشته معه عیال اطفال و جمعیت سوار و پیاده ها در لوٹ تا ورکه از مهوبه بفاصله هفت کروه است رسیده اقامت گزید چونکه راجه موصوف هم وطن من بود لهذا برای خاطر داری کوٹ تا ور رسیده دلجمعی شان کرده دادم و قریب صد سوار از همراهیان شان همراه خود در مکان مهوبه آمدیم

حال جنگ با مکان مهوبه و مغلوب شدن کرنیل مهتاب خان

کرنیل مهتاب خان تیاری فوج نموده اراده غارت نمودن قصبه مهوبه ساخته سوی آن گشتند
اینجانب معه جمعیت سواران بلازم خود مسمی تکمند سنگه قلعه دار معه پنجاه نفر پیاده از انجا روانه
از مکان مهوبه بفاصله یک کروه بطرف مشرق ایستاده شدم که کرنیل مهتاب خان فوج خود را
بدین آیین آراسته که افغانان علی غول بست چپ فوج سواران بطرف دست راست و پلاتنهای جزایر
و توپها در میان کرده صف بسته آهسته آهسته بطرف مایان می آید و گوله های توپ میزد در ان حال دانستم
که از پلاتنهای و ضرب توپها درین میدان عهده برآمدن اشکال لهذا تکمند سنگه را معه پیاده ها مهوبه
رخصت کرده دادم چونکه فوج مخالفان قریب رسید سواران را هم بطرف مهوبه فرستادم اینجانب معه
بست و پنج سوار مقابل ایشان ایستاده ماندم چونکه قریب بیست قدم رسیدند ایستاده ماندن صلاح ندانستم
وازانجا بطرف دست راست ایشان که فوج سواران بود حمله ساختم سواران همراهی من از من علیحده شده
ماندند اینجانب تن تنها بر غول سواران شان رسیده نعره زدم که اوشان بی حواس شده ایستاده
ماندند وازانجا بطرف پشت شان دوانیده قریب نیم کروه از اینها گذشته از اسپ فرود آمده طعام
خوردم و باز در فوج مخالفان اینقدر حوصله نماند که بر اینجانب حمله سازند آخرش تا چهار گهری انجا
ایستاده گوله های توپ زدند درین عرصه وقت شام گردید که کرنیل مهتاب خان ازانجا واپس گشته بدیره های
خود رفت و اینجانب بمهوبه رسیده آرام نمودم چونکه روز روشن شد کرنیل مهتاب خان از دیره های
خود تیاری جنگ نموده همگین فوج و ضربهای توپ همراه گرفته بر مایان می آمد در آنوقت اینجانب
در دل خود اندیشیدم که اگر امروز بر اسپان سوار گشته بمقابله شان بردم مناسب نخواهد بود

چراکه صرف از سواران مقابله بالاتنها و ضرب توپ نمودن مشکل و چنان بشود که فوج کرنیل ۱۰
مهتاب خان حمله ساخته در قصبه مهونه رسیده غارت کنند درین صورت موجب بدنامی اینجا
خواهد گردید لهذا امروز پاهای پیاده شده از رو نشان جنگ سازم چنانچه اینجانب معه پانصد
مردمان همراهیان خود پای پیاده شده بمقابله شان بمکان مهونه برآمده روان گشته بجای
سامی که از مهونه بفاصله دو صد قدم خواهد بود در پیش قیام گزیدیم کرنیل موصوف قریب
توپ طرف ما نشان ایستاده کرده گوله‌ها زدن شروع نموده داد و از هر چهار طرف سلطور
و رنجیه‌ها اینجا بالاتنها علی عول تعین کرده حکم حمله داد و از حد زیاده روز جنگ از هر چهار
طرف در اداز فضل خدا سبحانه تعالی مایان همچو کوه ثابت قدم ماندیم و طرف اوشان زرفت
و تا شش تیمه روز جنگ کرد آخر کرنیل موصوف نا امید از اینجا برگشته معه فوج
روانه شد و بدیره‌های خود رفت بعد اینجانب هم مهونه رسیده آرام ساخت در دوم نوبت
صبح کرنیل موصوف تیاری جنگ نو ساخته از دیره‌های خود معه همگی فوج روانه گشته قریب
مهونه رسیده ایستاده گشته دو پلوان شهر پناه و قصبه گوراز [illegible] شکسته ولی مرمت شده افتاده
بود و لا بود جنگ اینجانب شد و لشکر [illegible] مهر بنا کرده گرفته قسمی صورت شکر از منعم
شد هم اینجانب لحظه و در [illegible] مردانگی بی بدل بود و از اطراف [illegible] و در بنگ فوج تعین نمود
داد هم [illegible] روانه [illegible] اینجانب [illegible] بود چونکه مردمان فوج مذکور قریب رسیدند شور
و غیره از آن برج [illegible] برآمده حمله ساختند اوشان بمقاومت نیاورده [illegible] راه فرار
گرفتند لیکن صورت [illegible] از ضرب گولی بندوق کشته شده [illegible] اساخت از فوج کرنیل موصوف

177

هیچ تشریف بر مایان نرفت و تا صد و پنجم جنگ کرده پشیمان شده واپس بدیره
خود رفت چونکه شبگرد با سواران راجه بکونت سنگه که همراه اینجانب بودند از ایشان کاهی
اینچنین جنگ ندیده بود لهذا بدحواس گشته از جهوبه فرار شده نزد آقای خود رفتند بعد آن
کرنیل موصوف را آنقدر حوصله نماند که از مایان مقابله جنگ نماید و مایان هر روز بره تا صد
ده روز از جهوبه سوار شده او شان را تنگ میکردیم آخرش در آنجا قیام نمودن مشکل دانسته
کوچ کرده رفت و اینجانب بعد دو چهار روز از جهوبه سوار شده بدیره های خود که در مکان
کرده بودند رفتیم یک روز از آنجا سوار شده بر موضع کیری علاقه خوشحال گده رسیده مواشی
آنجا را از جنگل چی کرده شده قریب پانصد مردمان مسلح دیه مذکور قوم گوجر یکباره دیه خود
آمده استاده گشتند اینجانب معه ده دوازده سوار مقابله ایشان استاده بودم و میخواستم که بر
مواشی چی کرده رفته فساد نمایند در بعضی مسمی لچمن سنگه قوم راجپوت بنده گوجر که بر سبیل سرکار
سوار بود از اطراف شمشیر برهنه بدست و شمشیر بدست گرفته بر غول گواران که شمشیر زنان
می آمد در آن وقت اینجانب وی را گفت که این شخص حمق نموده تن تنها شمشیر بدست گرفته بغول ها
میرود چونکه قریب غول گواران رسید گواران قریب پنج حربه برچهی بر او زدند لیکن زخم کاری
برچهی ها بسوار نرسید اسپ او جان داده فی الفور بر زمین افتاد و سوار مذکور زیر اسپ افتاده ماند و گواران
مذکور خواستند که سر او بریده ببرند اینجانب را بر دل خود گوارا نبود که روبروی چشم خود بر زمین
چنین حالت رود لهذا به سرعت تمام بر اسپ انگیخته بر گواران مذکور رسیده نعره از جنگ زدم
که همگین گواران سیر گشته مثال نقش دیوار شده بی حس و حرکت استاده ماندند و بار دیگر

مذکور به آواز دادم که این چه نامردی است که بدحواس گشته از زیر اسپ برآئی چنانچه رفیق
مذکوران از آواز من دلیر گشته از زیر اسپ آمده بطرف عقب روان گشت بعد آن گولان مذکور
صد بار بر اینجانب و اینجانب در میان جنگل آنها شده بدیگر طرف برآمده و پنج چهار مردمان را
از آنها کشته و زخمی ساختم از فضل حق سبحانه تعالی از ضرب های شان محفوظ ماندم مگر دو سه زخم
برچهی بر سینه من رسیده که استخوانم شکسته گشت بعد آن مجلسی می کرده همراه خود گرفته آورده
فرو ختن کار روائی خرج کردیم تا اینجا رسیده بهتر جائی تاخت نموده کار روائی خرج نموده بشنید

رفتن کرنیل مهتاب خان به مکان سکراه امد مصر چهمی نراین و رسیدن اینجانب

بسکراه از مقام گوده بامداد مصر موصوف در عرصه کرنیل موصوف منجم
خود در مکان سکراه رفته دیره ساخت و احوال سکراه قدری نوشته میشود که مسمی مصر چهمی نراین
که از قدیم الزمان با اقتدار راجه جی پور بوده پرگنه سکراه و ذیلی خود و قلعه در تحت تصرف خود
و قریب یکهزار مردمان سوار پیاده و ده دوازده ضرب توپ نزد او بود کرنیل موصوف از سکراه مذکور
بطرف جنوب دیره کرده برآنها بزور جنگ داده میخواست که مصر چهمی نراین را از قلعه مذکور خارج ساخت
در قبضه خود آورد مصر موصوف تاب مقاومت نیاورده بدحواس گشته در کمال عجز و الحاح نزد اینجانب بمقام
گوده فرستاده وکیل مذکور اینجانب گفت که کرنیل مهتاب خان بی ترانک سیاحت ساخته است منقوب اگر
امداد مایان نخواهند ساخت مکان سکراه وغیره از دست خواهد رفت در بجواب گفتم اگرچه نزد اینجا
فوج پلاتن و توپها وغیره نیست و نزد کرنیل موصوف فوج جنگی است مگر از فضل حق سبحانه تعالی کرنیل
موصوف را چه طاقت که بمقابله اینجانب قایم ماند لیکن نزد اینجانب خرچ بسبب پروزه تا جنبا لاخرچ

کارروائی حسینجی [illegible] همراهی خود کرده میشود آخر شش صد روپیه برای خرچ اینجانب
مقرر کرده داد و اینجانب برای امداد [illegible] موصوف بوقت چهار گهری شب گذشته از مکان
کولی معه پنج صد سوار جریده سوار شده یک گهری شب باقی مانده در سکرانه رسیدم کرنیل موصوف
خبر رسیدن اینجانب شنیده سراسیمه گشته حسینجی را از آنجا کوچ کرده بطرف بهتال از سکرانه رسیده دیره
ساخت لیکن بوقت کوچ اینجانب از سکرانه سوار شده جنگ نموده اوشان را تنگ ساخته
بسکرانه رسیده آرام ساختم **جنگ نمودن از کرنیل جهتاب خان و غالب آمدن
اینجانب و کشته شدن الله داد خان ملازم کرنیل مذکور** چون صبح شد روز دوم
بوقت یک و نیم پاس روز باقی مانده قریب بیست سوار ملازم اینجانب بر دیره های فوج مذکور رفته چند مردمان
فوج را خبر رسیده چونکه در آنوقت فوج کرنیل موصوف تیار بود سواران فوج بر اوشان حمله کردند
اوشان راه فرار پیش گرفته اسپ های خود را بطرف سکرانه بی اختیار دوانیدند و اینجانب هم از نو
تیار بودم این حال دیده معه یکصد سوار بر اسپ سوار گشته بطرف او اسپها دوانیده رفتم و از سواران
فوج مقابله گشت سهم الله داد خان که در شجاعت و مردانگی اظهر من الشمس بود و از همه پیش بود
چونکه اینجانب را بچشم خود دیده از همراهیان خود گفت که حالا استاده شوید که خود را بسر فوج خان
رسانیدم [illegible] درینحال گولی بندوق از طرف اینجانب بدن او رسیده کارش تمام ساخت بعد ازین
سواران همراهیان اینجانب هم رسیدند و قریب یکهزار سوار و پلاتنها معه ضرب توپ ها و علی غول ها
فوج طرفین [illegible] نیز رسیدند و از هر دو صف فاصله بیست قدم مانده قریب یک پاس جنگ و جدل بهر نوع گردید
زخم [illegible] بندوق بر [illegible] سواری اینجانب رسید که اسپم زخمی گشت با وجود زخمی شدن اسپ اینجانب

نذرانه سر موی نکرده حتی المقدور در کوشش و کفت خون تقصیر نکردم و قریب بیست
و پنج از رفیقان اینجانب زخمی گشتند و قریب سی اسپان کشته و زخمی شدند و از طرف ثانی قریب دو صد
مردمان و دو صد اسپ جان گشته شدند و قریب چهار صد اسپ و مردمان زخمی گشتند آخر بفضل
حق سبحانه تعالی فتح اینجانب گردید و ایشان شکست خورده بدیره‌های خود رفتند و اینجانب بفتح و نصرت
معاودت نموده در لشکر اندر رسیدم و قریب یکماه کرنیل موصوف دیره فوج خود در اینجا داشت آخر
از اینجانب تنگ کرده شده از اینجا کوچ کرده رفت و بعد کوچ کرده رفتن کرنیل موصوف مهر چهی بابن
مبلغ دو صد روپیه یومیه برای اخراجات سپاه موقوف کرده و تا رسیدن برادر کلان

بهادر در جی پور رفتن اینجانب مجبور برای ملاقات برادر موصوف
و الیس بمکان بسکراه رسیدن و مکان تر کهیره را تاراج نمودن فوج راجه
بهادر شکست دادن

در این ایام برادرم کلان بهادر بموجب طلب مهاراجه جی پور والا
از شاه جهان آباد در جی پور رسیدند و مهاراجه موصوف از حد زیاده تعظیم و تواضع برادرم کلان
بهادر ساخت و یک لکهه روپیه زیر اسند جاگیرات بدستخط خاص بنام برادرم کلان بهادر نوشته داد
لهذا اینجانب و برادر خورد و جمعه بیجا و سوار از لشکر سوار شده برای ملاقات برادرم کلان بهادر
در یک روز در جی پور رسیدیم و در اثنای راه مردمان تهانه [illegible] برای ملازم راجه بهادر لال سنگه
گولیها شده و قت برای جانب [illegible] بود و چونکه در جی پور رسیده برادرم کلان بهادر ملاقات
بهادر نمودیم و در این ایام تعزیت شادی برادر خورد مظهر علیخان قرار یافته بود و از این باعث مهاراجه موصوف
را از مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر ملاقات کرانده رخصت معه خرج شادی نموده بودیم

و اینجانب از مهاراجه ممدوح رخصت شده و هم از برادرم کلان بهادر سنگه رخصت یافته از جی پور
سوار گشته بسکرانه رسیدم بعد آن اینجانب از همراهیان خود صلاح ساخته گفتم که فرمان موضع
برکهیره والله ناحق گولی بندوقها بر مایان سر کردند حالا اول تدارک او نشان نمودن ضرور است
و قدری احوال موضع برکهیره نوشته میشود که قریب یک پلٹن و پانزده شانزده ضرب توپ و یک صد سوار
ملازمان راجه بهادر لال سنگه بر موضع کاله کهوه دیره داشت و بر موضع مذکور قلعه هم بود و در آن
عامل و تهانه و مردمان قریب پانصد نفر سوار و پیاده بودند و از موضع برکهیره بفاصله یک کروه
پا و بالا بود لهذا اینجانب صلاح تجویز کرده از رفیقان خود گفتم که اولا وقت شب
شبخون بر فوج پلٹنها که زیر قلعه کالا کهوه دیره دارد و ده ضرب توپ همراه پلٹن است زده توپها را بدست آورده شود و دوم
اینکه بر گڑهی موضع برکهیره که تهانه راجه بهادر سنگه رفته بسزا رسانیده شود و رفیقان همراهیان
گفتند که اگر دیره فوج پلٹنها در زیر قلعه نمی بود در آن وقت شبخون زدن مناسب بود حالا صلاح
ندارد و در صلاح دویم هم چندی قباحت است که فوج قریب یک کروه پا و بالا دیره دارد آینده
اختیار آخر شب اینجانب مردمان برکهیره را سزا دادن مقرر کرده بوقت یک پاس شب باقی مانده
معه دو صد سوار و یک صد پیاده و یک ضرب توپ بهمراهی خود و پنجاه نفر پیاده معه یک ضرب توپ
خورد و بیست و پنج سوار ملازمان میر صاحب نالاین همراه گرفته روانه گشتم و بوقت یک گهڑی
روز بر آمده معه سواران بهادر موضع مذکور رسیده محاصره نمودیم و بعد یک گهڑی ضرب توپ با
معه پیاده ها رسید در این ضمن آواز نقاره فوج راجه بهادر که قریب یک کروه پا و بالا از موضع
کاله کهوه دیره داشت شنیدم و دانستم که فوج مذکور برای امداد مردمان تهانه خود می آید

لهذا اینجانب تدبیر جنگ چنین نمود مسمی امیرخان مردانه را معه پنجاه سوار و پنجاه نفر پیاده
همراهیان بجمعیت یاران معه یک ضرب توپ بطرف فوج مذکور ایستاده کرده دادم و بار امیرخان
فهمانیده دادم که ایشان بخاطر جمع تمام مقابله فوج نمایند وقتی که از ایشان مقابله
خواهد گشت آن زمان فی الفور اینجانب جنگ دیگر گذاشته با پیاده و با امداد ایشان رسیده حمله
بر فوج مذکور ساخته بفضله تعالی شکست داده ضرب توپ پنج پهاری که آنها را غارتیده خواهد شد این
گفته اینجانب معه دو صد سوار از اسپ فرود آمده و ضرب توپ همراه گرفته پشت موضع مذکور در
و سنج پشت گوله سر کرده حمله کرده دادیم آخرش از فضل حق سبحانه تعالی مردان بسیار گرفتار
ساخته رها کرده دادیم و همگی زمینداران موضع مذکور از زن و بچه و مویشی گرفتار کردیم همراهیان
اینجانب مال و اسباب بی حد زیاده غارتیده بر اسپ ها جمع و بار کرده روانه گشتند و پیاده ها نیز از
طور مال و اسباب غارتیده و بطور بقچه بسته بر سرها برداشته روانه گشتند درین حال فوج راجه بهادر
لال سنگ قریب بسته [illegible] اینجانب رسید در حین دیدم که همه مردان همراهی اینجانب مال غنیمت [illegible]
غارتیده می برند ضرب توپ ایستاده است و همراه اینجانب صرف ده سوار موجود اند لهذا
چنین اندیشه نمودم که طور جنگ بی طور گشت و فوج مخالفان بدون جنگ ضرب توپ را گرفته خواهند
برد و بعد آن بدنامی بر نام اینجانب عاید خواهد شد لهذا از بدنامی زیستن با نیکنامی مردن بهتر است
مناسب همین که اول اینوقت بسرعت تمام فی الفور بر ایشان حمله سازیم آنچه شدنی است
بظهور خواهد آمد بعد آن اینجانب ضرب توپ پیاده را روانه کرده دادم آن وقت فوج مخالفان بدین جا رسیده
بودند که بالاشتهار ضرب توپ پیاده عقب بوده اند و قریب یک هزار پیاده و سه صد سوار و مقابله رسیده بودند

که سوارهای ایشان از پیاده ها علیحده بودند درانوقت اینجانب شمشیر کشیده معه سبب
سوار بر سواران ایشان غضبناک شده حمله کردم از فضل حق سبحانه تعالی ایشان تاب مقاومت
نیاورده پشت داده راه فرار گرفتند و قتیکه سواران ایشان فرار شدند غول پیاده های مذکور
نیز پشت داده رو بفرار نهادند در ینضمن یکی از رفیقان من گفت که سواران ایشان
تاب نیاورده رفتند اینجانب ازین سخن چنین اندیشه کردم که این شخص این سخن از من برای آن گفته است
که نیز از من بترسد و غرض ... است لهذا این سخن بطور طنز گفته است بمجرد شنیدن این سخن اینجانب شتابزده
بی اختیار اسپ را دوانیده بر ایشان رفته بر یک سوار شمشیر زدم که سوار مذکور از اسپ بزیر
افتاد بعد آن سواران همراهیان اینجانب نیز رسیدند و اسپ او گرفتند درینوقت پیادهای طرف اله
گوله توپ سر کردند و مردمان پیاده های غول که فرار گشته بودند خواستند که بعد زدن ان گوله پیاده همراه
رفته باز آمده عقب من شوند راه شدند اینجانب از انجا معاودت نموده بمقابله غول پیاده ها
مذکور رسیده جنگ کرده آهسته آهسته از جائیکه حمله کرده بودم باز آمده ایستاده گشتم دیدم که
سوار و پیاده ها وضرب توپ بیخبریت تمام رفته بودند ازین باعث خوشنودی کمال کردید بعد آن
قریب بیست و پنج سوار نزد اینجانب فراهم آمدند دیدیم که قریب دوصد راس نرگاوان و مادگاوان طرفی
ایستاده اند اینجانب سواران فرستاده داد که سواران مذکور بر مواشی مذکور رسیده
گرد آورده آوردند و فوج مخالفان پس پا گردیده بدیره های خود رسیدند و اینجانب از انجا روانه
شده فتح و فیروزی داخل دیره های خود بمکان بسکرانه شد و مواشی که جمع کرده آورده بودم در خیمه
کار پروائی اخراجات لابدی کردم و مردمان زمینداران موضع برکهیره قریب یکصد نفر که بنابر

کرده آورده بودیم معامله آنها فرداً فرداً جداگانه نموده قریب دو هزار روپیه نقد را کرده
دادیم دران ایام مسمی مصر گوبند نارائن بسبب نااتفاقی برادران خود معه سی سوار خانگی
از مکان خوشحال گده برخاسته نزد اینجانب رسیدند و از اینجانب گفتند که حالا همین اراده داریم
که اسپهای خرچ درا بیار گرانو فقیران داده در بندرابن رسیده ساکن شوم اینجانب بر ... دلجمعی
و خاطرداری ایشان ساخته تمنی و پیه یومیه برای خرچ شان مقرر کرده دادیم در عرصه خبر رسید که
مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر از راو بهادر باجی واسین ... که مصاحبان بوده ناخوش
شده گرفتار کرده در قلعه امیر که بالای کوه است فرستاده مقید نموده و مسمی رام ناتهه برو دست از خرچ نبود
سه یکصد سواران خانگی خود برا ... در تمام راه ... گرفت و در مکان باوٹه بر الکپوره که قلعه برات ... است
باجی رام اس ... کرده در تحت تصرف و قبضه شان بود رفته قیام ساخت و مسمیان ... جیو ...
و ... بیاس که ساکنان ما روار بودند بجای ... بهادر باجی رام اس مصاحب راجه جی بوده بستند نجات
کاغذات بنام مصاحبان کاچ برادرم کلان بهادر روید معه سفارش مصر گوبند نارائن فرستادم
برادرم کلان بهادر بخدمت مهاراجه عالیجاه عرض معروض ساخته کاغذ خاطر جمعی فطابیدن بوده بنام مصر
موصوف نویسانیده فرستادم موجب آن مصر موصوف خوش گردیده از اینجانب رخصت شده بجیپور
رفت و صرف برادرم کلان بهادر از نعمت مهاراجه ممدوح بخوبی حاصل نساخت و حویلی و نشان
که در راج ضبط بود خلاص گردیده و مصر گوبند نارائن شده رفت و اینجانب هم بمقابله فوج ...
مهتاب خان بهر طور میکردیم و تدبیر گذاره ... جنگ و جدل تمام میکردیم و صد ها جنگ
که برای ... جم میشد در نوشتن طول طویل میشود خیال چند ... جنگ ... که بر کار ... تا ...

دیهات شده لهذا چندی احوال بطریق اجمال نوشته می آید اینکه روزی از اینجانب بر موضع بادولی
که در گده ی موضع مذکور رهتاس گریل موجود بود تاخت آورده مویشی گاو و میشان و [illegible]
وغیره اینجا جمع کرده گرفتیم و مردمان سپاهیان از رهتاس برای پس گرفتن مویشی مذکور برآمدند آخر جنگ مردانه
تمام حساب نموده مویشی را از دست سواران اینجانب خلاص کرده بطرف قلعه خود می بردند چونکه اینجانب
را خبر رسید فی الفور اسپ انگیخته بر ایشان رسیده حمله کردم و همگی مردمان را به قتل رسانیده مویشی
مذکور را بدست خود آورده از اینجا بدیره خود رسیدیم تاخت نمودن بر موضع بهیتر و
قصبه بلارنه و گرفتن فیل ماده و دیگر روزی از مقام سکرانه معه یکصد سوار و یکصد پیاده
برای تدبیر [illegible] سوار شدم بمکان خوشحال گده رسیده مقام ساختم و صبح از اینجا
سوار گشته بر موضع بهیتر و قصبه بلارنه که از خوشحال گده بفاصله ده کروه است تاخت آوردم و
قریب شصت راس گاوان و صد و صد دیگر مویشی موضع بهیتر جمع کرده گرفتیم و سوای آن زین یک
پارچه بوباریان بابت قریب دو سه هزار روپیه خواهد بود و بوباریان مذکور یکسی جا برای فروختن می بردند
سواران همراهیان غارت کرده سپاهی یار کرده و دیگر هرچه که بدست آمد گرفتند و مردمان قصبه
مذکور را [illegible] گاوان مویشی چون از دیه برآمده بمقابله اینجانب رسیدند در آنوقت همگی
سواران بسبب غارت کردن هر طرف رفته بودند صرف قریب ده دوازده سوار موجود بودند اینجانب
بر ایشان حمله ساختم مردمان اینجانب کشته باقیمانده راه هزیمت گرفته اندرون قصبه خود رفتند بعد
از آن اینجانب معه ده سوار بطرف راست که کوهستان است بر موضع کهوری آمدم و مردمان آنجا
که مقابله ساخته بودند ازانها دو سه را ایشان کشتیم باقی راه فرار گرفته بالای کوه رفتند و قصبه بلارنه

قریب یک صد سوار [illegible] پیاده [illegible] افغان [illegible] سوار زاده [illegible]

امیر [illegible] سوار [illegible] سوار [illegible] زمان [illegible]

و [illegible] قصبه [illegible] سواران [illegible] پیاده [illegible]

و [illegible] توقف [illegible] سواران [illegible]

[illegible]

[illegible] سواران [illegible] قدم

[illegible] دشمن [illegible]

[illegible]

[illegible] سوار [illegible]

[illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible] سواران [illegible]

[illegible]

[illegible] سوار [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

[illegible] فیل [illegible]

وقریب چهل پنج سوار آن همراهیان نزد انجانب فراهم آمده موجود گشتند و درین فرصت قریب
پانصد سوار دیگر از ملازمان دیگر بار بر فرق آمده مقابل آمده رسیدند و انجانب آنها را در
میان داده و دشمنان را شکست داده و پس هنگام رفتند بعد آن انجانب بطرف خوشحال گده
معه پنجاه سوار روانه گشته و چهار ده سواران دیگر آمدند به هما سعادت کرده خوشحال گده
رفته رسیدیم چونکه موضع مذکور بوده مکان جاگیر و آبادی مردمان بود رسیدیم و دیدیم کمال سوار
پیاده ها و فیل ملو همه دانجا استاده اند و موضع مذکور را پانصد پیاده ها محاصره ساخته یکطرف
کرده فیل ها در احاطه آن نشسته اگر وه جا را پایان نزد انجانب رفته سخنان گفت که اراده
مردانگی دارند بمقابله بیایند و فیل ها [illegible] از روی شمشیر گرفته ام به این طور دیگر [illegible]
سخنان سنت و سماجت کردند و گفتند که اراده ما با شما از مصالحه است نه مقابله [illegible]
فیل ها ده هیچ یک کار نیاید [illegible] اینجا که مکان صاحب است مقام [illegible] ضیافت
پایان قبول نمایند [illegible] که [illegible] وقت ضیافت خوردن [illegible] دیگر ضیافت
خورده خواهد شد بعد آن انجانب راهی شده معه فیل ها ده [illegible] خوشحال گده رسیدیم بعد آن
رسیدند ایشان به موضع [illegible] سخنان مقابله [illegible] کردند [illegible] پانصد [illegible]
مقابله نکرده صاف [illegible] معتبر داده و قریب [illegible] کرده آورده بودم [illegible]
مذکور [illegible] تاریخ نمودن موضع [illegible] بعد [illegible]
معه سوار [illegible] همراهیان [illegible] موضع [illegible] مکان جاگیر [illegible] قوم [illegible]
[illegible] گشتم و یک [illegible] قوم [illegible] همراه من ملازم بود موضع مذکور [illegible]

کر قدری قلیل بطور معامله بدهیم سوار مذکور بدین رضا نمی شد بسبب گفتن اینجانب از خوشحال
گفت که اگر سواران مذکور در جواب گفتند که تو خوشحال پیاده و چه همراه اسپ کرده اند چه جای
معامله است تحریر بطور خیرات گرفته بدهند سوار مذکور آنچه که شنیده بود گفت از خوشحال
اینجانب غضبناک گشته بطوریکه به سبب سوار بودم بسبب غضب از اسپ پیاده شدن نتوانستم
اما بطور سبک بطرف سر سوار چند حمله ساختم بدین ... رسانیدیم و قدری همراهیان
همراه اینجانب آمدند اینجانب همراهیان ... از اسپ فرود آمده ... کردیم
لیکن سه مرد ... بقتل رسانیدیم ایشان ... معاونت ... ذکر کرده
کج بچه کلان ... بود در ... رفته ... مغلوبی ... ما
بعد آن اینجانب ... قریب ... مردمان ... بقتل رسانیدند آن کج را
کرده ... بلاد ... بچه که در آن ... بود از دوستان مزاحمت کردن
... همراهیان خود ... و رفیقان و ... مردمان ... تمام
از روی ... ذکر ... مذکور ... و ... گاو ...
... گاوان و غیره آنچه که ... گرفتیم و همراهیان مال و اسباب ... بار کردند و از همراهیان
اینجانب ... بیجان ... و ... گشتند بعد آن از آنجا
مراجعت کرده به خوشحال گده رسیدیم ... و از ... آنجا
وصول کردیم بعد چند روز ... همراهیان خود از خوشحال گده سوار
شده بطرف ... قصبه ... تاخته آوردیم قریب ... کرده

آوردم و درین محضر قریب لیستے نزد خوشحال گڈه قیام داشتیم بعد آن از انجا معه همگی
همراهیان خود بطرف سکرانه که دیره اینجانب بود سوار گشتیم و آن روز بارش باران رحمت
الهی بحدی نازل شد و دوران بارش طغیان روانه میگشتیم و بوقت یک پاس شب گذشته بموضع
کهیڑه رسیدیم بسبب طغیانی آب و تاریکی شب و نزول بارش عنان اسپ در دست گرفته و کمر
بسته نشسته ماندیم و بوقت چهار گهڑی شب باقیمانده از انجا سوار گشته از کهانه مکان کوده
عبور نموده بمکان سکرانه که دیره بای رسیده آرام کردیم حال کرم خان و آرام سنگه نمک
حرامان که ملازم کرنیل مهتاب خان شده و اینجانب آنها را مغلوب و
منکوب شکست داده مسمی کرم خان نمک حرام که نمک پرورده قدیم خاندانم بود و سابق
ازین در قلعه هنڈون نمک حرامی کرده بود و مسمی آرام سنگه قوم جاٹ که نمک پرورده قدیم خاندانم بود
اینجانب او را از یک اسپ به مرتبه رسالداری رسانیده بود و سابق ازین وقتیکه از کرنیل جان لطیس
ناخوش گشته بعلاقه بهرت پور رسیده بودم نمک حرام مذکور حق نمک را فراموش کرده اراده غارتیدن
مال و اسباب اینجانب کرده بود چنانچه احوال این نمک حرامان سابق نوشته شده از بسکه حالا مکرر
نوشتن مناسب ندانسته آرام سنگه مذکور درین ایام همراه ٹهاکر دیارام هاتهرس والی بود و وقتیکه
فوج صاحبان عالیشان انگریز بهادر ٹهاکر دیارام را از مکان هاتهرس خارج ساخته نمک حرام
مذکور قریب ده هزار اشرفی طلائی از هاتهرس بطور یغما بدست آورده بود و باز نزد کرنیل مهتاب خان
معه یکصد سوار و دو صد پیاده بملازم گردید و کرم خان نمک حرام نیز نزد کرنیل موصوف آمده ملازم
گشت و کرنیل مذکور که از سبب اینجانب بجان خود تنگ آمده بود و هر دو نمک حرامان مذکور از کرنیل معه

بخشان دلاوری خود ظاهر ساخت گفتند که از فوج مایان چندان شجاعت و دلاوری ظهور

مایان که همراه بودیم و در جنگ تا کوشش کردیم چندان شجاعت و دلاوری ظهور [illegible]

شد و خلاف اگر مایان را حکم [illegible] فساد داشت خان را از [illegible] داده [illegible] مایان تاب

مقاومت مایان نخواهند آورد دیگر کرنیل موصوف صاحبان نموده نجیب [illegible] گشته [illegible]

نجیب مسمی آرام سنگه کمیدان [illegible] منصب [illegible] سوار و پیاده [illegible] جائی [illegible]

که از ملکان [illegible] انگریز و انتخاب باضافه دو گروه [illegible] متعین کرده فرستاد [illegible]

کورنگ را موجب خواست [illegible] موضع [illegible] که از ملکان [illegible] واصل [illegible] کرده

معه [illegible] جمعدار [illegible] علی غول [illegible] سوار فرستاده مقرر ساخت [illegible] و در [illegible] غیره هر دو

کمیدان [illegible] شان بیرون کرنیل موصوف کرده [illegible] ازکلان نموده [illegible]

[illegible] هر دو [illegible] رسیده بند و بست کرده مقیم شدند خبر این [illegible] انگریز [illegible]

از کرنیل موصوف کرده آمده بودند ظاهر گردید در آن وقت طبیعت [illegible] سخت [illegible]

بر بلا [illegible] گواه باشند و بشنوند که اگر همراه هر دو کمیدان [illegible] تلنگه [illegible] شود [illegible]

همین چند سوار باشند و خواه این هم کم باشند در آن وقت اگر [illegible]

افتد تن تنها سوار در یک تلنگه فوج رفته [illegible] خود [illegible] نشان [illegible] خود هم

آورد [illegible] در این معرکه گوله توپ [illegible] سینه [illegible] رسیده [illegible]

داد و این بیت شاهنامه بر زبانم آمد بیت که افتد برابر جهان بین من [illegible]

در وقت مقابله [illegible] خود [illegible]

فقط او باری روز اینجانب از لشکر آنه معه سواران همراهی خود برای تدبیر جستجوی مکان مفسده بر آمده
بودیم از تعقب اینجانب رام سنگه مذکور نیز جمعیت سوار و پیاده خود بر دیهات علاقه لشکر
تاخت آورده قریب پانصد راس گاو و میش تاراجی کرده برد بر وقت فساد نمک حرام مذکور
سوار و پیاده همراهی اینجانب که بر دیره بودند و نیز جمعیت مصر جهمی نراین از لشکر آنه روانه گشته
بر موضع تهکر نه رسیدند نمک حرامان مذکور مویشی که تاراجی کرده آورده بود اندرون خندق گدهی موضع
مذکور نگاه داشته بود دلاوران سوار و پیاده همراهیان اینجانب حمله نموده اندرون کل لوکوت شده
مویشی از خندق بر آورده آوردند و در دیه مذکور آتش داده خرابات ملحقه بدیره های خود رسیدند
چونکه در جمعیت همراهیان اینجانب کسی سردار نبود و اینجانب هم نبود در نه گدهی مذکور گرفته
نمک حرام مذکور را گرفتار کرده می آوردند بعد آن اینجانب از جهونه به لشکر آنه رسید یکروز
از لشکر آنه معه جمعیت سواران همراهی خود سوار شده بر موضع دهکارنه که در آنجا مسمی کرم خان نمک حرام
معه جمعیت معقول اقامت میداشت و گرد نواح دیه مذکور ټیله های یعنی زمین پست بالا و غارها
بسیار بودند و جای ... رسیدیم سواران همراهیان خود را بر مویشی دیه مذکور فرستادیم
چنانچه سواران مذکور بر آنها دوانیده و هر جا که مویشی بنظر آمد تاراجی کرده و درین ضمن اینجانب
تن تنها سوار بندوق و نالی بدست گرفته ایستاده بود دیدم که قریب ده دوازده گواران
معه پنجاه راس گاوان میروند اینجانب بذات خود برای گرفتن نرگاوان مذکور رفتم در آنجا جای
بود بسیار کلان که گرد نواح آن نیچی های قریب نیم صد قدم از موضع مذکور بود گواران مذکور
از سبب رسیدن اینجانب نرگاوان خود را اندرون نیچی جای مذکور برای حفاظت بردند اینجانب

بر چاه مذکور بطرف دیگر رسیده ایستاده گفت داژگواران مذکور گفتم که تا حتی الامکان شمایان کشته
خواهند شد مناسب همین است که نرگاوان را گذاشته بروند و سیر صحرا نمکحرام مذکور به سیم [illegible] که
صد پیاده های مسلح از موضع مذکور برآمده برای امداد گواران و نرگاوان دوان دوان می آمدند چون نگاه کرده
بست قدم از چاه مذکور رسیده باشند گواران که در چاه بودند بیکبارگی از پشت برآمده حمله نموده اراده
ضرب زدن برچهی و شمشیر نمودند اینجانب آن وقت گولی تفنگ زد که از آنها یک آدم کشته گشت
بمجرد کشته شدن دیگر گواران هراسان خورده اندرون چاه خزیدند اینجانب بر سر آنها رسیده گفتم
که دیگری را از گولی خواهم کشت در حق شمایان همین مناسب است که سلاح ها را گذاشته فرار
شوند و شمایان بموجب گفته من سلاح های خود انداخته و نرگاوان را همونجا گذاشته فرار گشتند و نیز
اسپ انگیخته بر مردمان نمکحرام که می آمدند حمله ساخته در میان آنها شد پهلوی یک کس [illegible]
بنهاده آتش دادم که آن کس به سبب زخم گولی مذکور بر زمین افتاد و در ضمن پنج شش سوار از همراهیان
من رسیدند و شمایان تاب مقاومت نیاورده هراسان خورده پشت داده بطرف ده خود گریخته
رفتند و مایان او را شمار امی کشتیم اینجانب بذات خود بدست [illegible] رفت و کرم خان نمکحرام
بدجنست بود لهذا بنظر اینجانب نیامد مگر یکی از همراهیان من او را [illegible] از برادر کرم خان گفت که
نمکحرام کرم خان همین است برادر موصوف گفت که او [illegible] آمده نمکحرام را زنده گرفتار سازید
نمکحرام مذکور بمجرد استماع این سخن بی تاب شده خود را در یک غار که [illegible] بود انداخت لهذا
گرفتاری او بعمل نیامد بعد آن مردمان همراهیان این ماجرا گذشته بود اینجانب ظاهر ساختند بعد آن
اینجانب نرگاوان و مویشی چی کرده را همراه گرفته در لشکر آمد رسیدم و نیز اینجانب صفت [illegible]

سواران همراهی خود بمکان انیوز برای ملاقات مسمی تارا سنگه که جاگیردار آنجا بود رفتم و در آنجا
خبر رسید که آرام سنگه نمکحرام بطرف بسکرانه رفته فساد کرده و جمعیت سواران و پیاده ها همراهیان
انجانب عقب او کرده اند لهذا انجانب بوقت یکپاس و نیم روز باقیمانده محرر در رسیدن خبر مذکور از قصبه
سوار شده بر موضع نهالکر ها رسیده دیدم که همراهیان سوار و پیاده ها که عقب نمکحرام مذکور آمده
بودند و ایس شان بدیره های خود رفتند و نمکحرام مذکور معه پانصد مردمان پیاده بیرون دیه فاصله
پنجاه قدم زیر درختان نشسته است تا نوقت از همراهیان خود گفتم که نمکحرام مذکور که برای فساد
رفته بود هیچ نکرده و مردمان انجانب عقب او شده اندرون دیه رسانیده و ایس رفتند
حالا از اینجا و ایس شده بسکرانه رسیدن مناسب است مسمی بود رسنگه جمعدار که از رفیقان انجانب
بود گفت حالا که انصاحب در اینجا تشریف آورده اند و نمکحرامان انصاحب بخوبترین وجه می شناسند
اگر بدون سزا دهی او و ایس شده رویم شایان لاوری نیست بجوابش گفتم که نزد من قریب پنجاه
شصت سوار موجود اند و نمکحرام قریب مکان خود معه پانصد پیاده ها مسلح بندوقچی نشسته است
در صورت وقت سزا دهی نیست مگر حالا که ایشان این طور گفت سزا دهی نمکحرامان واجب و لازم
افتاد این گفته اسپ ها دوانیده برایشان حمله ساختم از فضل حق سبحانه تعالی نمکحرام مذکور شکست
خورده و بیتاب شده راه فرار گرفت و انجانب و همراهیان تا اندرون دیه تعاقب کرده اکثری را
تهتیغ ساخته بدار البوار فرستاد مگر نمکحرام مذکور معلوم نگردید که کجا مختفی شده رفت اگر بنظر می آمد
بموجب قول خود گرفتار کرده میبرد بعد آن از انجا مراجعت کرده بسکرانه رسیدیم در این ایام
قبایلان انجانب در مکان راج گدهه علاقه راو راجه الور دو اله که از بسکرانه بفاصله دوازده کروه

بموجب طلب اینجانب سید نذر اینجانب معه پنجاه سوار از لشکر [illegible] راج گده نموده روانه
گشتیم چونکه بمکان بانپور رسیدیم دیدیم که دریای نان گنگا که متصل بانپور است [illegible]
و [illegible] بود و موسم برسات بود و در آن زمان بسبب طغیانی آب کسی را طاقت عبور نبود
و [illegible] آن طرف دریای مذکور فوج سکهو وغیره که [illegible] مهتاب خان [illegible] داشت هر چند که
در [illegible] اینجانب [illegible] عبور دریای مذکور مانع شد نذر اینجانب خیال نکرده بر فیل سوار گشته معه [illegible]
[illegible] و پیاده همراهیان خود عبور دریای مذکور کرده قریب رسیده فوج مذکور شده [illegible] سواران
و پیاده با فوج مذکور که از زمین [illegible] بمقابله نیامدند [illegible]
[illegible] گشته بمکان راج گده نزد قبایلان رسیدیم و قریب یک ماه در آنجا اقامت کردیم
بعد از آن از آنجا [illegible] اراده [illegible] لشکر [illegible] کردیم و روانه گشتیم در میان راه اینجانب گفت
[illegible] رحیم خان [illegible] نمک حرام [illegible] اینجانب شده [illegible] لشکر [illegible] رسیدن
[illegible] بموضع مذکور رسیدیم و سواران همراهیان [illegible] حکم دادیم که متفرق شده
[illegible] اینجانب [illegible] سوار [illegible] استاده [illegible]
[illegible] راج گده [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] آب [illegible]
اینجانب را اطلاع شود [illegible] تاج خان [illegible] مهتاب خان [illegible]
[illegible] قریب [illegible] فوج [illegible] کرده بود [illegible] یک صد سوار [illegible]
[illegible] رسیده موجود بود و اینجانب [illegible]

ـت بمجرد رسیدن و تاخت آوردن مایان قریب یکصد سواران از دیه برآمده
بمقابله می آمدند اینجانب معه ده دوازده سوار بمجرد دیدن اوشان حمله ساختم چونکه قریب
رسیدم حربه بندوق نمودم هردو نال های بندوق بسبب آب و باران بیکار شده
بود برنگشتند بعد آن اینجانب شمشیر کشیده برای جستن راه آنها رفتیم بفضل حق سبحانه تعالی
حال سایر سواران مخالفان تاب مقاومت نیاورده راه هزیمت پیموده بگدهی دم گرفتند
بعد آن قریب پانصد ششصد پیاده ها بمقابله اینجانب از دیه مذکور برآمده مقابله ساختند
و میخواستند که مونسی جنگی کرده راه ما گرفته ببندند دران وقت اینجانب قریب بیست و [illegible]
مردانه که از رفیقان اینجانب بودند مقابله اوشان کردیم در ضمن یک سوار از همراهیان اینجانب
آمده ظاهر ساخت که در یک احاطه که از اینجا بفاصله دو صد قدم خواهد بود یازده سیزده
گواران مسلح قریب شتاد در این گاوان را داشته مستعد جنگ اند و نیز آن وقت پیاده ها
مخالفان میخواستند که باحاطه مذکور رسیده امداد اوشان نمایند اینجانب از رفیقان خود گفت
که ایشان با آن سد راه پیاده ها مخالفان باشند و بگذارند که باحاطه رسند و اینجانب معه چهار
سوار با قصد انجا روانه گشته بر احاطه مذکور رسیده از اسب فرود آمده و عنان در یک
دست یک بندوق بدست دیگر از همراهیان خود گرفته در احاطه آمدم و از آن مردمان یک کس را از ضرب
گولی بندوق بجان تباه کردم بعد آن اندرون احاطه معه سه چهار مردمان همراهی خود در رسیده
گواران را تباه کردیم و باقیمانده فرار شده رفتند در گاوان حواله سواران خود کرده بطرف راجگیر
معه مواشی دیگر روانه کردیم و از انجا نزد رفیقان خود رسیده بر پیاده ها مخالفان رسیده شدید

داده شده که از فضل حق سبحانه تعالی اوشانان ثابت نیاورده فرار گشتند و بدیر رسیدند ۱۹۶
و آنجا نیز از انجا روانه گشته بسیار انه رسید **شکست دادن فوج کرنیل مهتاب خان را**
و مسمی تاج خان ساکن تهانه اتهانتری معه فوج و کمپو و قریب چهل ضرب توپ به تهانه رسیده دیره ساخته
بود و قلعه تیار کرانده تهانه نشانیده داده بود و جاگیرداران و زمینداران ضلع ناظره و اهالی تهانه
به جنگ آمدند و نزد اینجانب رسیده منت و سماجت تمام گفتند که اگر تهانه اتهانتری قایم خواهد
ماند سر بسر برباد و خراب مایان خواهد گردید اگر توجهات آنصاحب از تهانه ابهانتری
بر دمان کرنیل مهتاب خان برخاسته نروند آنزمان آنصاحب را بطور حاکمانه برای چند مشکل
جز جهان نام نخواهیم گذاشت گفتیم که خود کرنیل مهتاب خان قریب دوازده پلتن جنگی و چهل ضرب توپ و
یکهزار مردمان ملک غول قوم افغانان و چیله و یکهزار سوار معتبر موجود هستند و نزد اینجانب
قریب دو و نیم صد سوار و پیاده و یکصد توپچی است ازین جمعیت قلیل تهانه اوشان را برداشته
دادن امر محال است مگر برای خاطر ایشانان از امداد فضل حق سبحانه تعالی کوشش بجان نموده
تهانه اوشان را برگردانیده داده خواهد شد بعد آن اینجانب معه یکصد پنجاه سوار خانگی و یکصد
سوار جاگیرداران ناظره وغیره همراه گرفته بمقابله فوج کرنیل موصوف سوار گشتیم چونکه از مکان
مانور قریب پانصد قدم آنطرف در گذری رسیدم بحسب تقدیر تمام روز همگی فوج کرنیل مهتاب خان
موجمعیت نوشته بالا مردمان در تهانه ابهانتری گذاشته کوچ کرده باینطرف می آمدند و
اینجانب را ازین امر اطلاع نبود که یکایک قریب صد سوار همراه آزام سنگه کمیدان معه چند نفر
پلیس بطور هراول می آمدند و همگی فوج پلتنها معه ضربهای توپ و بهیر بنگاه وغیره از عقب

ارام سنگه نمکحرام مذکور بقابا جمالیه یک کروه می آمدند درانوقت شخصی از همراهیان گفت که در همین
جمعیت آرام سنگه است اینجانب بمجرد اصغای این سخن از انجا اسپ را انگیخته بر غول نمکحرام
مذکور تاختم درانوقت نمکحرام مذکور از دور اینجانب را شناخته از همراهیان سواران من خود هیچ نگفته بدون
جنگ هراسان و سراسیمه شده عنان اسپ خود گردانیده بطرف فوج بی اختیار راه فرار گرفت و
سواران همراهیانش نیز از عقب او راه هزیمت پیموده و دران وقت زیر اینجانب اسپی که زیر ران بسیار
قدری میمونه زور بود لیکن بسبب کور نهایت عجیب و غریب بود ازین باعث بی اختیار اسپ را دوانیده
نشده به پویه عقب اوشان میرفتم مگر سواران همراهی اینجانب به اوشان رسیده حربه رانی کرده
میکشتند چونکه سواران فراریان سراسیمه و بدحواس شده اندرون فوج خود شدند اینجانب با هم
معه همراهیان خود عقب اوشان اندرون فوج میرفتم و اکثری مردمان سوار و پیاده را کشتیم
درانوقت فوج مخالفان بدحواس گشته و ضرب توپها را گذاشته راه هزیمت گرفتند و اینجانب
معه همراهیان از طرف روی اوشان شده تا دنبال فوج اوشان گذر کردم و همراه اینجانب جمعیت
قلیل بود و پیاده ها هم نبودند ازین باعث ضرب توپهای آنها که خالی استاده مانده بودند در
گرفتن نیامدند و سواران همراهیان اینجانب درانوقت متفرق گشتند در ضمن مردمان فوج
مخالفان را حواس آمده قریب پانصد سوار بر سواران همراه اینجانب که قریب ده دوازده خواهند بود
حمله ساخت و دو سه سوار همراهیانم از حربه شمشیرها زخمی میشدند اینجانب این حال دیده
تن تنها سوار نعره زنان به امداد همراهیان خود رسیدم که بمجرد رسیدن اینجانب سواران طرف ثانی
که شمشیرها میزدند بدحواس گشته واپس شده رفتند اگر در آندم اینجانب نمیرسید نقصان بود دیگر از همراهیان

دو ده دوازده سوار همراهیان اینجانب کجی هم زنده نمی ماند بعد آن اینجانب بر لب کناره
استاده گشتم که تنها تنها همگین همراهیان اینجانب جمع شدند از مخالفان ضرب توپها آورده
بر بالایان گوله زدند و زور جنگ کردند از این طرف اینجانب بر آنها حمله ساخت و اینجا اکثر مردمان
چیده چیده مخالفان را بجان کشتم فوج مخالفان تاب مقاومت نیاورده فرار شدند بعضی بهاغیره را
که گذاشته رفته بودند گرفته راهی شدند وقتیکه اینجانب بر فوج مخالفان حمله کرده بود از آن جمله
کوتل که مدت سابقین و تنها حفاظت مانده سواران فوج مخالفان گرفته بردند آخرش ایشان موضع
رسیده در روز جمعه بعد آن اینجانب مکان پشاور رسیدم دریافت گشت که صاحب اینجانب بیمار
در چمن قریب دوازده سوار مخالفان از مندوری پشاور رسیده بودند اینجانب آنها محاصره کرده
بیشتر دیار اشکله جا گرد از آنجا حواله نموده گفتم که تا که صاحب اینجانب گر فوج والده ایما کرده
برده اند و ایشان نخواهند داد این سواران را باید گذاشت چونکه در دره فوج مخالفان که دیده رفت
بعد چشم گهری اینجانب معه سواران همراهی جمع در دره فوج مخالفان ملحق کردم و اکثری سواران
که بیرون از دره ها خود بودند کشتم و یک خیمه سر از آنها بدست ما آورد آن اینجانب آمده و در
مقابله جنگ سابقه قریب دوازده از سپاهیان بدست مردانه های همراهیان اینجانب آمدند و بعد آن
از آنجا روانه گشتم بمقام سکر اشندره های جمعدار رسیدیم در این جنگ از همراهیان اینجانب یک
از رفیقان کشته شد و دو سه مردانه ها زخمی گردیدند و دو اسپ بجان گشتند روز دوم مخالفان
اسپ جلد اینجانب را پس فرستاده داد بعد آن ده دوازده سواران اوشان که در پشاور دستگیر بود
با ... از او بعد اینجانب بر رفته از سکر ... سوار شده گرد فوج ... استاده محاصره میکردیم

ومردمان فوج والا از دیره هاى خود گوله هاى توپ سر میکردند که یکى از رفیقان همراهى اینجانب از
ضرب گوله جان بجان آفرین سپرد و از طرف اینجانب سه مردمان فوج طرف ثانى تهها نهایت عسرت
سنن رفت که یک متنفس از دیرهاى خود بیرون پاى نمى نهاد آخرش بعد چهار روز از
تنگ آمده از آنجا کوچ ساخته کهاته کرده موضع بالودهى به پشت داده دیره ساختند که
راه آمد و رفت طرف هندوستان سلامت ماند و تهانه فوج که در مکان بهاتری قایم بود از اینجانب
هراس کمال خورده مردمان تهانه مذکور تهانه را گذاشته فرار شده در فوج خود رفتند چونکه
نزد اینجانب خرچ نبود و از جى پور هم خبرگیرى خرچ بعمل نمیشد لهذا الکسى طرف تاخت کرده
کارروائى خرچ لاموت میکردم و در آن ایام تنگى خرچ چنان جا پیدا کرده که از سه روز بر مردمان
و اسپان همراهیان اینجانب نوبت بفاقه رسیده اکثر فکر معاش میى بود. بتفصیله یقین کار
بود که سبب شور و زاز فوج مقابله داشته آخرش اخراج کرده منتشر روانه شدن
اینجانب از سکراوه و جى کردن گاو میشان موضع لوال و خالک شدن
بر موضع مذکور و بر کهاته و از فوج کرنیل شاب [illegible] همت دادن چهارا
لاچار براى تدبیر معاش و معیشت [illegible] سوار خانگى خود را همین قدر جاگیرداران ما
وغیره همگین یکصد مخصوص سوار خواهند بود از سکراوه سوار شده قریب [illegible] بامى جمدکور از
کهاته یا بومى [illegible] چون سبب رعب اینجانب همگین سواران و تحصیلداران
ناظمى ضلع ها که جابجا از طرف کرنیل موصوف تعین بودند فراهم شده مثال فوج بودند چنانچه
مسمى امام خان تا نجان محمد جلال خان وغیره نامداران که فهمیده متوجه شدند که نزد اشرف خان

جمعیت قلیل ست و بابیان بطور زنان از پیش ایشان شده آید امروز بروقت مقابله کسیکه
طرحم خواهند داد آنکس سر زنان خود خواهند کوشید و اشرف خان را بقتل خواهد رسانید
چنانچه برقرار خود ثابت قدم شده سرداران مذکور بروقت آمدن اینجانب از دیره های خود دکوله های
توپ سر کرده و بعد آن قریب یکهزار سوار چیده چیده و چهار ضرب توپ و شش هزار پیاده با طبل و
علم و غول نقاره ها نواخته بفاصله یک نیم کروه عقب اینجانب می آمدند اینجانب آواز نقاره های
فوج مخالفان بگوش خود می شنید و بفضل ایزد متوهم هراس از طرف مخالفان در دل
نیامده بخاطر جمعی تمام روانه میشدم و از کهاته گرتری که از هندون قریب هفت کروه است عبور
نموده بر موضع بول علاقه هندون رسیدم برادر عزیز کرم خان را معه همگی سواران مویشی گاو میشان
موضع مذکور تاخت کرانده دادم و اینجانب معه دو سوار دیگر متصل دیه مذکور ایستاده ماندم
سواران همراهیان اسپ ها دوانیده قریب چهار صد گاو میشان گرد کرده گرفتند در ضمن سپاهیان
دیه مذکور قریب سه چهار صد مردمان مسلح شده از دیه خود برآمده بر موجی تشی کرده حمله کردند که
مویشی را از دست سواران اینجانب رها کرده گرفته بطرف دیه دوانیده می بردند و درین ضمن
اسپ ماده برادر عزیز کرم خان از حربه برچهی زخمی گردید و مسمیان بلوخان و رود سنگه که
از رفیقان اینجانب بودند بزخم های کاری رسیدند و دو سه مردمان دیگر هم زخمی شدند در ضمن
یکی از همراهیان به اینجانب گفت که گواران مویشی را از دست سواران ما بان رسیده بدیه خود میبرند
اینجانب سوار اسپ سواری این خبر بندوق و نالی بدست گرفته معه دو سوار از اینجا اسپها دوانیده
تا نزدیک رسیده گواران را بر مویشی رسیدم و با خیم و شمشیر دم از گواران مذکور یکان کشتم

آخرش گواران مذکور تاب مقاومت نیاورده [illegible] چند بیمی را گذاشته به راه هزیمت نموده رفتند
آخرش منوپستی مذکور را همراه گرفته بطرف [illegible] روانه شدیم و نمی‌خواستیم که از گهاث کوه کوندر
منوپستی گور را عبور کرانده بمکان [illegible] رسیده بودیم [illegible] سرداران تاج خان نام [illegible] جلال
وغیره چنین صلاح ساختند که از عقب اشرف خان حساب از گهاث گربری بانطرف رفتن مناسب
نیست آخرش اشرف خان و [illegible] شده بانطرف خواهد آمد لهذا بند و بست گهاث های انطرف
کرده ایستاده باید ماند وقتیکه اوشان بگهاث خواهد رسید از آن زمان بموجب [illegible] خود [illegible] ایشان
و گواران تمامی آن ضلع را اطلاع کرده بند و بست گهاث ها کرانده گرفت و فوج والا ها معه ضرب
توپها قریب مکان [illegible] که از گهاث کوهندی بفاصله یک کروه رسیده ایستاده انتظار اینجانب
می کشیدند اینجانب معه ده دوازده سوار پیش پیش می آمد و دیگر سواران معه منوپستی عقب می
آمدند چونکه اینجانب بسوار مذکور قریب گهاث کوه کوهندی رسیده دیدیم که هزارها مردمان گواران
از هر طرف بطرف گهاث کوهندی می روند و قریب پانصد مردمان [illegible] قایم بودند از انها
پنجاه شصت مردمان پیش قدمی کرده آمده و پناه ناله گرفته بر ما بان گولی بندوق ها زدند بشنیدن
آواز بندوقها اینجانب [illegible] خود همین تجویز ساختند که امروز هزارها مردمان بر گهاث کوهندی
قایم اند و هزارها مردمان گواران از هر طرف می آیند و همراه اینجانب پیاده ها نیستند لهذا امروز
از ین گهاث عبور نمودن امر محال است مناسب [illegible] که از اینجا بطرف عملداری [illegible]
شده [illegible] رسیده شود چونکه اوشان گولی های بندوق بر ما بان [illegible] زدند و آن وقت طبیعت اینجانب
[illegible] تجویز [illegible] که اندیشیده بودم از دل فراموش گشته بر اوشان [illegible] کردم

از فضل حق سبحانه تعالی در رسیدن آنها شده بر عقول بندوقچیان که بر گهاٹه کوه نشسته بودند همگی
و دو چهار نفر مردمان را بیجان گشتیم اوشان تاب نیاورده فرار شدند اینجانب هفت هشت سوار از
همراهیان خود بسبب تله های یعنی غارها پیاده کرده عقب اوشان رفتیم و در یک ناله اوشان را محاصره
کردم و از هر طرف بندوق سر گشت ذلک سوار از همراهیان خود بانطرف گهاٹه مذکور راهی
همین فرستادم که سواران مذکور زبان طرف گهاٹه ایستاده خبرگیران باشند وقتیکه فوج یا دیگر جمعیت
سواران از انطرف گهاٹه بیاید فی الفور از انجانب گشته اطلاع بسازد آخرش یکی از مویشی را از گهاٹه
مذکور عبور کرانده در نصف سوار مذکور آمده از اینجانب گفت که قریب بجهار فوج مخالفان متصل گهاٹه
رسیده می آید اینجانب مردمان خود را که پیاده شده بودند سبب با سوار کرانده روانه گشتیم چونکه
از گهاٹه مذکور عبور کرده دیدیم که فوج جمعیت کثیر مخالفان بلند شده تمام می آید آنوقت طبیعت
اینجانب از عدد شان گشته از همراهیان خود گفتم که امروز جنگ بد موجه خواهیم ساخت که آهسته آهسته
بر فوج مخالفان فقط حربه بالای شمشیر از هر دو جانب بد و برو خواهیم ساخت این گفته شمشیر کشیده
آهسته آهسته بمقابله اوشان میرفتیم از فضل الحق سبحانه تعالی بر هر دو عقول فوج مخالفان چاگیر شد
و جماعه مقابله از عهد و پیمان جمع و از دل آنها فراموش گشت بجائیکه بودند همانجا ایستاده ماندند و از
وقت مردمان موضع همان که در راه مویشی مسند و ساخته مقابله پیش آمدند اینجانب اینجا
از مردمان همراهیان خود گفت که حالا ایشان همین جا مقابله اوشان ایستاده مانند لا
تنها سوار بر مردمان موضع مذکور رفته نعره زدم که در حق ایشانان همین بهتر است که
خود را فید چنانچه مردمان مذکور هراسیده جست گفته اینجانب عمل نمودند و اسپ خود را

خلاص گشت فی الفور اینجانب واپس آمده شامل سواران خود شدم و چندی ایستاده ماندم چون
دانستم که مویشی و زخمیان همراهیان اینجانب بجا رفته اند لهذا اینجانب نیز عنان گردانیده آهسته آهسته
روان شدم باز در مردمان فوج مخالفان جمواس رسیده خواستند که بشرط عهد و پیمان قسمهای
خود بجا آرند غوغا نموده بر بالای حمله ساخت اینجانب عنان گردانیده بر او شان حمله ساخت دو چهار
مردمان او شان را بجان کشتم و دو سوار از رفیقان اینجانب هم زخمی گشت آخرش از فضل حق سبحانه
تعالی او شان تاب مقاومت نیاورده پس باگشتند اینجانب از انجا قریب به صد قدم روانه گشته
بر یک جا که آب تالاب بود از اسپ فرود آمدیم و آنچه که طعام بطور ناشته همراه بود خوردیم
آب نوشیدیم بعد آن از انجا سوار شده در مهوبه رسیده آرام ساختم و بوقت یک پاس شب باقیمانده
از مقام مهوبه معه همگین سواران و مویشی جمع کرده همراه گرفته سوار شده بطرف سکراندیره روانه گشتم
و بوقت دو گهری روز برآمده قریب که فوج مخالفان رسیده میرفتم مگر مردمان فوج مذکور که از
طرف اینجانب نزدل شده بودند از دیره های خود بر نیامدند مگر گوله های توپ از دیره های خود سر کردند
آخرش اینجانب بخیریت تمام بمقام سکراندیره های خود رسیدیم و بعد آن مویشی را فروخته کاروائی
خرج لابدی نمودم و قریب دو سال در آن ضلع قیام ساختم و صد ها تاخت و جنگ ها نمودم در خاصه اسپ
سواری اینجانب که بی نظیر بود کشته شده رفت و بسیاری از رفیقان بکار آمدند چنانچه ذکر احوال
مفصل همگین تاخت و جنگ ها نوشتن عمری باید لهذا موقوف کردم

رفتن اینجانب از سکراندیره و رسیدن بجی پور و آمدن فوج انگریزی بر نواب امیر خان بعد از

بموجب طلب مهاراجه آدهیراج سوائی جگت سنگه بهادر اینجانب از آن ضلع روانه گشتم و در

جی پور رسیدم و مکان حویلی کندی والی که در شهر جی پور قریب دروازه سانگانیر است
مهاراجه آدهیراج بایان عطا فرموده بود و برادرم کلان بهادر در مکان مذکور تشریف می
داشتند اینجانب هم در حویلی مذکور شامل برادرم کلان بهادر فروکش شده قیام ساختم و درین
عرصه سوچیت سنگه بن مصاحب داول برسال ناهناوت برای اتصال خواجه شاه جهان آباد
نزد میتکاف صاحب بهادر به دهلی رفتند و فوج انگریزی همراه جرنیل اوکتر صاحب برای تدارک نواب
امیر خان ملقب به امیرالدوله کوچ کرده بود و نواب امیرخان معه فوج بر مکان [illegible] پوره از عرصه
دو سه ماه [illegible] قیام میداشت بسبب آمد آمد فوج انگریزی کرنیل مهتاب خان [illegible] قلعه
[illegible] مردمان خود گذاشته معه فوج از انجا روانه گشته نزد نواب امیرخان بمقام
[illegible] رسیده فرستادن مهاراجه سوائی جگت سنگه برادرم کلان بهادر
[illegible] ایام مهاراجه آدهیراج سوائی جگت سنگه بهادر برادرم کلان
بهادر را [illegible] داده بطرف [illegible] رخصت ساخته و اینجانب معه هشت سوار در جی پور
ماندم [illegible] جمعیت سوار و پیاده از اینجانب همراه برادرم کلان بهادر فرستاده ام چنانچه برادرم
کلان بهادر معه جمعیت یک [illegible] سوار و [illegible] پیاده [illegible] جی پور کوچ نموده
[illegible] روانه شده بر مکان [illegible] رسیده [illegible] ساخت و در آنجا کرنیل مهتاب خان
قلعه [illegible] بود مردمان [illegible] از ان قلعه متعین بودند [illegible] برادرم [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] جمعیت [illegible] نفر [illegible] مکان [illegible] مذکور رسید
[illegible] مردمان کرنیل [illegible] قلعه [illegible] کرده داد [illegible]

کردن قلعه تهبه که از انجا قریب بسه کروه است مقرر ساخته آخرش این صلاح مقرر کردید که اولا
هنڈون را خالی کرانده شود و بعد آن تمامی تهانجات و قلعه ها خود بخود خالی خواهند شد
این صلاح پخته گشته کواغذات برای حاضر شدن بنام جاگیرداران آن ضلع فرستادند و در عرصه
دو سه روز حسب طلبی جاگیرداران حاضر گشته غرضیکه قریب یکهزار سوار و پیاده فراهم شده
بعد آن از انجا کوچ نموده از هنڈون بفاصله یک نیم کروه بطرف جنوب رسیده دیره ساخت
و در انجا مسمی مرلیدهر قانونگو هنڈون حاضر شده عرض ساخت که در گڈهی موضع کهکر
تهانه کرنیل مهتاب خان است و مکان بسیار مضبوط و گرد آن ناله های عمیق اینقدر هستند که مقدور
هزارها فوج نیست که محاصره آن گڈهی شود و سوی یک راسته آمد و رفت مردمان راسته عرابه وغیره
نیست اگر بند و بست راسته مذکور کرده شود تا قابو کسی غنیم شدن نمی آید آخرش برادر کلان بهادر
بموجب گفته قانونگو مذکور معه جمعیت همراهی خود سوار شده بموضع کهکر رسیده دیره ساختند و از حکمت
عملی مردمان کرنیل مهتاب خان که بطور تهانه در گڈهی مذکور بودند بر آورده قریب چهل مردمان
همراهیان خود در گڈهی مذکور متعین کرده دادند و اینجانب از راه دور اندیشی در آن زمان یکگاره
معتمد در فوج کرنیل مهتاب خان برای خبر رسانی متعین کرده داده ام چنانچه هرکاره مذکور ظاهر
ساخت که کرنیل مهتاب خان از نواب محمد امیر خان بهادر رخصت گشته معه همگین فوج کوچ
نموده اراده رسیدن هنڈون نموده است اینجانب همان وقت خطی باین مضمون نوشته ام که کرنیل
مهتاب خان معه همگین فوج از نواب امیر خان بهادر رخصت گشته کوچ ساخت و اراده رسیدن
هنڈون در دل دارد و نزد آن برادر کلان فوج جنگی بلاتنها و ضرب توپها موجود نیست لهذا

همین صلاح مناسبت که مردان پیاده همعه یک ضرب توپ بر مکان کهرک گذاشته تهانه
جات خود معه سواران همراهیان بطرف مانن جاپن تشریف فرما شده و در انجا رسیده محاصره
فوج کرنیل مهتاب خان نمانند ازین باعث بد عملی کرنیل موصوف مشهور خواهد رسید و تهانه
کهرگدهی سنگر قایم خواهد ماند دیگر تجویز این است که از مزراعات آن ضلع بفور رسیدن خطوط آنجناب
آورده رعایای مزرعه داران و هر مویشی در قبضه خود باید آورد که قریب سی چهل هزار راس
از مویشی رعیتان در تحت خود کرده بمکان مهوه رسیده قیام پذیر شوند که تکلیف خرچ سرکار
بعد ازین هر چه مناسب مقدور باشد بعمل آید در روزیکه برادرم کلان بهادر گدهی سنگر را خالی کرده
تهانه خود برخاسته داده بود چهار روز خط آنجناب مشعر واپس آمدن کرنیل مهتاب خان
از نزد نواب امیر خان بهادر معه یک پلتن جنگی و سی ضرب توپ بطرف هندون رسید
شنیدن این خبر تمامی جاگیرداران آن ضلع هراس خورده بدون اجازت برادرم وقت شب بر
خانه های خود رفتند و جمعیت خانگی قریب یکصد پنجاه سوار و پنجاه نفر پیاده همراه بودند باقی ماندند
هیچ برادرم بخیال ... از انجا سوار شده در راه شب باش گشته روز دویم در موضع سور
رسیده دیره ساخت و چهار روز تهانه کنکر هم خود بخود گدهی را خالی ساخته شامل شدند و کرنیل
مهتاب خان هم فوج همراهی خود در هندون رسید و هزار نامردمان گواران چهات آن ضلع را
فراهم ساخته از انجا کوچیده بطرف سورقه ... آمدند چهار روز برادرم بمبا کارروائی خرچ بر موضع
بونه ور دکه از سور و به بفاصله یک نیم کروه بطرف هندون است آمده دیده گو ... را محاصره
انست آخرش معامله بر پانصد روپیه قرار یافته بر عاملان میندان معتبران ... گرفته اراده

گرفتن دیگر دستمید اشتند جنگ شدن از برادرم کلان بهادر و فوج کرنیل
مهتاب خان بر مکان سوروٹهه که در اثنای راه سواران مردمان فوج کرنیل
مهتاب خان نمودار شدند برادرم همانجا که از سوروٹهه بفاصله یک کروه دست استقامت
در زیده ایستاده شدند و بند و بست جنگ بدین طور نموده که دست چپ بفاصله نیم کروه
از جای اقامت خود جمعیت سواران خانگی اینجانب معه برادر عزیز کریم خان منصوب ساخته
و خود تا پانزده شانزده سوار خانگی همانجا همچون قایم شدند و تا یک نیم پاس قریب آمده تمامی
جمعیت نمود و توپهای کرنیل مهتاب خان رسیده مقابله جنگ ساخت چون یک ضرب
و پیاده های فوج دیره برادرم ماندند صرف جمعیت سواران قریب یک نیم صد همراه بود و طرف ثانی
واله ها تجویز جنگ بدین وجه نمود که بمقابله برادر عزیز کریم خان دو ضرب توپ یک پلٹن و صد دو
سواران و قریب پنجهزار گواران آمدند و تمامی فوج با اشتهار و علی عول ها و سواران و ضرب توپها
بمقابله برادرم کلان بهادر رسیده زور کمال دادند و بفاصله زد گولی شدند و ضرب توپها
ایستاده کرده بند برادرم کلان بهادر یک قدم هم عقب نهادند یک شمشیر زده پانزده قدم
زیاده روان شدند مردمان فوج طرف ثانی واله ها از دلاوری و شجاعت برادرم حیران گشتند
و تا یک نیم پاس جنگ بیان آمده چونکه یکسان ... فوج طرف ثانی واله ها از هر جهات
حمله آور گشته و توپهای بفاصله پنجاه قدم آورده گولی و چهره زدن آغاز ساختند از
آواز توپهای و غلو فوج از وقت یک ساعت حمله قیامت نمودار گشته و هر چهار طرف هزارها مردمان
حمله نمودند در همین ... خان از ضرب گوله کشته گشت و شش چهار ... افتاده ...

بود اسپ برشکین زیر ران برادرم نهایت خوب بی نظیر بود از گولی بندوق زخمی گردید درآن
زمان برادرم کلان بهادر بطور شیر غران شمشیر برهنه در دست گرفته بر او شان فقط بفضل
حق سبحانه تعالی از فوج طرف ثانی واله ها مقدور کسی نبود که روبروی سر برابری ساز دخونیکه
از اندازه زیاده جنگ نمود بسیار مردمان فوج مخالفان را زخمی و کشته ساخت دریحالت
آفتاب غروب گشت فوج طرف ثانی واله ها هزارها گوله توپ سر کرده وصدها حمله نموده لیکن بامداد
حق سبحانه تعالی هیچ پیشرفت نرفته پس پا شده قریب یک کروه عقب رفته دیره ساختند برادرم کلان بهادر
تا دو گهری شب گذشته همانجا ایستاده همگین سواران همراهیان خود را یکجا ساخته و یکسر
بدیره خود آمدند چون شب آخر گردید و صبح نمودار شد فوج طرف ثانی که هر کس خبر داده بودند قدم از
دیره خود بیرون ننهاد برادرم کلان بهادر چونکه دید که کسی بمقابله نمی آید بوقت دو پهر از انجا
مراجعت نموده بدیره خود نشسته ماندند و ٹهاکر سورو پهنه واله که جاگیردار برراج بود او را کرنیل مهتاخان
سخنان سخت و ضخیم نمائی گفته فرستاد ازین سبب ٹهاکر مذکور منحرف گشته گفته فرستاد که کرنیل
مهتاخان با این ارباد نموده خواهد داد آنصاحب را در انجا ماندن مناسب نیست ازانجا کوچ فرمایند
چونکه یک پاس روز باقیمانده بود که تمامی فوج کرنیل موصوف تیار گشته از دیره ها برآمده بمقابله
آمده ایستاده شدند تا بحدیکه طرف ثانی واله ها گولی بندوق بر دیره های برادرم میزدند آنوقت
برادرم تمامی سواران جمعیت را تیار کنانیده بهمراهی برادر عزیزم کرم خان ساخته بمقابله فوج کرنیل
فرستاده وبذات خود معه جمعیت پیاده ها بر توپ ایستاده شده گوله توپ سر میکنانیدند که در نفعه
یکایک ضرب مذکوره توپ شکست و توپ مذکور بر زمین افتاد این احوال فوج کرنیل موصوف دیده متوجه

حمله آور شدند که مسمی آرام سنگه نمک‌حرام معه همگین سواران فوج بر برادر عزیز کرم خان حمله آور شد
و برادر موصوف معه سواران همراهی خود بر اوشان حمله آور شدند و همین طور همگین فوج کرنل
بر برادرم کلان بهادر حمله ساخته لیکن از فضل حق سبحانه تعالی هیچ پیش رفت نگردید
درین جنگ و جدال آفتاب غروب گشت آخرش بوقت شام فوج کرنیل موصوف در ڈیره
خود رفته بعد آن ٹهاکر سور و ٹهیه برای نزد برادرم گفته فرستاد که اگر امروز ازینجا کوچ کرده
نخواهید رفت صبح از طرف فوج کرنیل و از یک طرف مایان از انصاف جنگ خواهیم ساخت
و سوای این دو توپ و خانه و کارخانه و غیره بالکل نخواهید یافت این سخن برادرم کلان بهادر شنیده
لاچار گشته هنگام چهار گهڑی شب گذشته از انجا روانه شده بمکان مهوه رسیده ڈیره ساخت
چون تکلیف خرچ نهایت گردیده و قبایلان اینجانب دران ایام در مکان راج گڈه بودند برادرم
کلان بهادر برادر عزیز کرم خان را در انجا فرستاده خرچ طلبیده گرفت رسیدن

برادرم کلان بهادر در جی پور و بسبب تکلیف از جی پور برخاسته
و رفتن با جمیر شد با توجی سیندهیه بعد آن از انجا کوچ کرده منزل منزل

شده در جی پور رسیده در حویلی که اینجانب قیام میداشتند رونق افروز گشتند و ملاقات
مهاراجه سوای جگت سنگه بهادر حصول ساخته و مهاراجه از مزاج از حد زیاده توصیف
تعریف جنگ کرده و دلجمعی و خاطرداری برادرم کلان بهادر نمودند چونکه دران ایام تکلیف
خرچ در راج جی پور نهایت بود و بسبب تکلیف خرچ که نوبت بفاقه برفاقه رسید لهذا افراج
برادرم کلان بهادر ناخوش گشته از جی پور برخاسته بطرف اجمیر نزد باپو سیندهیه بهادر

صوبه دار اجمیر تشریف بردند **گرفتار شدن فوجورام و مصاحب شدن**

مسمی موهن خوجه بعد آن فوجورام وغیره ساکنان بادواری که مصاحب
مختار کار راج جی پور بودند موهن خوجه بوقت نیم شب فوجورام مذکور را گرفتار ساخته مقید
نمود و خود مختار کار راج گشت و خوجه مذکور مسمی بهاگ سنگه را مصاحب نموده داده و بهاگ
موصوف بجانب نامسه مشت بلاس و دیگر فوج بطرف موضع سامریا که از جی پور بفاصله دو
کروه است فرستاده و اینجانب معه فوج مذکور قیام داشت **حال شکستن استخوان پای**
اینجانب درین زمان بخوشحالی سازگاری طالع اینجانب بحکمت قدرت الهی عائد گشت که
اینجانب برای کار ضروری برای یک دو روز خریده زمین نجی پور مقرر ساخته بوقت دو گهری
شب باقیمانده از دیره سوار گشته تعاقب سواران راجی جی پور گشتم چونکه از دیره تا قریب
یکصد قدم رفته بودم و اینجانب بعضی سواران همراه خود منتظر بودم که یکایک
کناره تار کمند بن [illegible] بود و داد کو دیگ [illegible] اینجا رسیدم گفتم از آن
راه ستانید [illegible] بموقع [illegible] از خانه بیرون قدم رفته بودم که
اسپ من لرزیده پس پا نشسته یکپای [illegible] از زمان اینجانب [illegible] اند
بمجرد خبر نمودن پای [illegible] بعده اینجانب بکشتی تمام [illegible]
جستم [illegible] ناگاه اسپ هم بر ران اینجانب افتاد که استخوان ران عاطل [illegible] شد
که طاقت نشست هم نماند بعد آن همراهان اینجانب [illegible] رسیدند
و اینجانب به سبب شکستن استخوان [illegible] پای اینجانب [illegible]

کشیده راست کرده دادند و از انجا بر دستهای بر دار برداشته از غار مذکور بیرون آوردند
و از انجا در پالکی سوار کنانیده و اسپ بدبیره آوردند و علاج کراندم درین ضمن نوشته راج
بدین مضمون رسید که معه فوج همراهی خود بجی پور رسند چنانچه اینجانب از انجا در پالکی سوار
شده در جی پور رسیده بحویلی خود استقامت گزیدم و دیره فوج همراهیم بیرون شهر کرانده
دادم و بعد چهار پنج روز برادرم کلان بهادر که خبر انواع انواع از طرف اینجانب شنیده بود
و از اجمیر باراده گوالیار عازم شده بودند بهر استفسار بدن اینجانب رونق بخشیدند
و بحویلی نزد اینجانب تشریف آورده فرمودند که حال چیست آنوقت این شعر گفتم

بیت از قضا آئینه چینی شکست ❊ خوب شد اسباب خودبینی شکست ❊

و برادرم کلان بهادر نهایت افسوس از شکستن پای اینجانب نمودند و دو روز قیام داشته
روانه بطرف گوالیار شدند و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه یکماه آرام گردیده غسل
صحت نمودم لیکن طاقت ایستادن حاصل نگشت درینحال عرصه دو ماه منقضی گشت
و همراه اینجانب قریب چهار صد سوار و دو صد پیاده و دو زنجیر فیل بودند و از راج یکروپیه را
هم خبرگیری خرچ نکردید ازین باعث تنگی خرچ از حد زیاده رو داده و درین عرصه
موهن خوجه بالکل مختار کار راج گشت و ٹهاکر مگهه سنگه هم از کار مصاحبت موقوف
شده و جنرل یونی اختر صاحب بهادر که معه فوج انگریزی در ضلع رسیده بودند
و همگین ضرب توپهای نواب امیرخان بهادر رسیده گرفت و نواب موصوف که
جی پور رسیده بند و بست خود کرده گرفته بود جنرل صاحب موصوف بند و بست آنجا موصوف

از ملک جی پور برداشته نبود و نسبت ملازمان اخراج کرانده داده عوضیکه در همه ملک جی پور
بسته بود و تهانه مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر گرد دیده و یکسی چه فساد نمانند

حال تکلیف خسرو نجابت جی پور در مکان مولوی ضیاء الدین صاحب

و در وقت اینجانب از نحوست ایام خود بسبب شکستن پای خود علیل افتاده ماندم و از این
باعث بجد خیر مهاراجه صاحب بهادر در رسیدن نتوانستم و از مولوی خوجه هم ملاقات
نگردید و از سابق هم از خوجه مذکور شناسائی و ملاقات نبود و خوجه مذکور نهایت بد مزاج بود
از حکم و گفته مهاراجه سوائی جگت سنگه بهادر عمل نکرد و آنچه در دل آدمی مذکور ساخت
تنها بموجب حکمی خود از اینجانب هم پیش آمد بموجب ملت نقش عقیده سرانزای
این نسبت مقتضای طبیعت خبیث او وبالمسند اسلوبی اخراج آنچه که اسباب از
قسم نقدی زیور وغیره هزار ها روپیه نزد اینجانب بود فروخته کار روا خرج همگی مردمان سوار
پیاده همراهیان خود نمودم و نوبت باینجا رسید که ظروف های مسی برنجی هم فروخته شدند
عوضیکه قریب یک لکهه روپیه را اسباب اینجانب تا دشده رفت و یک روپیه را اسباب نگذاشتند تا کی
ایلچی گیر اینجانب از کسی یار و آشنای خود اطلاع نکردم و چونکه از فضل حق سبحانه تعالی علیه
و دل من مستقیم مانده تا بحدیکه نوبت فاقه بر فاقه رسید و امید نکه که از کسی جائی جمع کرده شده را
اسباب نزد اینجانب مانده اگر یک صد روپیه بدست آید آنزمان یک روپیه نیز بالو تا داده بود
نگاه اسپان هم آن از دال مردمان همراهیان شود چونکه آب از سر گذشته رفت در آنوقت یک سر موهم
تفکر یکسی نسبه نزد این جانب عاید بخشد و هیچ مد نیز هم نمیکردم صرف نگاه بر فضل و کرم حق سبحانه تعالی

داشته خوش خورم بودم و حویلی که استقامت میداشتم خوجه مدور از من ستیده گرفت لهذا
بسبب نبودن مکان در مکان خانقاه میان ضیاء الدین صاحب که بیرون شهرپناه ست قیام داشتم
و رفیقان همراهیان گفتند که حالا درینجا ماندن لاحاصل ست ازینجا بکسی طرف روانه شوید در
جوابش گفتم که بسبب شکسته شدن استخوان پای طاقت نیست درین حالت کجا روم آنچه که تقدیر
الهی است درینجا بظهور خواهد رسید بموجب بیت **بیت** به بینم که تا کردگار جهان ∴ درین آشکارا
چه دارد نهان ∴ و در سابق یک فقیر بحسب تقدیر بمقام قلعه گهره دعای بد کرده بود چنانچه
احوالش در اوراق سابق نوشته شده است از آنروز تا امروز عرصه قریب سه سال گذشته
باشد که بجز زیاری وی فلاح ندیدم و لکهها روپیه را کارخانه خانگی اینجانب که بود برباد
گردیده فقط بست یکصد روپیه هم باقی مانده چونکه نگاه اینجانب صرف بر فضل کریم کارساز حقیقی
بود لهذا در ظاهر حال نقصان بر کسی هویدا نگشت و نیز چنان کارها هم از اینجانب سرزده نشد
که در آن موجب شرمندگی و بدنامی پیش خلق الله میگشت

رسیدن فقیر مست برهنه مادرزاد و وقوع تکلیف شدن

یکشب پیش مسجد که چبوتره پخته بود معه
ده دوازده رفیقان خود نشسته بودم و بسبب تکلیف خسره فتیل سوز برنجی را مردمان همراهی
فروخته داده بود حاضر نبود لهذا بر یک سبوی گلی چراغ افروخته داشته بود از انجا
که بموجب عنایات ربانی و امداد یزدانی ستاره طالع اینجانب از حضیض ناکامی بر اوج شادکامی
رسیده بنا علیه درینوقت یک فقیر مست صاحب کشف برهنه مادرزاد که در جذبه یاد الهی خاموش
میماند و از کسی گفتگو هم نمیساخت از دور معلوم شد که باین طرف می آید الله دیا ناتهه کشمیری

که از رفیقان اینجانب که در آن وقت نشسته بود گفت از این فقیر مست چیزی گفت گو خواهم
تخواه شنیم گفتیم که احمدی یار [illegible] مرولی بن فقیر مجال دم زدن نیست ازینان گفت گو نخواهم
رفیق مذکور با حیرت تمام گفت که البته گفتگو خواهم ساخت در این اثنا فقیر مذکور وارد شده و برابر
اینجانب آمده نشست [illegible] که گفتگوی [illegible] آورده از اینجا برخاسته رفت چون فقیر مذکور
همراه خود دوات و قلم و چند ورق کاغذ نخست [illegible] بخت ساز کار اینجانب فقیر
مذکور این ابیات حضرت دیوان حافظ بطور [illegible] خوش خطی کمال که مثل آن خوش
رقم کم دیدم نوشته داد از اینجانب آهسته آهسته میخواند ابیات النظم الا ای طوطی گویای
اسرار مبادا خالیت شکر ز منقار [illegible] سرت سر دولت خوش باد جاوید [illegible] که خوش
نقشی نمودی از خط یار [illegible] چون این بشنیدن این ابیات تقویت کمال بر دلم عاید گشت یقین
دانستم که سابق فقیر که دعا [illegible] نموده بود که نوشته باینجانب رسید و این وقت حق سبحانه
تعالی رحم نمود از فضل الله تعالی از آن وقت تا دم زیست سرسبزی خواهد ماند چنانچه از
فضل الهی همان بظهور آمد که از آن روز تا امروز قریب بیست و شش سال شده باشد بفضله
روز بروز ترقی امور دنیوی میشود و آینده را تا دم زیست از فضل الهی امید نوشته که
خواهد ماند و بعد از آن فقیر مست موصوف قریب چهار گهری نشسته این ابیات مذکور
که میخواند برخاسته رفت چون صبح هویدا گشت و آفتاب برآمد و من خود به که مصاحب [illegible]
بود اینجانب را طلبیده خاطرداری ساخت و لوییه قلیل برای اخراجات اینجانب مقرر نموده داد
و همچنین همراهیان و رفیقان سوار و پیاده ها که از سابق بسبب تنگی خرج از اینجانب جدا شده

بخانه خود بار خاسته رفته بود آنوقت صرف پانزده سوار همراه من مانده بودند در راج نوکر
شدند و بعد یکماه اینجانب بر دربار بجهت تبدیل با مهاراجه جگت سنگه بهادر نذر کرده دادم
و بعد آن اینجانب رخصت یکماه گرفته بمکان راج گده که قبایلانم آنجا سکونت میداشتند رفتم
و قریب یکماه آنجا قیام ساخته زیور وغیره اسباب فروخته بقرض خواهان داده قبایلان را
همراه گرفته روانه شده بجی پور رسیدم و در حویلی اندرون شهر سکونت گزیدم و این امید در دلم
بود وقتی که موهن خوجه که محیط راج جی پور گشته بود موقوف خواهد شد از مهاراجه جگت سنگه
بهادر ملاقات ساخته درستی جاگیرات که فرد دستخطی مهاراجه موصوف داشتم کرانده خواهم
گرفت درین عرصه بحسب تقدیر بیماری شدید بر مزاج مهاراجه موصوف عاید گشت رحلت

نمودن مهاراجه جگت سنگه ازین جهان فانی بعالم جاودانی

بعد عرصه چهار ماه مهاراجه صاحب ازین جهان فانی بعالم جاودانی رحلت نموده جان بجان
آفرین سپرده چنانچه ازین واقعه جانگاه بنهایت غم و الم بر دلم گردید و امید درستی
جاگیرات در توقف افتاد و چونکه در آنوقت خلف وارث راج جی پور در راجه نمودن
موهن خوجه نبیره راجه را قرار داد لهذا موهن خوجه کور ایک طفل که نبیره راجه
نرور بود راجه مان سنگه خطاب نموده بر مسند راج جی پور نشانیده داد و درین عرصه
معلوم گردید که یک رانی مهاراجه جگت سنگه متوفی را حمل است و موهن خوجه که از همه سرداران
ریاست جی پور عداوت داشت مکان آن رانی مهاراجه متوفی عداوت میکرد چنانچه همگی سرداران
مثل راول ... سال وغیره موقوف نموده آن رانی صاحبه فراهم شده بیرون شهر ...

دیره ساختند تولد شدن مهاراجه جی سنگه مهاراجه جگت سنگه و موقوف شدن نبیره راجه زوروار واله و مصاف شدن راول

بیری سال چنانچه بعد عرصه چهار ماه از محل راجه تولد شده و نام راجه جی سنگه
بهادر مقرر نموده و تمکین سنگه از راج متعلق شده سوای خرچه را موقوف ساخته راول
بیری سال بر عهده مصاحبت کل راج جی پور مقرر نموده داد و برادر کلان بهادر
که بعد ایام سابق سنگهه خرچ علاقه راج جی پور گذاشته بطرف اجمیر رفته بانو جی
بهادر نزد مهاراجه دولت راو بهادر بمقام گوالیار رفتند و از انجا
بتاریخ در قیام ساختند رفتن برادر کلان بهادر به کلکته و عفو تقصیرات
نمودن گورنر صاحب بهادر و از کلکته بوطن رسیدن و از انجا بطرف
کلکته نموده راه گورنر صاحب بهادر
و قریب دو ماه قیام ساختند گورنر بهادر تقصیر موقوف
برای خرچ بعد آن برادر کلان بهادر
در گشته آمد صاحبان عالیشان
و موضع گرداده و
و برادر قیام تشریف آوردند خط
انجاب فرستادند رفتن انجاب از جی پور
برادر کلان بهادر بمقام وطن خرید نمودن موضع

وتیار نمودن مکان برای بود باش در نانک پور چنانچه اینجانب

از ابتدای سال مصاحب رخصت دو ماه گرفته از جی پور روانه شده طی منازل ساخته
بمقام موضع سونگره رسیده ملاقات جسمانی از نهایت صاحب کلان بهادر حصول ساختم و موضع
نانک پور پرگنه نوح بهیل در نیلام خریدیم و حویلی برای بود باش قابلیان تعمیر کرانیده
گرفتم و دران ایام موضع نور پور که از نانک پور بفاصله سه کروه است [illegible] عزیز مستظهر علی
خان در نیلام خریده حویلی بلجدی بود باش تیار کرانیدن گرفت و اینجانب بعد دو ماه واپس شده
در جی پور رسیدیم و راول [illegible] حسب خاطر [illegible] اینجانب [illegible] زیاده [illegible] و انچه
که کار راج سپرد اینجانب [illegible] از فضل الهی بخوبی سرانجام [illegible] از سبب [illegible]
[illegible] بظهور رسید و برکات ملازمت [illegible] راج متعلقه اینجانب گردید
و [illegible] سال [illegible] مصاحب راول [illegible] جیو گذشته [illegible] صاحبه که والده مهاراجه
[illegible] بهادر بودند از اغوای بعضی مفسدان از طرف راول جیو ناراض [illegible]
شده [illegible] دران ایام [illegible]
از اغوای [illegible] صاحبه [illegible] راول جیو صاحب [illegible] جی پور رسید [illegible] راج [illegible]
گشته و نیز دیگر [illegible] فوج [illegible] سوار و پیاده ملازم سرکار راج [illegible] راول جیو [illegible] خلاف [illegible]
[illegible] شده [illegible] راول جیو [illegible]
صاحب [illegible]
[illegible] چنانچه صاحب موصوف [illegible] خواستند [illegible] سال [illegible]

سابق بمختار کار [illegible] راجه [illegible] صاحب [illegible]

صاحب موصوف را اول [illegible] بعزت و حرمت اندرون شهر [illegible]

نزد خود دیره کنانیده [illegible] و اینجانب [illegible] مقام [illegible] موجب [illegible] جمعیت

[illegible] شده [illegible]

[illegible] صاحب موصوف [illegible] اینجانب [illegible]

[illegible] اینجانب [illegible] خریده [illegible] اندرون شهر [illegible]

[illegible] صاحب

[illegible] کار و بار راجه

[illegible] اینجانب [illegible]

[illegible] اینجانب [illegible]

[illegible] صاحب [illegible]

کرده [illegible] اینجانب [illegible] جمعیت همراهی خود

[illegible]

[illegible]

[illegible] اینجانب [illegible]

[illegible]

[illegible] شهر [illegible] اینجانب [illegible]

آمد زمان او را خواهم گشت و آنچه که شد بی سبب خواهد شد و وقتیکه خبر قصبه با لعزر رسید
هما زمان اسپ سوار شده معه چند سی رفیقان خود روانه شوند در خواهش همین گفت
که الصاحب لکلا نشسته نخواهیم رفت همراه بوده شامل شکی مدتی خواهم ماند آخرش اینجانب کمر
بسته مستعد گشته بندوق و نالی تیار کرده بدست گرفته بر اسپ سوار شده معه را در موصوف
از حویلی خود روانه گشته بدیوان خانه راجه رسیدیم و دیدیم که تهاکر بیری سال نشسته است
و مشغلها از روش و طلب تنخواه فوج با ایشان داد و بست میدهد و تقسیم میسازد چنانچه اینجانب نزد
تهاکر مذکور رفته روبرو نشستیم و گفتیم ای بیری سال اینچه سخنان نالایق بدست چندداران
راجه گفته فرستاده است هرچه من خیال میکنم که همراه ایشان آرام غلام باشم و از فضل ایزد سبحانه
تعالی نزد ایشان الکه تمام مردمان جنگی سر بموافقت ایشان‌اند من [illegible] خود ندارم و ایشان را هیچ نمیگیرم
چنانچه از فضل حق سبحانه تعالی رعب و دبدبه مجرد بگفتن اینجانب بر تهاکر مذکور چنان غالب
گشت که رنگ روی او زرد گشت و هیچ جواب نداد و خاموش گشته مثل نقش دیوار گشت و چند
مردمان که نشسته بودند تعریف و توصیف شجاعت و دلاوری اینجانب با آواز بلند بزبان آوردند
چون دانستیم که از فضل حق سبحانه تعالی رعب من بر دل تهاکر مذکور مستولی گشت از آنجا برخاسته
آمدیم چون هما وقت احوال این قضایا از پرچه اخبار راجه صاحب را معلوم شد هما زمان راجه صاحب
تاکید تمام بدینوجه تهاکر بیری سال گفته فرستاد که درجه اشرف خان صاحب در این راج کلان است
لهذا ایشان احتیاط دارند آینده چنین سخنان نسازند که رنجیدگی مزاج اوستان گردد فقط
بعد دو چهار روز راجه صاحب اینجانب را طرف لالی سوت و غیره برای بند و بست ملک رخصت

فرمودم چنانچه از انجا روانه شده به بلال پور رسیده بندوبست ملک بخوبی ساختم و بعد
مسمی جیونا رام مهاجن مالک بالکل کاروبار باج از طرف ما جی صاحبه گردید رسیدن خبر
واقع جانکاه برادرزاده مسمی فیض طلب خان لهذا رفتن اینجانب از جی پور بسلن
بوطن و به بسال و رنانگ پور قیام ساختن درین اثنا خبر رسید که مسمی فیض طلب خان
که همیشه نایب پسر برادر کلان بهادر بعمر سی و دو سالگی بود ازین جهان فانی رحلت بعالم جاودانی
نمود دیگر اینجانب را از برادرزاده کمال دلبستگی بود و بسوائی ازین آن زمان سرخاندان
بسیار کلان فرزند بود لهذا طبیعت اینجانب از طرف دنیا سرد گشت از انجا روانه گشته بمحمد
برادر کلان بهادر بمقام سیمره رسیدم دیدم که در استقلال برادر کلان بهادر یک سر مو فرق
نماید بلکه شده بعد آن در دلم خیالاتی چند در رو نمودم آخر همین صلاح مقرر کردم که دنیا
هیچ نیست گوشه نشینی مختیار باید ساخت که یک موضع نانک پور در قبضه اینجانب است
بعد از آن موضع تا زندگانی باید قیام کنم و حرص دنیوی را بالکل از دل خود موقوف نموده
همین صلاح در دل خود مستقیم کردم و همه باشندگان از که و مه موضع مذکور را از خود
راضی ساختم و گوشه قناعت گزیدم چونکه خواست بنده نمی شود آنچه که خواست حق سبحانه تعالی
میشود بظهور رسید بعد عرصه دو ماه زمینداران بهابی که از قوم جات سکنه موضع نانک پور
بودند با وجود پرورش و خاطرداری بر اصل خود رفته کمر دشمنی بر میان محکم بستند و در پی اخراج
اینجانب از دیه مذکور شدند و قریب هفتاد و پنج دیه که هم قوم اوشان بودند از همه دهم و کرم قسمیه
شدند که بهر طوریکه شود اینجانب را خارج سازند چنانچه جاتان مذکور انواع انواع فتنه و فساد

ر یا ساختند اینجانب منتشر اوشان دیده همین خیال در دل خود نمودم که دیهها را گذاشته
بکسی دیگر جای مکان حویلی بدست آورده قیام ساخته گوشه گیری و قناعت گزینم و باز
از شماتت اعدایان و هم چشمان خود اندیشه نمودم که همه‌ها خواهند گفت که از گواران اندیشه ساخته
دیه که جای قیام بود گذاشته بدیگر جای رفتند لهذا ناچار بمقابله اوشان شدم اطهده گوشه
گیری که از دنیا ناپایدار نموده بودم موقوف ساخته تا عرصه شش سال بمقابله اوشان ماندم درین عرصه چند
دیهات جاتان مذکوره و نیز دیگر ضلع گرفتم و از فضل حق سبحانه تعالی جاتان نمک پشیمان
و نادم گشته از زبان محتاج شده التجا آوردند اینجانب نگاه بر بدذاتی و شرارت اوشان
نساخته عفو تقصیرات نموده دادم چنانچه در موضع نانک پور تا عرصه نه سال قیام ساختم آخر
از فضل حق سبحانه تعالی کاربار آنجا رونق پذیر گشته بعد آن از جی پور خبر رسید که مهاراجه
جی سنگه سوائی بسبب نمک حرامی مسمی جهوتارام ودیعت حیات سپرده از جهان فانی رحلت
نموده و راجه رام سنگه پسر راجه جی سنگه متوفی که بعمر یکساله بود بجای پدر خود وارث بوده راجه
گشت و راول بیری سال چندین فوج را متفق ساخته بموجب حکم صاحبان عالیشان انگریز
بهادر بجی پور رسیده و نیز لوشس صاحب بهادر صاحب کلان داخل جی پور شدند و جهوتارام را
معه برادر او مقید ساخته بقلعه و سه کر فرستادند در آن زمان اینجانب رفتن خود بجی پور صلاح مناسب
دانسته از مکان نانک پور روانه شده بجی پور رسیده از راول بیری سال که از سابق دوستی قایم بود ملاقات
ساختم راول موصوف از رسیدن اینجانب نهایت خوشنود شدند و یکهزار پانصد سواران جاگیردار
و نقدی همراه اینجانب نموده برای بند و بست همگی ملک جی پور رخصت نمودند داده چنانچه

اینجانب از جی پور روانه شده دوره ملک جی پور نموده بند و بست ملیه نمودم چونکه اینجانب
بضلع مندون رسیده بود چتر راول سرهی سال برای طلب اینجانب رسید چنانچه اینجانب
بموجب نوشته راول چو از ضلع مندون بسواری گشته بجی پور رسیده دیره ساخت مسمی
که مصاحب جوتارام مذکور بود خاطر نگشته و قلعه سیاهی فرار که بالای کوه بود مستحکم و قلب نموده
قیام ورزیده و قریب یکهزار راجپوت جنگی فراهم ساخته و سامان قلعه تماماً مهیا نموده گرفت
چنانچه راول سیال که مصاحب مالک راج جی پور بود ٹھاکر لچهمن سنگه سرکشی نمود
اینجانب را معه تمامی افواج راج جی پور برای سزادهی لچهمن سنگه مذکور رخصت ساخته اینجانب
و ٹھاکر موصوف معه فوج از جی پور کوچ ساخته نزد مکان سیاهی وارد رسیده دیره ساخت
و ٹھاکر لچهمن سنگه از اینجانب گفت که امروز توقف یک پاس روز بر آمده مهورت نیک شروع
جنگ نمودن نیست آنصاحب یعنی اینجانب بر قلعه مذکور رفته بر مهورت مذکور شروع جنگ یعنی بجهت
گوله های توپ سر نموده دهند چنانچه اینجانب از دیره بازروانه گشته توقف یک پاس روز بر آمده
قریب مکان مذکور رسید و پنج چند گوله توپ سر کرانده دادم بعد آن اینجانب پیاده شده حمله کردم و
یک قلعه بالای کوه و یک قلعه زیر کوه مذکور در تصرف بود چنانچه اینجانب قریب قلعه زیرین رسیده اول بار
جسبانیده گوله توپ کلان بر دیوار قلعه زیرین دل شروع ساخته آخر بفضل حق سبحانه
تعالی وقت و گهری شب گذشته مردمان لچهمن سنگه مذکور قلعه زیرین را گذاشته رفتند و مردمان
راج نشانیده دادم چون شب آخر گشت واقعات آمد اینجانب انگلستان پلٹن ها و جماعت سپاهیان
و غیره افسران گفتم که بر بالای کوه حمله سازند و سپاهیان حمله ساختن منظور ساخته بعد آن از کلان

رام بخش گفتیم که اگر امروز حمله برکوه نخواهد شد قلعه که بالای کوه است تا یکسال هم بدست نخواهد
آمد کپتان مذکور گفت که یک پلتن در تحت من است آنچه که حکم شود بموجب آن خواهم ساخت
آخر این چهار کمپنی پلتن کپتان رام بخش مردمان همراهی خود همراه گرفته حمله برکوه ساختیم از فضل
حق سبحانه تعالی تا چهار گهری جنگ گذشته قلعه مذکور رسیدیم که گرفتیم و تمن ... قریب
یکپهر ... و فتح قلعه را گذاشته فرار شده رفتند بعد از آن شد و بسبب رسیدن قلعه مذکور نمود و تا تکیا ...
شب گذشته بدیره خود رسیده آرام نمودم روز دیگر از آنجا سوار شده بخیر ... رسیدم و از ...
بیربهی ... ملاقات ساختیم چنانچه از اول خود از نجابت ... خوش شده ... توصیف و تعریف
از حد زیاده بر زبان ... آوردند بعد آن از نجابت ... راضی شد و بسبب ضلع تومر اوائی ... چهار ...
ساختند چنانچه ... جی پور روانه گشته بمکان ... رسیدیم و از ... باهم ...
کوچ نموده قریب ... ضلع تهانه ... و پلتن ... جماعت سپاهیان قریب ... چند
سوار رسیده دیره ساخت و شد و بسبب ... همگی اضلاع بخوبی شده رفت و در ... اضلاع
مذکور در مستاجر از راج جی پور گرفته ... گرفتیم و از قدیم الایام جائی مکان تهانه عامل ... در ضلع
بود و همین ... بود که ... فوج راج جی پور در ضلع تومر اوائی ... فوج مذکور ...
رفتیم دیره ساخته ... معامله ... انجابت ... بود ... تا قریب موضع تهانه ...
چهاونی فوج همراهی خود گذرانده دادم و مکان ... کچهری مردانه تعمیر نموده و دست
گذرانده دادم و بسبب ... عملداری ... باید و شاید در همه ضلع ... آمد و مبلغان
مستاجری ادام دادم ... ساختم و ... مستاجر بموجب ... شد از راج جی ... ۱۸۰۹

...

حصول کرده گرفتیم بعد آن اینجانب باه کوار کانک بجی پور رفتیم و راول بریسال حضور
مصاحب از اینجانب از حد زیاده رضامند گشته و سند مستاجری بمعرفت ایشان بنام اینجانب
شد نزد اینجانب سپس چنانچه در سمت مذکور قحط سالی عالمگیر گردیده بود مگر در ضلع هندون
زیاده تر قحط سالی روی داده بود لهذا مستاجران پرگنه هندون همه جا سپس گردیده و اجرت
مستاجران مذکور مقید شده در جی پور رسیدند و همه رعایا در دیهات از که وجه بد حواس شدند و از گرسنگی
مردمان معه زن و بچه فرار شده بطرف ملک مالوه رفتند چونکه حالت پرگنه مذکور بطور گذشته شده بود
آن ضلع از عمل دیگر گذشت لهذا سند پرگنه هندون و غیره از راج بنام کاشته اینجانب نوشته شد
راول بریسال نزد اینجانب فرستاده بود و هر وقت ملاقات از اینجانب گفت که مهربانی فرموده بندوبست
پرگنه مذکور نمایند چونکه در آن ایام از یک نیم ماه عارضه بخار تب لرزه طبیعت اینجانب ماند بود لهذا
در دل خود همین بهتر دانستم که علاقه لومراوالی و غیره از هندون مسافت هفتاد کروه است
و در من طاقت نیست علاقه لومراوالی و غیره را گذاشته باید داد لهذا سند علاقه لومراوالی
راول بس داده ام و اینجانب از جی پور بر سواری پالکی سوار شده راهی هندون شدم و قبالات
وقتیکه اینجانب که در علاقه لومراوالی بود بندوبست هندون طلبیده گرفتیم غرضیکه اینجانب در بندوبست
سه ... رعایا را دلاسا و تسلی داده آباد ساختیم و بندوبست بخوبی نموده داده ام و علاقه لومراوالی
و غیره بنام دیگر ... مستاجر از راج ... شده و رفته اینجانب بتحصیل فصل خریف پرگنه
هندون و غیره بخوبی ... فصل ... راول بریسال ...
شتی ... از راج بود از قضای الهی فوت شدند چنانچه از فوت شدن راول بریسال ...

راج گشت و مسمی سیو سنگه که پسر کلان راول بیری سال بود بجای پدر خود مقرر شده چنانچه
راول و حضور صاحب راجه رام سنگه بهادر رسیدند و خلعت حضور صاحب موجب بدر او یافتند
از راج شده رفته چنانچه راول سیو سنگه جی حضور صاحب و ٹهاکر لچهمن سنگه پسر خرد
راول بیری سال متوفی که از سابق مالک مکان جوموبه بود و در دربار پدر خود همگی کارهای
راج جی پور می ساخت حالا هم بدستور سابق هر دو برادر بکار بار ملکی و مالی راج جی پور قابض
شدند و بکار بار ملکی و مالی راج موصوف سرگرم گردیدند. و موضع کالا کهانه که بسرحد عملداری
راجه گردهی واله بود و گرداگرد او ندله یا عمیق یعنی زمین شگافته و کوهستان است و ساکنان آنجا
قوم مینه مفسد و بد معاش و بسبب جای اقامت قلب کسی را هیچ خود نمی دانستند بلکه حکم راج
جی پور بخیال نمی آوردند و خود را حاکم می شمردند و اکثری فوج راج جی پور را هزیمت داده ملک
توپ ها معاودت برده بردند و عرصه قریب یکسال گذشته فوج راج جی پور چهار پلٹن معه
هفت ضرب توپ و چهار هزار نفر جماعت سپاهیان و هفت صد سوار از چهار پنج ماه بفاصله
یک کروه از موضع مذکور ڈیره داشته هر چند که حکم نامجات راول بیری سال در باب سزا دادن
بنام افسرکان فوج مذکور پی در پی می رسید افسرکان مذکور همین می نوشتند که ازین جمعیت
هیچ نشدن نمی تواند فوج دیگر بفرستند آخر همین فوج مذکور بی حصول مراد بعد چهار پنجماه از آنجا
برخاسته و بعد طلعداگواران ساکنان موضع مذکور بر شرارت زیاده می بودند چنانچه مسمی
کرمچاران معه هشت صد مردمان پلٹن نجیب و چهار ضرب توپ و چهل سوار از طرف اینجانب برای تحصیل
زر دیهات علاقه مذکور مقرر بودند بغرض موضع کالا کهانه مذکور رسیده ڈیره ساخت که ازان

کوته اندیشان ناحق بر دروازه رسیده تفنگ اندازی کردند کرمخان از احوال مفسدین آن شان با نجابت
اطلاع بوقت چهار گهری روز باقیمانده بماجنتا نجابت بهم [illegible] نوشته فرستادم
که انشاء الله تعالی نجابت پیشین از برآمدن آفتاب نزدیک ایشان رسیده مفسدان مذکور را بسزا
اعمال ایشان رسانیده خواهید چنانچه نجابت معه دو صد سوار پیاده وقت یک پاس شب باقیمانده
از هندون روانه شده بر [illegible] پیشین از برآمدن آفتاب وقت صبح نزد کرمخان رسیدم قریب
دو گهری [illegible] کرمخان [illegible] همراهی کرمخان [illegible] بعد آن نجابت
معه جمعیت همراهی خود با پیاده و [illegible] بفضل و امداد حق سبحانه تعالی بماجنتا از انجا روانه
حمله نموده الله داد [illegible] مذکور رسیده [illegible] مذکور از فضل الهی
حمله [illegible] شده [illegible] فرار گرفتند [illegible] چنانچه مردمان
هزار [illegible] را مال [illegible] گرفته [illegible] آتش
مذکور [illegible] بسیار خوب گشت [illegible]
[illegible] ضلع [illegible]
[illegible] ضلع مذکور [illegible] نموده
[illegible] از [illegible] بوطن رسیده از
[illegible] بماجنتا [illegible] دو ماه
روانه شده [illegible] ضلع مذکور [illegible] مظهر علیخان معمور
[illegible] مکان [illegible] گذاشته [illegible]

مهابن رسیده قدم بوسی جناب والده صاحبه مدظلها حصول ساختم و عجب حال روی داده که
که بوقت دو گهری شب گذشته که بارش باران میشد اینجانب و والده صاحبه مدظلها بر یک جارپایه
قیلوله میساختیم و برادر خرد مظهر علیخان بر دیگر جارپایی بودند در عرصه طعام برای خوردن آمده
اینجانب برخاسته معه برادر موصوف تناول طعام نمودیم بعد تناول طعام بخدمت والده صاحبه
عرض ساختم که مایان طعام خوردیم آنصاحبه هم تناول طعام فرمایند و والده صاحبه را بسبب بیماری
فالج که یکایک روی داده بود زبان یاری جواب نداد بعد آن در معالجه مصروف شدم و خیال
کردم که این بیماری فالج سخت است و عمر جناب والده صاحبه ضعیف است باید دید که چه صورت رو دهد
لهذا اسواران و پیاده را که در همراه بودند روانه هندون کرده دادم و اینجانب معه یک سوار دیگر
در مهابن ماندم و معالجه بیماری کردم از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه هفته بیماری والده صاحبه
مدظلها بالکل رفع گردید بعد آن از جناب والده صاحبه رخصت شده معه یک سوار دیگر بطرف
هندون راهی شده میرفتیم و از بارش باران رحمت الهی پست پر از آب بود دو شگاف رسته بنظر
نمی آمد و قریب یک دیه گذره عمیق و فراخ و پر از آب بود لهذا گذره مذکور در شناخت نیامد
اینجانب بر اسپ سوار شده پیش از سوار دیگر میرفت که یکایک اسپ من در آن گذره عمیق مذکور
آمده غرق شده و اینجانب را علم شناوری از قدیم نبود و در آن حالت از اسپ جدا نگشتم بعد آن
اسپ معه اینجانب بالای آب آمده شناوری کرده یکباره گذره رسیده خواست که بدر رود
چونکه بسبب عمق گذره پاهای پسین اسپ بر زمین نرسید و اسپ قوتی تمام کرد ازین باعث اسپ واژون
شده در گرداب گذره مذکور افتاد در آن وقت اینجانب از اسپ علیحده شده در ته گذره آب

سهشت من بر زمین رسیده ماند در انحالت سخت طبعم بطور سابق درست ماند و یک فرد صحرا
و نامردی بر دلم نامده آن زمان ایستاده شده اندرون آب مذکور بجایی امیر فتم که از آب مذکور
مذکور بیرون آمدم و شکر حق سبحانه تعالی بجا آوردم و باز بر اسپ خود سوار شده روانه گردیده
درمیان ماند به هنڈون رسیدم و از هنڈون جی بین بجی پور رفتم و از مصاحبان راجه ملاقات
ساختم و پرگنه هنڈون پرگنه وزیرپور و پرگنه مهوه مستاجری گرفتم سوای آن همگی علاقه بومراوا
وغیره نیز در اجاره در سنه ۱۸۹۵ از راجه گرفتم و کارپردازان از طرف اینجانب از سابق در هنڈون
وغیره بود لهذا طرف هنڈون وغیره دلجمعی بود مگر بندوبست علاقجات بومراوائی از سر نو نمودن
می بایست بنا بر آن از جی پور سوار شده در ضلع بومراوائی رسیدم و تحصیلداران وغیره عمله
از طرف خود مقرر نموده جابجای در همه پرگنات علاقه بومراوائی فرستاده بندوبست اضلاع
مذکور در قرار واقعی کرده گرفتم بعد آن به هنڈون رفته درستی کاروبار آن ضلع نمودم بعد دو ماه دیگر
از هنڈون به ضلع بومراوائی رسیدم که خبر جانکاه واقعه برادر کلان بهادر از مکان سیمره سید
الحجه غم و الم رسید از احاطه تقریر و تحریر بیرون است و عمر چهل و نه سال گردیده از این جهان فانی بعالم
جاودانی رحلت فرمودند و صرف یک دختر تخمیناً شش ساله گذاشته رفتند و اینجانب مبلغان
بابت مستاجری علاقه هنڈون و علاقه بومراوائی دام دام در راج داخل نموده فارغخطی گرفتم در این عرصه
مک صاحب مسمی براج صاحب بهادر اجنت مقرر شده در جی پور رسیده باغ راجی که از شهر جی پور
از یک کروه است قیام ورزیده همگی کاروبار راج موصوف بسیاخت اینجانب علاقه هنڈون
وغیره در سنه ۱۸۹۶ گذاشته دادم صرف علاقه بومراوائی بطبیعه مستاجر داشتم و طبیعت اینجانب

خواست که علاقه جی پور بالکل موقوف ساخته در مکان نانک پور رسیده قیام ورزیده باقی
عمر بیاد الهی گذرانم آخر سمت مذکور از اینجا بمکان نانک پور رسیدم و مصاحبان راج جی پور
صاف نوشته فرستادم که آمدن اینجانب بعلاقه نومراوائی نخواهد شد و مبلغان مستاجری
علاقه مذکور بابت سنه ۱۱۹۶ دام دام داخل ساخته فارغخطی گرفتم حالا در سنه ۱۱۹۷ دیگر کسی را در
علاقه نومراوائی نفرستند آخر شش صاحب اجنت بهادر و مصاحبان راجه لاچار گشته دیگر
شخص مستاجری علاقه مذکور کرده فرستادند و اینجانب در مکان نانک پور قیام داشت در عرصه
از فضل الهی برخوردار نونهال تولد گشته اینجانب سجدات شکر حق سبحانه تعالی بجا آورده
نامش امراو بهادر نهادم و هزارها روپیه خرچ نموده شادی خوشی چهتی نمودم و تیاری مکان
محل سرای در مکان نانک پور جاری ساختم و اکثر دیهات خرید ساختم غرضی که برای برخوردار امراو بهادر
ملال عمده مکان محل سرای عالیشان تیار کرانده دادم و علاقه دیهات قریب شصت هزار روپیه خرچ
نموده درست کرده دادم و تا زندگی انشاء الله انچه که خواهد شد بفضله خواهم ساخت والا سابق
از تولد برخوردار موصوف هیچ علاقه دنیوی مهیا کردن مثل مکان عالیشان محل سرای نو و باش و دیهات
وغیره منظور نبود فقط و تا عرصه چهار ماه در مکان نانک پور قیام کردم در عرصه خطوطها مصاحبان
راج جی پور پی در پی برای طلب اینجانب رسیدند و سوای ازین به مکان کالک فساد برپا گردیده نوبت بجنگ
رسید لهذا اینجانب از نانک پور سوار گشته روانه شد و قطع منازلها ساخته بر قلعه کالک رسیدم
و از فضل حق سبحانه تعالی در عرصه سه هفته قلعه مذکور فتح گردید بعد از آن در جی پور رسیدم و سابق ازین
راج صاحب بهادر از جی پور برخاسته رفتند و میجر بهرسی صاحب بهادر اجنت جی پور شده آمدند

و مینجر صاحب موصوف با ذمیجات شمار رضامند بودند چنانچه تیماری میجر صاحب بهادر را
دوازده و ملاحظه نمودن باغ جی پور کردید اینجانب اسم همراه گرفته از جی پور روانه شده قطع
مسافت نهایت شکر ونندو مکانات ولایات وغیره ممالک جی پور را ملاحظه سفر مودند چونکه سرحد ملک
نموده مراجعت فرموده در مکان جونهوته که از جی پور نهایت فاصله ده کروه است رسیدند از انجا
زا العلاقه تومر اودی رخصت ساخته میجر صاحب موصوف اهل جی پور رسیدند و اینجانب از مقام جونهوته
واپس شده نهایت وقلی انشاء … رسیدم و بندوبست علاقجات بخوبی نمودم و قلعه مقام جهانوره
مسمار نموده چهار دره ضرب توپ عماره و بعضی جاهای جستجو طلبیده داخل قلعه مذکور ساختم و باحال
… بسی خرچ … علاقه تومر اودی تمام مندارم و از فضل الهی همه کارخانه دنیوی
خطل … وغیره همه موجود است و شکر عنایات او سبحانه تعالی بجا می آرم که تمام عمرم چند دفعه
تمهل در کار و بار دنیوی عاید گشت لیکن حق سبحانه تعالی بحرمت ذات خود بار احسان کسی دیگر را
بر ذمه من ننهاده والتجا و استدعا بحضرت رب العالمین نکردم و در همه حال از فضل پروردگار ذرهٔ هم
شکر گذار بودم … کار زنار تصدیق نکردم و در وقت سختی طلب امداد و از جناب الهی استم و چشم
الطاف حق سبحانه تعالی از دست من هرچه سلوک و احسان و غیره بهر مردمان رسانیده داده و از کسی
وعده کرده ام خلاف نکرده ام و هر چند که کسی بد کرده ام … گوی … و در امانت خیانت نه نموده ام
و اگر کسی … از زمان خود تحرامی با دیگری فساد نموده از من بدی ساخت عوض آن حق سبحانه
تعالی گنهایش در مقام انتقام کسی نشده ام و قتی بدی کننده پشیمان شد … و بنا و سلوک
نیکی کردم آینده اختیار بدست مختار است تمت مختصر نوشته دو سال گذشته این کتاب عبرت گردید

الغرض چون احوال قرار واقعی مندرج میساختم طوالت کتاب بسیار میگردید ازین باعث بسبب
نافرصتی بسیاری احوال گذاشته مختصر ساختم کہ بس من همین یادگار ماند و حال اعمر انجاب بسن
پنجاه و دو سال گی رسید و درین نسخه کتاب احوال چهل یکساله یعنی از سمت ۸۹ الغایت سمت ۱۹ ۱۳
درج نمودم کہ خوانندگان را از حال مشرح آگاهی دست دهد باللہ التوفیق و الاتمام تمام شد

تمت

بر ضمایر ضیا انطباق ارباب خبرت و خواطر صفا سرایر احباب خبرت مخفی و مستتر
مباد کہ کتاب لطافت قباب شرف نامہ کہ آیات شرافت از فحاوی آن طالع است و آثار
کرامت در مطاوی آن لائح در خوبترین احیان و بهترین ازمان بقلم خجسته رقم محمد نور شاہ
صاحب و باهتمام محمد عثمان خان خورجوی در مکان فیض میان بسعادت نشان مولوی محمد
محمد نصر اللہ خان صاحب دپٹی کلکٹر علی گڈه واقع فتح باغ از محلات کول در تاریخ پنجم شهر
ربیع الاول سنہ ۱۲۷۱ هجری مطابق ۲۶ نومبر سنہ ۱۸۵۴ عیسوی علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام بنوعی کہ ریخته خامہ عنبرین شمامہ و مداد مشکین سواد سلاله شجاعان زمان
خلاصه فیاضان دوران عدیم المثال فی الاقران جناب نواب محمد اشرف خان صاحب بهادر
مد ظله علی رؤس الخلائق این نسخه بلاغت و مجموعه فصاحت بود بلی شائبه تصریف و تبدیل
و بی غائله تحریف و تحویل حلیه ارتسام یافت و حلیه انطباع پذیرفت الحمد للہ اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

تمت